

|

خودسازی

شناسنامه

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۸	تعریف خود
۱۱	نفس را چگونه باید شناخت؟
۱۹	نفس را چگونه باید ساخت؟
۲۷	مقدمه
۲۸	طرح ضرورت مسئله
	فصل اول: جنبه‌ی عملی یا نظری خودسازی و پایه‌های علمی و نظری آن؛ خودسازی جنبه‌ی عملی دارد یا نظری؟
۳۵	پایه‌های علمی و نظری خودسازی
۳۸	عوامل محرک انسانی
۳۹	الف) عوامل محرک درونی
۳۹	۱- خودشناسی
۴۵	۲- مسیرشناسی
۴۷	۳- آینده‌نگری
۵۱	۴- شناخت مسئولیت
۵۳	ب) عوامل بیرونی
۵۴	۱- ایمان به خدا
۵۶	۲- ایمان به نگهبانان اعمال

۵۹	۳- شناخت رستاخیز
۶۲	۴- شناخت هدف
۶۶	۵- شناخت موقعیت‌ها
۶۹	فصل دوم: شناخت موانع خودسازی
۶۹	قسم اول: شناخت موانع درونی
۷۰	الف) موانع اخلاقی
۷۰	کبر و خودخواهی
۷۱	۱- عوامل تکبر
۷۳	۲- آثار بد و زشت تکبر
۷۳	۳- علائم و نشانه‌های تکبر
۷۵	ب) خودکم‌بینی یا عقده‌ی حقارت
۷۶	ج) وابستگی‌های تنگ‌نظرانه
۸۰	د) به افکار و اندیشه‌های خویش اصالت بخشیدن
۸۲	هـ) مسالمت‌جویی و سازش‌طلبی
۸۳	و) پیروی از ظن و گمان
۸۴	ز) جهل یا غفلت از معرفت نفس
۸۵	قسم دوم: موانع بیرونی
۸۵	الف) دنیا
۸۸	ب) عمل‌گرایی
۹۲	ج) وابستگی قومی و فامیلی
۹۳	د) زنجیرهای نظام طاغوتی
۹۵	هـ) تشریفات زندگی
۹۷	۱- مشارطه یا معاهده
۹۷	۲- محاسبه

۱۰۱	۳- مراقبه
۱۰۳	۴- معاتبه
۱۰۴	۵- صراحت و قاطعیت
۱۰۵	۶- خلوص
۱۰۷	۷- احیای شعائر توحیدی
۱۰۹	۸- رازداری
۱۱۰	اهمیت زبان
۱۱۰	حفظ زبان
۱۱۲	آفات زبان
۱۱۸	۹- تن به مشکلات دادن و صبر در مقابل آنها
۱۲۰	۱۰- تصمیم‌گیری
۱۲۶	۱۱- آمادگی و تهیوۀ برای مرگ و ملاقات با خدا
۱۳۰	۱- غافلان
۱۳۱	۲- گروه تائبان
۱۳۱	۳- عارفان
۱۳۲	۴- المفوضون
۱۳۲	علل هراس از مرگ
۱۳۶	۱۲- فناء فی الله
۱۴۰	۱۳- تفکر و اندیشه
۱۴۱	موارد تفکر
۱۴۱	تاریخ
۱۴۲	نظام خلقت
۱۴۳	ذکر - قرآن
۱۴۳	امثال و نمودها

۱۴۴	آفاق و انفس
۱۴۵	تفکر انفرادی یا دسته جمعی
۱۴۶	علائم و نشانه‌های تفکر
۱۴۸	آفات غفلت
۱۴۹	۱۴- برنامه‌ریزی و نظم
۱۵۰	عوامل بی‌برنامگی افراد
۱۵۱	۱۵- توبه
۱۵۱	حقیقت و ماهیت توبه
۱۵۳	آیا توبه کردن واجب و لازم است
۱۵۵	توبه کردن واجب فوری است
۱۵۶	توبه، قانون عام و همگانی
۱۵۹	علائم قبولی و پذیرفته شدن توبه
۱۶۰	اقسام ذنوب و گناهان
۱۶۷	آیا توبه کردن، قابل تجزیه است؟
۱۶۸	اقسام تائبین از بندگان خدا
۱۷۵	عوامل و راههایی که انسان را به توبه تشویق می‌کند
۱۷۹	شرایط توبه و علائم انسان‌های تائب

پیشگفتار

کتابی که از نظر شما راهیان طریقت، سالکان سبیل حق، تشنگان علم و معرفت و علاقه‌مند به راه سلامت و سعادت می‌گذرد کتاب «خودسازی» است. عنوان این کتاب از دو ماده‌ی «خود» و «ساختن» تشکیل شده است و هر دو کلمه از نظر معنا و پیام‌رسانی، هم بار معرفتی و شناختی دارند و هم بار کاربردی و عملکردی. کلمه‌ی «خود» به معرفت خود و تعریف آن، شناخت مقتضیات، لوازم و ملزوماتش و مراتب، درجات، ابزار و منابع معرفت برمی‌گردد و البته در کنار آن، موانع و حجاب‌های شناخت، اثرات و تبعات بد و سوء جهل به خود و بیان آن نیز مطرح است. ماده‌ی «ساختن» علاوه بر اینکه همان پیام و بار معنایی کلمه‌ی «خود» را به طور فشرده و اجمال در خود دارد، متوجه موانع، حجاب‌ها و اقتضائات است و در عین حال، کشش‌ها، استعدادها و کوشش‌های بالفعل و بالقوه را در بر می‌گیرد. بار مهم آن، که پیام اصلی این واژه را می‌رساند، این است که خویشتن را باید ساخت، آن را نباید رها کرد و از آن غفلت جست. از استعدادها و قابلیت‌های خود نباید بی‌اطلاع بود و به منافع و نتایج مثبت شناخت قابلیت‌ها و استعدادها که هر انسانی واجد آن است، باید توجه داشت. لذا در این مقدمه، در دو مقوله، با شما علاقه‌مندان معارف حقّه‌ی الهی انسانی و دوستان علم و معرفت

اصیل، اعم از برهانی و شهودی، تحلیلی و علمی که مورد تأیید و امضای شریعت خاتم هم قرار گرفته است، به بحث و گفتگوی هدفمند می‌پردازیم:

مقوله‌ی الف: «خود»، تعریف خود، منافع و آثار سودمند معرفت خود، مضرات و زیان‌های جهل به خود، غفلت از آن، فراموشی نفس و ده‌ها مسئله‌ی دیگر که در این رابطه لازم است مورد دقت و توجه قرار گیرد.

مقوله‌ی ب: نوع ساختن، تربیت و پرورش آن «خود» مورد بحث.

تعریف خود

در مقوله‌ی الف، نخستین موضوعی که بسیار مهم است و غفلت از آن موجب می‌شود انسان در ورطه‌ی هلاکت ابدی بیفتد و در دام ابلیس و ابلیسیان واقع شود، معرفت خود است. مراد از خود همان جان آدمی و نفس انسانی و روح دمیده‌شده‌ی الهی است که امری ماورائی، نفخه‌ای آسمانی و خلق آخری است که متعلق «ثم انشأناه خلقاً آخر» (مؤمنون: ۱۴) قرار گرفته است. «خود» در منطق اسلام، فلسفه اسلامی، ادبیات کتاب الهی و سخنان رسول خدا (ص) و اهل بیت او (ع)، همان روح الهی است که نفخه‌ی ربوبی در آن دمیده شده است. حقیقت انسانیت و انسان بودن او در گرو همان روح الهی است که قرآن کریم داشتن آن را دلیل لزوم اطاعت و سجده‌ی ملائکه‌ی الهی بر انسان قرار داده است «بنگرید به: حجر: ۲۹؛ سجده: ۹». این همان روحی است که مشرکان و بت‌پرستان، درباره‌ی آن، رسول خدا (ص) را مورد سؤال قرار دادند و وحی آسمانی از آن به عنوان «قل الروح من امر ربی» (اسراء: ۸۵) تعبیر کرده است. به دلیل اینکه روح، حقیقت ماورائی و خدایی، امری ثابت، جاوید، ماندگار و غیر قابل زوال و انهدام است؛ چون از مظاهر وجه‌الله و وجه رب‌الارباب ذی‌الجلال و الاکرام باقی است «رحمن: ۲۷»، و وجه مادی، دنیوی و بدنی انسان فانی و

هالک است «قصص: ۶۰»، حقیقت و تمامیت او، روح و جان و نفسش است. نسبت بدن به روح، مانند نسبت ماده و صورت است و حقیقت هر چیزی، صورت همان چیز است؛ چون حقیقت هر چیز و موجودی آن، همان فعلیت اخیر آن موجود است و غیر از آن هر چه هست جزو حقیقتش نیست و در فعلیت آن دخالت ندارد «مطهری، مرتضی؛ فلسفه‌ی اخلاق: پاورقی ص ۱۶۹».

بنابراین خود آدمی، همان جان و روح و نفس است که از طرف حضرت حق، مطابق تدبیر عالم الهی و در ظل ازاله و اشراقات ربانی، مطابق قاعده‌ی حرکت در جوهر و سیلان طبیعت جهان ناسوتی، پرورده شده و نفخه‌ی ربوبی از عالم امر به انسان اعطا شده و به حقیقت و ذات او تحقق بخشیده است. چون از نسخ عالم امر است و ذاتاً امری مجرد و غیر مادی، ثابت و جاوید است و تدبیر و اراده‌ی این تن ناسوتی - مادامی که در این جهان دارای حیات و منشأ آثار است - بر عهده‌ی او قرار دارد. از آن جهت که جسمانیة‌الحدوث است، از همان ماده‌ی دنیوی آغاز می‌کند، به تدریج قوا و استعدادهای خویش را به فعلیت می‌رساند و خویش را آماده، مهیا و قابل، برای پذیرش صورت کامل‌تر و فعلیت بالاتر و جامع‌تر می‌سازد. با لسان امکان ذاتی و فقری که هرگز از وی جدا نمی‌شود از حضرت رب‌الارباب استدعا کرده و می‌خواهد که آن فیاض مطلق، از آثار رحمانیت خویش بهره‌مندش ساخته و درخواست او را بدون جواب نگذارد. او خود فرموده است: «أدعونی استجب لکم» (غافر: ۶۰)؛ مرا بخوانید و از من بخواهید تا به شما عطا کنم و درخواست‌تان را بپذیرم. نیز خود او فرموده است که: «ان الله لا یُخْلِیفُ المِیْعَادَ» (آل عمران: ۹)؛ خدای عالم خُلف وعده نمی‌کند و این نفس، همان حقیقت اعطایی است که با تاج «ثم انشأناه خلقاً آخر» (مؤمنون: ۱۴) آراسته شده است. با اعطای این حقیقت است که انسان از میان جانداران دیگر جهان جدا گشته و قابلیت صدق عنوان انسان، بشر، آدم، خلیفه‌ی خداوند، امانت‌دار او و مَثَل و مثال الهی را به دست می‌آورد. او می‌تواند بار مسئولیت‌های فراوانی را بر دوش گیرد و با علم، آگاهی، اراده و انتخاب مسیر، زندگی جهت‌دار

خویش را برگزیند و از میان خیر و شر، خیر؛ از میان هدایت و ضلالت، هدایت؛ از میان حُسن و قُبْح، حسن؛ و از میان فلاح و خسارت، فلاح را برگزیند و خود را از مصادیق «قد افلح المؤمنون» (مؤمنون: ۱۰) قرار دهد.

جایگاه نفس آدمی آن قدر شریف و رفیع است که در لسان و ادبیات امام اول مسلمانان این طور می‌خوانیم: «هر اندازه علم، آگاهی و دانش مرد افزون تر شد، عنایت و توجه خاص خود را درباره‌ی نفس و حقیقت و جان خویش بیشتر خواهد کرد، در ریاضت، رشد، پرورش و اصلاح و تربیت آن خواهد کوشید.» (غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۶۲۱: کلمه‌ی ۷۲۰۴) و نیز می‌فرماید: «بر روی این کره‌ی خاکی، گرمی‌تر و عزیزتر از نفس و جان آدمی نیست که مطیع امر خدایش می‌باشد.» (همان، ج ۵، ص ۹۲: کلمه‌ی ۷۵۳) همچنین فرموده‌است: «ستم روا داشته است آن کس که راضی شده، عالم متغیر و فانی را به جای عالم بقا و ثابت برگزیند و همت خویش را برای نیل به جهان فانی مصروف کند.» (همان، ج ۴، ص ۲۷۷: کلمه‌ی ۶۰۶۴)

«بهترین نظر و نگاه نفس بر نفس و توجه آن بر خویشتن خویش، این است که برای صلاح و پرورش آن همت گمارد.» (همان، ج ۶، ص ۱۷۲: کلمه‌ی ۹۹۶۴)

اگر انسان به اهمیت و جایگاه تعیین‌کننده‌ی آن حقیقت الهی توجه نکند و به طور مطلق آن را رها سازد، در حقیقت قیادت و رهبری آن را به دست ابالهی داخلی، مانند واهمه و متخیله سپرده است و در این مهلکه در مکاید و مصادی شیاطین و جنود ابلیسیان قرار می‌گیرد. مطابق تعبیر امام اول (ع) «دشمن‌ترین دشمن انسان، نفس اوست» (همان، ج ۶، ص ۳۹۹: کلمه‌ی ۱۰۷۶۰)

اما اگر انسان بر نفس خود مالک شود و سلطه بیابد و آن را کنترل کند، در این صورت «قوی‌ترین و پهلوان‌ترین پهلوانان خواهد بود» (همان، ج ۶، ص ۴۳۶: کلمه‌ی ۱۰۹۱۷) و در غیر اینصورت «عاجزترین و ناتوان‌ترین آدم‌های

عالم، آن کس را که نفس خویش را رها سازد به هلاکت اندازند» (همان، ح ۶، ص ۴۳۷؛ کلمه‌ی ۱۰۹۱۸)

نفس را چگونه باید شناخت؟

با توجه به مسائلی که در بخش اول گذشت می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که نفس آدمی به دلیل اینکه موجودی ماورائی و نفخه‌ای ربانی است، امری مجرد، ثابت و باقی است و به دلیل اینکه جسمانیه‌الحدوث و روحانیه‌البقا است در حقیقت، نفس همان حقیقت جاوید است که در سایه‌ی حرکت، تبدیل ذاتی ماده، حصول تدریجی، اشتدادی و تکاملی به وجود آمده است و شاید همین امر موجب شده تا وقتی خداوند به خلقت انسان می‌رسد آن را این‌گونه بیان کند: «فتبارک الله احسن الخالقین» (مؤمنون: ۱۴). زیرا تحصیل و تحقق یک امر فعلی مجرد نورانی الهی و نفخ آن در کالبد جسمانی و مادی ظلمانی و مملو از فقدان و ساختن آن به نحوی که کمال تلایم و اتحاد و یگانگی و وحدت حقیقی را واجد باشد و به صورت موجودی چند بعدی با قابلیت‌های نامتناهی ظهور پیدا کند، از معجزات و خوارق عادت به شمار می‌رود، و هر اندازه در این، نفخه‌ی کمال، فعلیت و توانایی‌ها مخلوط باشد در آن نقصان و بالقوه بودن وصفها و فتورها و نبودها نامحدود است. ترکیب این دو به گونه‌ای است که یک حقیقت واحد، دارای چند بُعد و یک شکل دارای چند ضلع متنافی است و در حقیقت ترکیب دو بُعد مجرد و مادی است که بالضروره، اقتضای اولی، ثبات، بقا و روا و جاودانگی است و اقتضای دومی، تبدیل، تغیر، دگرگونی و زوال. این یکی از بزرگ‌ترین اعجازهای خلقت، مصداق احسن الخالقین و مستحق صدق و اطلاق تبارک است. بنابراین انسان به طور حتم موجود چند بُعدی است. در عین حال که آدم این‌دنیایی، محصول همین ماده‌ی ظلمانی است دارای صفات آسمانی و روح خدایی نیز می‌باشد. ترکیبی از ناسوت و ملکوت و ترکیبی از عرش و فرش است و از آن جهت که از عرشیات است دارای وجه ملکوتی، معرفت و حضور خود

برای خویش است. اولین علم انسان بر خودش همین شهود و حضور جوهر نفس آدمی برای خویش است و در اینجا علم با عالم و معلوم متحد است، چون همان طور که گفته‌اند علم و معرفت مانند وجود است؛ هر اندازه وجود چیزی قوی‌تر، شدیدتر و کامل‌تر باشد، به همان میزان علم و معرفت آن قوی‌تر، شدیدتر و کامل‌تر خواهد بود و اگر وجود چیزی بالقوه و ضعیف شود، علم آن نیز بالقوه و ضعیف خواهد بود. چون نفس آدمی در مرتبه‌ی احساس، همان حواس و متحد با آنهاست، در این مرتبه تمام مدرکات آن محسوسات است، به همین صورت در مرتبه‌ی تخیل همان متخیلات، در مرتبه‌ی توهم، متوهمات و در مرتبه‌ی عقل همان معقولات است. به همین روی، مادامی که قوه‌ی عاقله‌ی آن، هنوز به فعلیت تام نرسیده است و از جهات مختلف در مرتبه‌ی تهیو و استعداد باقی مانده است، ادراکش نسبت به معقولات، مشوب به حجاب‌ها، ظلمت‌ها و تاریکی‌هاست (صدرالمتألهین، مبدأ و معاد: صص ۲۶۲ و ۲۶۳) در حقیقت معقولاتش، معقولاتِ بالقوه است نه بالفعل، ولی از آن جهت که نفس از سنخ عالم مجرد است و از حیث نفس و روح آدمی بودن، بالفعل است و ذاتاً امری بالقوه نیست، در مقام فعل و عمل، در رتبه‌ی طبیعت، حس، خیال و توهم، به نوعی تعلق به ماده دارد. نفس که همان جان آدمی است خود بصورت علم حضوری و شهودی ذات خویش را درک کرده و عالم به خویش است (همان، ص ۲۹۳)، چون ملاک در علم، همان حضور معلوم نزد عالم است و این معنا در نفس، بالبداهه وجود دارد. اگر انسان اعمالی را به خویش نسبت می‌دهد، مثلاً کتابت، هندسه، اختراعات و امثال ذلک، هم تصور و معرفت روشن درستی از آن کارها دارد، هم از نسبت و انتساب آنها به خودش آگاه است و هم آگاهی و معرفت روشنی از خود دارد. این معرفت از سنخ معرفت‌های تصویری و تصدیقی مصطلح و رایج در میان اهل منطق نیست، بلکه از نوع دیگری است که به معرفت حضوری و شهودی تعبیر می‌شود. اما نکته‌ی مهم‌تر این است که اگر نفس، امری ماورائی و مجرد است و هر امر مجرد و دارای مجرد عین حضور

است، و حضور همان وجود تام و شهود و علم و معرفت است، در این صورت آیا سؤال از اینکه نفس را باید شناخت و اگر این‌گونه است، چگونه باید آن را شناخت و از موانع و حوایج علم و معرفت به نفس چگونه باید جلوگیری کرد، یا این حجاب‌ها و غواسق چگونه‌اند، و سؤالات بی‌شمار دیگر، بی‌معنا و بیهوده نیست؟ آیا پاسخ این نوع پرسش‌ها از ابتدا روشن نیست؟ لیکن اگر کسی که چنین دغدغه‌هایی دارد، مقداری حوصله به خرج دهد و در تعریف نفس، در لسان اهل حکمت متعالیه و معرفت، دقت کند و کلمات و عبارات قرآن کریم، رسول خدا (ص) و اهل بیت را مطالعه کند، خود را برای دریافت پاسخ حقیقی این پرسش‌ها، بهتر آماده می‌سازد. زیرا اگر در این مفاهیم و تعابیر خوب غور کند، خواهد دید که نفس، همان من واقعی است و من واقعی از نظر اسلام همان نفخه‌ی الهی است که در هر کس وجود دارد و احساس اخلاقی انسان، از این «من» سرچشمه می‌گیرد. اگر من واقعی و خود واقعی انسان نبود، علم و معرفتی وجود نمی‌داشت و اساساً اخلاق بی‌معنا گشته و برای همیشه دروازه‌ی معنویت بشر مسدود می‌شد. من، امری معنوی، قابل بقا و حقیقتی جاودان است و با مردن، کارش پایان نمی‌پذیرد (مطهری، مرتضی؛ فلسفه‌ی اخلاق، ص ۱۷۹ و ۱۸۰). نفس، مانند عقل نیست که هم از حیث ذات، دارای تجرد تام و هم از حیث عمل، مجرد تام باشد یعنی هیچ‌گونه رابطه‌ای با جهان ماده (مگر از راه اضافه و اشراق از طریق ممکن) نداشته باشد و کامل بوده و فعلیت تامه باشد و هیچ‌گونه حالت منتظره نداشته و تکامل نپذیرد، بلکه نفس گرچه ذاتاً امری مجرد است، اما در میدان عمل و ایجاد کارهای مرتبط به حوزه‌ی کاری خود نیاز به ماده دارد و به تعبیر فیلسوفان الهی متعلق به بدن است، چون در آغاز نشئت خویش استقلال در وجود و عمل ندارد. گرچه از حیث ذات و وجود، دارای جوهریت و ذات مستقل است، اما استقلال او مانند استقلال ماهوی اعراض و شاید ضعیف‌تر هم باشد، چون قوه‌ی محض است. اینکه می‌گوییم علم به ذات دارد، یعنی قوه‌ی علم به ذات را داراست. هر اندازه قوه‌ی عاقله، شدیدتر شود، به همان اندازه،

معقولات او شدیدتر و قوی‌تر خواهد بود (صدرالمتألهین؛ مبدأ و معاد، صص ۲۶۲ و ۲۶۳). نسبت نفس به بدن در تکوّن، شکل‌گیری و تحقق خارجی، مانند نسبت میوه به درخت است که اصل و مبدأش از همان درخت است و در تمامی خصوصیات و شرایط متأثر از همان درخت، محیط، جغرافیا و شرایط جوّی حاکم بر آن است (المیزان، ج ۱، ص ۳۵۷)، زیرا از همان ماده زمینی آفریده شده است (طه: ۵۵). انسان از گل آفریده شده و سپس در ادامه، نسل او از طریق توالد، تناسل و انتقال آب‌های نجس از اصلاب به ارحام صورت یافته است (سجده: ۷). رابطه‌ی نفس و بدن، رابطه‌ی حالّ و محلّ و دو امر مجاور و همراه نبوده و نیست، بلکه اساساً دوییت و جدایی این دو در میان نیست و انسان یک حقیقت واحده دو بعدی، دو جهتی و دو حیثیتی است. اگر خوب تحلیل کنیم، حقیقت انسان در گرو نفس و جان اوست و این حقیقت همان ماده‌ی متحرک بالذات، کادح سبوی حق، تعالی‌یافته و متعلّق انشای خداوندی است. این حقیقت دارای عرضی عریض است و در عین وحدت، کثیر و در عین کثرت، واحد و یگانه است. این است که حکیمان الهی می‌گویند: «النفس فی وحدته کلّ القوی» (منظومه‌ی حکمت، ص ۳۱۴)، نفس و جان آدمی در عین اینکه واحد است با همه‌ی قوای انسانی متعدد و متکثر، یگانه و متحد است. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در این باره چنین گفته‌اند: «نفس، مجمع و محل اجتماع تمامی صور موجودات و مرکز تجمع صفات متقابل و متضاد است. در جایگاه عقل و قوه‌ی عاقله، مجمع و محل اجتماع صور، کلی و مجرد است و در جایگاه خیال و تخیل هم محل دیگری وجود دارد و اجتماع صور آسمان‌ها و زمین است، بدون آنکه این مظهرها در آن ظرف اصطکاکی داشته باشند.» (همان: ص ۳۰۹). بنابراین نفس از نظر قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها حد و اندازه ندارد. در حقیقت نفس از آن حیث که از نفعه‌ی الهی است (همان، ص ۳۰۸) ظلّ وجود صرف و مطلق بر روی زمین و در میان ناسوتیان است. بنابراین نفس همان‌طور که قابلیت ظلّیت مطلقه‌ی الهی را داراست، قابلیت ابلیسی هم دارد. قلب هم که همان عقل شفاف

و سلیم انسانی است، همان طور که قابلیت و ارادت شراقیه‌ی رحمانی را دارد، قابلیت ورود و خروج شیاطین و القائنات ابلیسی را داراست. لذا نباید از خود واقعی، شئونات مختلف آن، زمینه‌های مسخ و وارونه شدن آن، تعالی و صعود آن و هلاکت و هبوطش غافل ماند. اینجاست که انسان به اهمیت معرفت و جایگاه روح و روانش، شناخت پیدا کرده و ضرورت توجه به آن را بیش از پیش لمس می‌کند. به همین جهت، انسان علاوه بر اینکه باید خودش را بشناسد، از توانایی‌ها و ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه خود هم باید مطلع شود، از عواقب بی‌توجهی و غفلت از خود و توانایی‌ها و استعدادهایش نیز پرهیز کند. به سبب همین مطالب، ضرورت‌ها، شرایط و نگرانی‌هاست که بزرگان دین و معرفت، خودشناسی و در نتیجه خودباوری و خودسازی را از بالاترین و شریف‌ترین علوم و دانش‌های بشری دانسته‌اند. اولیای دین، شناخت خود حقیقی و خودشناسی واقعی را مقدمه‌ی خداشناسی دانسته‌اند. کسانی که خدا را نشناسند مانند دواب و انعام بوده و بلکه گمراه‌ترند. این افراد کوردل، در آخرت کور و کر و لال محشور می‌شوند. پس وقتی معرفت نفس، خودشناسی و وجود‌گرایی‌های معنوی در انسان موجب معرفت و شناخت خدا می‌شود، عدم معرفت و بی‌توجهی نسبت به آن، چه به صورت غفلت باشد یا بدتر، به صورت خودفراموشی ظاهر شده، موجب نسیان خود و خدا می‌شود، انسان را در دنیا نسبت به شنیدن آیات حق کر، برای دیدن آیات حق کور و برای ابراز و اظهار نظر درباره‌ی حق و حقیقت لال می‌سازد. در نتیجه در آخرت هم کور و کر و لال محشور می‌شود. کما اینکه نسیان خدا و غفلت از ذکر الله که بزرگ‌ترین اذکار است، موجب نسیان خود و خودفراموشی می‌شود. وقتی فراموشی و نسیان خدا موجب فراموشی نفس و خود واقعی می‌شود، تذکر و توجه به نفس و شئون آن هم موجب تذکر، یادآوری و توجه به ربّ و خدا خواهد بود. نسبت این دو قضیه مانند نسبت عکس نقیض است. (رساله‌ی سه اصل، ص ۱۳) کما اینکه به یاد خدا بودن و ذکر ربّ، موجب تذکر، یادآوری و توجه به نفس است. ذات اقدس حق در قرآن کریم می‌فرماید:

«به یاد من باشید و از من غافل نمانید تا به یاد شما باشم.» (بقره: ۱۵۲) تذکر ربّ همان توجه ربّ به انسان است و توجه ربّ به نفس که حقیقت آدمی است صرفاً یک امر ذهنی و مفهومی نیست بلکه یک امر عینی و خارجی است، زیرا که علم خدا، توجه او و علم حضرت حق به همه اشیاء حضوری است. (رساله‌ی سه اصل، ص ۱۴) تقویت علم و آگاهی و معرفت همان تقویت جهت وجودی اشیاء است. اگر کسی فاقد علم و آگاهی و معرفت به خودش باشد و علم نفس نداشته باشد، در حقیقت فاقد نفس بوده و از حقیقت تهی و خالی است. زیرا وجود نفس همان نور و شهود و حضور و شعور است. (رساله‌ی سه اصل، ص ۱۴) نیز هر کس نفس خویش را نشناسد، خدایش را هم نمی‌شناسد. کسی که از معرفت خدا عاری و تهی باشد، از حیات معنوی و حیات نشانه‌ی اخروی بی‌بهره می‌ماند. هر کس که خدا را زیاد متذکر شود تنها او رجای رستگاری و فلاح را دارد. (انفال: ۴۵؛ جمعه: ۱۰) اما اگر کسی خدا را فراموش کند، خودش را هم فراموش می‌کند، و در هنگام آخرت و در یَوْمِ تَبْلِی السَّرَائِرِ که همه‌ی حجاب‌ها کنار زده می‌شود، تمام سریره‌ها، کارهای نهانی و پوشیده‌شده‌ها در نظرش علنی و آشکار می‌شود. (الطَّارِق: ۲۹) هر بنده‌ای که با یاد دوست مشغول نبوده، به او مهر نوزد، با ذکر و یاد او انس نداشته باشد و از معرفت و شناخت حق محروم ماند، آن روز از لطف و رحمت خاص او برخوردار نخواهد شد، چون او از مصادیق «مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» است و اگر کسی مایل به ملاقات خدا نباشد خدا هم مایل به ملاقات او نخواهد بود. (رساله‌ی سه اصل، ص ۱۴) داستان وی مانند داستان خفاش است که نمی‌تواند از اشراق عالمتاب خورشید بهره‌مند شود و طلوع خورشید را موجب کوری خود می‌داند. با زبان حال و مقال گوید: «لِمَ حَسَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (طه: ۱۲۵) خدایا چرا و به چه جهت مرا کور و نابینا محسور کردی، حال آنکه من در دنیا بصیر و بینا بودم. در پاسخ او گفته می‌شود: «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتُمْهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ» (طه: ۱۲۶) درست است که در دنیا از بینایی ظاهری بهره‌مند و برخوردار بودید، لیکن آیات و

نشانه‌های ما به سمت و سراغت آمده بود و تو آنها را از یاد بردی. لذا در این جهان فراموش شدی و از یادها رفتی و منسی واقع شدی. اگر انسان‌ها به خود می‌آمدند و از طریق توجه به خویش و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های آن، روزنه‌ی معرفت حق را به روی خود می‌گشودند، با یاد، نام و ذکر او مأنوس می‌شدند، از تعلقات و وابستگی‌های گذرای دنیوی که هیچ وقت باقی، ثابت و ماندگار نیست، عبور می‌کردند، با حقایق الهی و معارف حقه‌ی او انس می‌داشتند و نفس خویش را با آنها مأنوس و مألوف می‌ساختند، در این صورت هم خود را می‌یافتند و هم مافوق آن را، که نه گوشی شنیده و نه چشمی نظیر آن را دیده است و بالاتر از آن که همانا رضوان الله است را مشاهده می‌کردند (توبه: ۷۲). در سایه‌ی این نوع نورانیت، دیگران، مجاوران و همراهان نیز از آن بهره می‌یافتند و از ریح طیبه‌ی خویش، یک جهان را عطرآگین می‌ساختند. اینکه دیده می‌شود ابنای بشر، امروز از هدایت هم‌نوعان خود دست برداشته، از سقوط و هلاکت انسان‌ها رنج نمی‌برند و بلکه از گرفتاری‌ها و رنج‌های آنها نوعی التذاذ برده و احساس آرامش می‌کنند، برای این است که انسان امروزمین، حقیقت خویش را که نفس اوست از یاد برده و در جوهره و خمیره‌ی آن، انعطاف، همگرایی، جذب، انجذاب به دیگران، اغتمام، غم‌خواری، محبت، تحابب، معاونت، تعاون، معامله، تعامل و امثال ذلک را فراموش کرده است. در نتیجه همه چیز را فراموش کرده و از همه چیز تهی و خالی شده است. هم خود گم گشته و هم موجب گم‌گشتگی دیگران شده است (مائده: ۷۷). آری توجه به خویش، معرفت نفس و خودشناسی در صورتی که از سویی مقدمه‌ی خداشناسی و از سوی دگر موجب خودسازی شود، از اهم معرفت‌های بشری الهی و افضل و اوجب آنهاست، زیرا بدون آن، انسان نه تنها خود را که اشرف موجودات عالم پس از مفارقات تامه است، از دست می‌دهد، بلکه ممکن است العیاذ بالله یک خود وارونه‌ی معکوس بدلی، جای خود واقعی و حقیقی او را پر کند و به طور قهری و طبیعی، الی‌الابد در آتش قهر خداوندی در عذاب باشد. قوی‌ترین انسان‌ها و موفق‌ترین آدم‌ها، کسانی هستند که در معرفت

خویش قوی‌ترین و مؤثرترین قدم‌ها را برداشته و با تلاش‌های زیاد و اجتهادات، آن را در مسیر درست و مطلوب قرار دهند، و ضعیف‌ترین و عاجزترین انسان‌ها هم کسانی هستند که از شناخت خود عاجز و ناتوان مانده‌اند. شیخ‌الرئیس ابن سینا (ره) رساله‌ای به نام «حجج عشر» دارد. این رساله در ۱۰ فصل، نفس، قوای نفسانی و آن عقل مستفاد که نفس را از نقص به سوی کمال می‌برد را برشمرده است. در آغاز این چنین می‌گوید: «و رُوِيَ عَنْ أَمَامِ الْإِثْمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. وَسَمِعْتُ رَأْسَ لِحْكَمَاءِ أَرَسْطَاطَالِينَ يَقُولُ عَلِيٌّ وَفِي قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِنَّ مَنْ عَجَزَ عَنْ مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ فَأَخْلَقَ بِهِ أَنْ يَعْجَزَ عَنْ مَعْرِفَةِ رَبِّهِ وَ كَيْفَ يَبْرِي الْمَرَأَ مَوْتَقًا بِه مَعْرِفَةُ شَيْئٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا جَهْلَ نَفْسَهُ» (آیت‌الله حسن‌زاده آملی، معرفت، دفتر سوم، ص ۴۳۴). از امام امامان و پیشوای پیشوایان علی بن ابیطالب نقل شده است که فرمودند، اگر کسی خود را بشناسد، خدایش را شناخته است و شنیده‌ام رئیس حکیمان عالم، ارسطو، مطابق قول امام (ع) این طور فرموده است که اگر کسی از معرفت نفس خویش عاجز و ناتوان باشد، طبیعتاً از معرفت ربّ و خدای خویش هم عاجز خواهد بود و بلکه عاجزتر. چگونه می‌توان بر ادعای علم کسی اعتماد کرد که نسبت به خود عالم نبوده و جاهل است. جاهل‌ترین جاهلان کسانی هستند که نسبت به نفس خویش جاهل و ناآگاهند و بیشتر کسانی که در دام مکاید شیاطین واقع می‌شوند و طعمه‌ی وساوس او قرار می‌گیرند، آنهایی هستند که از خود مستور بوده و در حجاب پر ظلمت‌ترین ظلمات که همان جهل به خویش است، گرفتار شده‌اند. این نوع افراد ممکن است ادعای علم کنند، اما جاهلند؛ ممکن است ادعای فضل داشته باشند اما نه تنها از فضل بی‌بهره‌اند، بلکه در حکم حیوانات و دواب مستقیم‌القامه‌اند و بلکه گم‌گشته‌ترند (اعراف: ۱۷۹؛ اسراء: ۷۲؛ فرقان: ۳۴، ۴۲ و ۴۴) این دسته از انسان‌ها، خودشان را گم کرده‌اند، حقیقت‌ها و واقعیت‌های عالم را گم کرده‌اند، دستشان از همه‌ی اسباب معرفت و وسایل ارتقا و صعود، کوتاه شده است، به نوعی تخبّط، سردرگمی و

گیجی در معرفت، حرکت، فکر و عمل گرفتار شده‌اند و مانند کسانی که گرفتاری روانی پیدا کرده‌اند و مورد اذیت و آزار شیاطین واقع شده‌اند، جن‌زده می‌شوند (بقره: ۲۷۵). این نوع افراد هیکل آدمیان را دارند، لیکن از روح و روان آدمی خالی و تهی هستند. برای اینکه این بدن و هیکل ظاهری، وسیله‌ی ارتقا و تعالی‌ش بود و باید از آن به نحو احسن بهره می‌جست، آن را با علم و عمل کنترل می‌کرد، به عنوان بستر رشد و پرورش نفس ناطقه و روح انسانی مورد استفاده‌اش قرار می‌داد و در سایه‌ی همین همراهی علم و عمل صالح، نفس خویش را می‌ساخت و تزکیه می‌کرد. در این صورت مشابه علل اولی و مفارقات خالی از قوه و نقص می‌شد، همان‌طور که از امام اول - امام علی (ع) - نقل شده است (آیت‌الله حسن‌زاده آملی، معرفت، دفتر سوم، ص ۴۳۴).

بنابراین هر کس خواهان وارد شدن در مسیری است که قرآن، روایات رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع)، صراط مستقیمش می‌خوانند، چه بخواهد دنبال علم برود و در زمره‌ی عالمان قرار گیرد، چه بخواهد تجارت کند و اموالی را در اختیار خویش در آورد، چه بخواهد در امور فنی و صنایع کسب مهارت کند یا اینکه در وادی‌های دیگر هنری، ادبی و مانند آنها، مسیر و بستری را برای خود اختصاص دهد، مهم‌تر، ضروری‌تر و لازم‌تر از همه‌ی آنها، این است که دنبال خویش رود، از خودش آغاز کند و نقطه‌ی شروع کارش را نفس خود قرار دهد، وگرنه هیچ کدام از مواردی که در سطور گذشته مورد اشاره قرار گرفت به درد او نخواهد خورد، از آنها برای خود، طرفی نخواهد بست و هیچ‌گونه سودی که متناسب با شخصیت حقیقی و واقعی او باشد نخواهد برد. سخن در این مقوله فراوان است، لیکن تطویل بیش از این با شأن مقدمه نمی‌سازد.

نفس را چگونه باید ساخت؟

همان‌طور که در آغاز مقدمه اشاره کردیم، خودسازی از دو ماده‌ی خود و ساختن تشکیل شده است. این دو کلمه، هم پیام معرفتی و نظری دارند و هم پیام عملی

و کاربردی. در حقیقت این دو کلمه نماینده‌ی دو حکمت نظری و عملی، عرفان نظری و عملی، و اخلاق نظری و عملی هستند. انسان باید خود را بشناسد، از معرفت خویش غافل نماند، خود واقعی‌اش را با خود مهجور، محجوب و مستورش اشتباه نگیرد و با استفاده‌ی درست، نفس خویش را بیابد و بشناسد و آن را آن‌طور که هست عاری از حجاب‌ها، اسارت دنیا و دنیویان و توهمات و موهومات درک کند، به همان صورت طیب، خالص و ناب که روح خدا در آن دمیده شده است مشاهده‌اش کند و در محضر و حضورش باشد، با اعمال نیک و تکرار آنها و با کسب اخلاق جمیله و فضائل عالیه، به صورت انسان ملکوتی درآید. در مقوله‌ی اول، در ارتباط با معرفت نفس، تعریف آن، ضرورت کسب معرفت، نوع معرفت و موانع و عوایق آن، در حدی که حوصله‌ی مقدمه اجازه می‌داد، مباحثی را آوردیم. در این مقوله، می‌خواهیم اندکی هم راجع به ساختن آن بحث کنیم. گرچه این کتاب برای همین منظور تدوین یافته، اما در اینجا به آنها نخواهیم پرداخت. در این مقدمه می‌خواهیم به این سؤالات پاسخ دهیم: آیا خودسازی در این حد کافی است؟ این مقدار برای ساخت و پرورش انسان کفایت می‌کند؟ آیا خودسازی به صورت مطرح‌شده در این رساله، کفایت می‌کند؟ آیا خودسازی که همان «سلوک» است نیازی به استاد و مرشد و مراد نیست؟ آیا انسان بدون مربی و استاد، اگر به این کتاب عمل کند، کفایت می‌کند و او را مطمئن می‌سازد؟ آیا راهی برای کسب اطمینان وجود دارد که انسان از آن راه تا حدودی خاطر جمع باشد که در راه و در صراط مستقیم قرار دارد، مسیری که می‌رود مسیر درست و حق است و در ضلالت و بیراهه قرار ندارد؟ امید است خدای مهربان در این مورد از رحمانیت و هدایت خویش ما را بهره‌مند سازد.

درباره‌ی اینکه آیا خودسازی و در حقیقت سلوک الی‌الله تبارک و تعالی، بدون استاد و مراد و مرشد امکان‌پذیر است، در صورتی که مرشد لازم نباشد و انسان علاقه‌مند و متوجه، بتواند تحت ضوابط و روش خاصی که در این کتاب یا مانند

آن، مذکور و مسطور است، آغاز کند و در حد امکان و در محدوده‌ی تلاش و زحمت و ریاضت کافی و لازم، موفق هم بشود، از این کتاب و دستورات مندرج در آن، می‌توان تا حدودی بهره‌جست و استفاده کرد. اما اگر ورود در این مسیر بدون استاد و مرشد، ممنوع بوده یا حداقل محذور داشته باشد، در این صورت از این کتاب خیلی نمی‌توان بهره‌برداری کرد. به طور طبیعی باید تحت نظر استاد حرکت کرد. در این فرض، ملاک، دستور و برنامه‌ها و ضوابطی است که استاد می‌گوید و ارائه می‌دهد. حتی ممکن است به طور کلی مغایر و متضاد با روش این کتاب و یا همانند آن باشد.

در هر صورت، این مسئله مورد بحث اساتید معرفت است. گروهی عقیده دارند که سالک بدون استاد نباید طی طریق کند و اگر وارد شود ممکن است نه تنها نتیجه نگیرد، بلکه امکان دارد نتیجه‌ای عکس آن حاصل شود و خودسازی تبدیل به تخریب و افساد ظرفیت‌های موجود گردد. گروهی هم اعتقاد دارند استاد و مربی و مرشد لزوم و ضرورتی ندارد. انسان اگر بخواهد وارد شود، می‌تواند در مسیر سلوک قرار گرفته و به اندازه‌ی کوشش، رعایت اصول و ملاک‌های ریاضت و سلوک، به نتیجه هم برسد. برای روشن شدن این دو نظر و مسلک، با ذکر و معرفی نمایندگان هر دو تفکر، به توضیح بیشتر مطلب ادامه می‌دهیم:

نماینده‌ی تفکر اول در عصر اخیر، استاد معرفت و توحید، سیدالعرفا، آیت عظمای حق، حضرت استاد حاج سید علی قاضی قدس سره الشریف هستند. این‌جانب پس از آنکه از مسئولیت‌های دنیایی و ظاهری در تهران فارغ شدم و دوباره توفیق رجعت به قم مقدسه و حوزه‌ی مبارکه علمیه که در جوار کریمه‌ی اهل بیت (ع)، حضرت فاطمه معصومه (س)، قرار دارد - و خدایش از تمامی حوادث، گزندها و شیطنت‌های آگاهانه و ناآگاهانه مصون بدارد - را به دست آوردم، مدت ۳ سال و اندی، توفیق تشرف به حضور یکی از شاگردان آن عارف بزرگ عصر را یافتم و در مواردی چندین ساعت به حضور ایشان رسیدم. ایشان

عارف والامقام، آیت آحاج سید مرتضی کشمیری بودند. از متانت و سکوت معناداری برخوردار بودند و علی‌الظاهر از طرف استاد، مأمور به صحبت و سلوک و کم سخن گفتن و تفکر بودند. در مواردی که به خدمت ایشان می‌رسیدم، گاهی ساعت‌ها ملاقات‌مان طول می‌کشید. اما مذاکرات و گفتارها خیلی فشرده و به صورت کلمات و جملات کوتاه و قصار ردّ و بدل می‌شد. یک روز از ایشان پرسیدم، چند مدّت در محضر آن یگانه‌ی عصر بودید؟ فرمودند: قریب ۱۰ سال. شما می‌دانید که انسان مدت ۱۰ سال در حضور استادی مانند سید علی قاضی که رضوان خدا بر او باد و در معرفت توحید، مانند اقیانوس و کوه بود، حضور پیدا کند، زمان کمی نیست. اگر فرد حاضر دارای استعداد دریافت حقایق باشد، مانند دریای مواج خواهد بود. نیز از ایشان پرسیدم که آیا در نظر آن بزرگ، برای ورود در این وادی و گفتن اذکار و اوراد و حتی خواندن زیارت‌نامه‌ها به صورت مرتب و نظام یافته، اجازه شرط است؟ مرحوم کشمیری نقل کردند: «در نظر استاد نه تنها شرط است، بلکه رکن بوده و رعایت آن فرض و واجب است. بدون اجازه، صحیح نبوده و ممکن است همراه با یک سلسله خطرات هم همراه باشد». مطابق نظریه‌ی این گروه، ذکرها، وردها، برنامه‌ها، ترک‌ها و ایتان‌ها، انجام دادن یا ندادن اعمال و کارها، باید همراه با اجازه، تحت نظر و اشراف کسی باشد که خودش در این مسئله وارد و مسلط بوده و دوره دیده باشد.

نماینده‌ی تفکر دوم: اما گروه دوم عقیده بر اجازه و تحت نظر کسی قرار گرفتن ندارند، بلکه اعتقادشان این است که هر انسانی اگر بخواهد، می‌تواند سالک باشد، در این مسیر قدم بگذارد و نتیجه هم بگیرد. یکی از بزرگ‌ترین مدافعان این تفکر، استاد معارف و علوم عقلی عصر، استاد ما، حضرت علامه حاج سید محمد حسین طباطبایی، مفسر بزرگ قرآن و فیلسوف قرن اخیر بودند. یک روز پس از آن که از زندان رژیم طاغوتی پهلوی آزاد شدم و به سمت قم مقدسه حرکت کردم، اراده کردم تا به محضر استاد بزرگوار برسم. مدت‌ها بر اثر زندانی شدن و حبس، از حضور در محضر پر فیض استاد محروم مانده بودم. خدای عالم

توفیق داد تا در قم و در منزل آن بزرگوار، به حضورشان شرفیاب شوم. پس از استیذان و اجازه‌ی تشریف، به تنهایی در آن جلسه چندین ساعت در حضور آن محضر نورانی و علمی و معرفتی بودم. انصافاً صفا و طمأنینه‌ای که در آن حضور برای من مشهود و ملموس بود و در عمق جان و نفس این‌جانب به وجود آمد، نه با زبان قابل توصیف است و نه با قلم، قابل تبیین و تفصیل. چون انسان وقتی که جریانات مختلف زندان رژیم شاهنشاهی را مشاهده کرده، مراحل مختلف و متنوع فشارها، آزارها و اذیت‌های روحی و جسمی را دیده است، انواع گوناگون ناراحتی‌های زبانی و بدنی، از فحاشی‌ها، هتاک‌ها و شکنجه‌های گوناگون طاقت‌فرسا را لمس کرده، آنها را کاملاً عیان و با تمام وجود دریافته و مدت‌ها در حبس و زندان، با آن خصوصیات مانده باشد، همینکه نسیم آزادی را استشمام می‌کند، درهای زندان را باز دیده و شرایط را دوباره برای حضور در محضر استادی مانند علامه طباطبایی، مساعد می‌بیند و در حضور چنان محضری قرار می‌گیرد، خدا می‌داند چه قدر لذت‌بخش، روح‌افزا و اطمینان‌بخش است. به همین جهت به عنوان یک استاد و معلم مهربان و پدر روحی و معنوی از ایشان سؤالات زیادی کردم و ایشان هم کریمانه و بزرگووارانه پاسخ فرمودند. یکی از سؤالاتم این بود که آیا در نظر حضرت‌عالی، برای ورود در مسیر سلوک و خودسازی و وادی معرفت، نظارت و اجازه‌ی استاد، مربی و مرشد لازم است یا نه؟ استاد فرمودند: نه، سپس قریب به این معنا فرمودند که در اسلام و در مکتب اهل بیت (ع) همه‌ی افراد و آحاد انسانی، اگر بخواهند می‌توانند به سوی خدا حرکت کرده و این مسیر را طی کنند. نیز یادم هست که فرمودند: سهل‌ترین و وسیع‌ترین راه برای سیر الی الله تبارک و تعالی، راه حضرت امام حسین (ع) است. البته عبارات از من است و شاید یکی از معانی «انّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة» که از رسول خدا (ص) وارد شده است، همین باشد. چون در مکتب اهل بیت (ع) و امامت، در عصر رسالت، باب و وسیله‌ی ورود به حریم کبریایی حضرت حق، رسول خدا (ص) است. کما اینکه در عصر هر پیامبری از رسولان خدا (ع)، باب و

وسیله‌ی ورود و قبولی اعمال بندگان خدا، نبی همان عصر است. پس از رسول اکرم (ص)، باب و ورود و حضور در محضر حضرت حق و شرط و وسیله‌ی قبولی اعمال امت رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) او هستند؛ چون مودت و محبت آنها، طبق نص صریح قرآن کریم، اجر رسالت قرار داده شده است (بنگرید به سوره‌ی شوری: ۲۳). و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) و حب امام علی (ع) افضل و بهترین اعمال در روز قیامت معرفی شده است (سفینه‌البحار، ج ۵، ص ۱۷۲). همچنین آمده است: «حب امیرالمؤمنین (ع)، علامت ایمان و بغض و کینه‌ی او علامت و نشانه‌ی نفاق است» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۶). نیز صاحب تفسیر وزین کشف آورده است: «هر کس با محبت آل محمد (ص) بمیرد، شهید از دنیا می‌رود و اگر در محبت آنها بمیرد، خدای عالم گناهانش را می‌بخشد» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۹). دلیل بر همین مطلب است که استاد اشاره فرمودند، در عصر کنونی بهترین راه برای خودسازی و سلوک الی الله تبارک و تعالی همین است که انسان از نظر عقیدتی در توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد، همان‌گونه عمل کند که رسول خدا (ص) و اهل بیت او عمل کرده‌اند و از آنها جلوتر حرکت نکند تا غالی و ظالم نشود. البته اگر از آنها فاصله گیرد، باز هم هلاک و نابود می‌شود. باید همراه آنها و به عنوان تابع و تالی آنها، پشت سر آن بزرگواران حرکت کند و سخنان و رفتار و کردار آنها را الگوی زندگی خویش قرار دهد تا رستگار شود. این مطلب هیچ‌گونه تنافی با رجوع و لزوم ارتباط مردم با علمای دین و شریعت ندارد. چون انسان یا باید خودش صاحب‌نظر و رأی در اسلام و احکام دینی باشد که از آن فقیه و عارف، به حلال و حرام خدا و در اصطلاح عالمان ما «مجتهد» باشند، یا باید به صاحب‌نظر و رأی که صلاحیت‌های لازم را واجد است، رجوع کند و در منابع دینی از آن به «تقلید» تعبیر می‌کنند. این معنا نشان‌دهنده‌ی این است که انسان اگر بخواهد به کمال مطلوب خویش نائل شود، تنها راهی که وجود دارد، همان راه انبیا و اولیای خداوند است که می‌توان آن را به عامه‌ی مردم توصیه کرد. این راه هم راحت‌تر

است و هم عام‌تر و مطمئن‌تر. غیر از این راه‌ها، یا راه فیلسوفان است که راه سیر عقلانی و سلوک فیلسوفانه، همراه با استدلال و برهان است، یا راه عارفان و سالکان طریقت که از طریق ریاضت‌های نفسانی، مجاهدت‌های طولانی و ممارست‌های شهودی و مکاشفات قلبی محقق می‌شود. دو راه اخیر نه از حیث عمومیت، مانند راه رسولان و اولیای خداوند است و نه از حیث سهولت و آسانی؛ و نه از حیث اطمینان و سکونت دل به اندازه‌ی راه انبیا و اولیا، آرام‌بخش و طمأنینه‌آور است. در میان اولیای خداوند، راه هیچ ولی و مولایی به اندازه‌ی ولایت امام حسین (ع) راحت‌تر، سهل‌تر، عام‌تر و پر نفوذتر نیست. لذا رسول خدا (ص) در این باره فرموده است: هر کس ساکن کشتی حسین (ع) شود، نجات می‌یابد و هر کس ساکن آن نشود غرق می‌شود. نشانه و علامت سکونت در این کشتی، پس از محبت و عشق به آن بزرگوار، این است که انسان خود را در مصائب او شریک بداند و برای او گریه کند، یا اینکه متأثر شده و تباکی کند، عنان دل و قلبش را به حضرت حسین (ع) بسپارد، با محبان او دوست باشد و با دشمنان او دشمن. همین مقدار برای ورود در این مسیر کفایت می‌کند. ای سالک و ای راهی‌مسیر خدا! تلاش کن از فرصت‌ها به نحو احسن استفاده کنی و از قافله عقب نمانی.

از همین‌جا پاسخ سؤال بعدی که طرح شد هم روشن می‌شود. آیا می‌توان اطمینان داشت بر اینکه انسان در مسیر حق قرار دارد و از جاده‌ی حقیقی که همان صراط مستقیم است عدول نکرده است؟ بله. با این مکتب که در بالا توضیح داده شد، می‌توان اطمینان داشت که انسان در راه و صراط مستقیم قرار دارد و در مسیر درست حرکت می‌کند. آن همان محک زدن دل و قلب و گرایش‌های قلبی انسان است، در صورتی که به طور حقیقی از رسول خدا (ص) و اهل بیت او (ع) پیروی کند، قلباً و به طور واقعی آنها را دوست بدارد و از دشمنان آنها دوری کند. این آدم در راه قرار دارد و از مسیر منحرف و گمراه نمی‌شود. اگر خود را در مصائب اسلام و اهل بیت پیامبر (ص) شریک بداند و

خود را در صف محمدیان، علویان و حسینیان قرار دهد در راه است؛ کما اینکه رسول خدا (ص) در حدیث متواتر فرمودند: من در میان شما دو چیز گران‌سنگ گذاشتم، اگر از آنها پیروی کنید و آن دو را از همدیگر جدا نکنید - چون آن دو از همدیگر جداشدنی نیستند - در این صورت هیچ‌گاه گمراه و گم‌گشته نخواهید شد. این حدیث را همه‌ی علمای شیعه و سنی از طریق معتبر در کتاب‌هایشان آورده‌اند و به حدیث ثقلین معروف شده است. مراد از ثقلین، مطابق بیان رسول خدا (ص)، قرآن کریم (ثقل اکبر) و اهل بیت (ع) (ثقل اصغر) هستند. طبق این حدیث معتبر، اگر کسی به این دو تمسک جوید، هیچ وقت در وادی ضلالت واقع نخواهد شد. بنابراین اگر انسان در همین عصر، پس از اعتقاد به یگانگی خداوند و وسایط فیض او، از ملائکه، انبیا، رسولان الهی و امامان - از اهل بیت رسول خدا (ص) - عدالت الهی، معاد و حیات پس از مرگ، به همان ظواهر شریعت عمل کند، واجبات و فرایض را، علی‌الحتم، و مستحبات و نوافل را مانند نمازهای مستحبی و تلاوت قرآن کریم و عیادت بیماران و دستگیری مستمندان و نیازمندان و امثال ذلک، در حد امکان، به جای آورد، در خواندن نمازها کوتاهی نکرده، مخصوصاً مواظب اول وقت‌ها باشد، از محرّمات الهی پرهیز و اجتناب ورزد، در حد امکان از مکروهات دوری گزیند، در دل خود حبّ اهل بیت را جای دهد، در مواقع شادی آنها شاد و در مواقع ناراحتی آنها ناراحت باشد، چنین انسانی در راه و صراط مستقیم قرار دارد و می‌تواند امیدوار شمول رحمت خداوند، شفاعت رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) او باشد.

مقدمه

«وَكُلِّ إِنْسَانًا أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»
[اسرا - ۱۳ و ۱۴]

کردار نیک و بد هر انسانی را چون طوقی به گردش
آویخته‌ایم و در روز قیامت برای او نامه‌ای گشاده بیرون آوریم
تا در آن بنگرد. بخوان نامه‌ات را، امروز تو خود برای حساب
کشیدن از خود بسنده‌ای.

هر انسانی، سرنوشت آینده‌ی خویش را بر عهده دارد و این آینده و شخصیت
از پیش ساخته‌شده، به صورت یک کتاب گویا در قیامت، آنچه را که در آن نهفته
شده است، بازگو می‌کند و اینجاست که به انسان گفته می‌شود نامه‌ی اعمال را
که خود ایجاد کرده‌ای، درست بخوان؛ برای اینکه بهترین و گویاترین سند و
حسابرس می‌باشد.

طرح ضرورت مسئله

قرآن کریم، انسان را از نظر جهان بینی خاص اسلام، موجودی آزاد و انتخابگر و سرنوشت ساز می داند:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» [انسان - ۳]

ما راه را به انسان نشان دادیم (ولی انتخاب، اختیار و ترجیح با خود او می باشد و آگاهانه یا راه هدایت را بر می گزیند (شاکر است) یا بیراهه می رود، در مقابل راه خدا می ایستد و موضع مخالف می گیرد (کفور است)).

و در جای دیگر چنین بیان می کند:

«وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» [اسراء - ۱۳]

خداوند، شخصیت و آینده ی انسان را در اختیار خودش قرار داده است.

انسان، در میان همه ی موجودات جهان، از ویژگی خاصی برخوردار است که او را از آنها، متمایز و مشخص کرده است و آن ویژگی، فطرت و فطریات او است. انسان در ابتدای آفرینش، گرچه فاقد هر گونه فعلیت، کمال، گرایش بالفعل، آگاهی، عشق و علاقه است، اما بالقوه دارای زمینه ها، استعدادها و قابلیت های فراوان بی نهایت است که می بایست تدریجاً با تربیت سالم، مراقبت ها و حسابرسی های دقیق، استعدادهایش به مرحله شکوفایی رسیده و قابلیت های او فعلیت پیدا کند. در این راه پر فراز و نشیب، کوچک ترین غفلت، نسیان و اهمال کاری، مورد اغماض واقع نشده و در واقع بازی با سرنوشت به حساب می آید. انسان، در آغاز تولد صاحب وجود شخصی است؛ یعنی شخص او موجود

شده است، اما هیچ‌گونه آثاری از شخصیت را، بالفعل دارا نیست. او باید شخصیت خویش را بسازد و شخصیت در انسان، با انتخاب بهتر و اصلح و آگاهی از معرفت، شناخت صحیح و عمل صالح، شکل گرفته و به وجود می‌آید. قرآن کریم در این زمینه چنین می‌فرماید:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»
[انسان - ۲]

هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی در خور ذکر نبود. ما آدمی را از نطفه‌ای مختلط بیافریده‌ایم، تا او را امتحان کنیم و شنوا و بینایش ساخته‌ایم.

توجه شود آیه نمی‌فرماید که یکن شئی، بلکه می‌فرماید که یکن شئی مذکوراً و هیچ‌گونه شخصیت و عوامل سازنده‌ی شخصیت را بالفعل نمی‌داند. و ما، او را از نطفه‌ای مخلوط، آمیخته و مرکب آفریدیم و او را گوش شنوا و چشم بینا دادیم و مدام مورد آزمایشش قرار می‌دهیم تا آنچه به صورت بالقوه دارد، به ظهور رساند و استعدادها و زمینه‌ها، آثارشان را در موقعیت‌های مناسب، نشان دهند.

و بعد از این آیه، در آیه‌ی سوم؛ مسئله‌ی اختیار و راهیابی، و راه و بیراهه را پیش کشیده و تذکر می‌دهد، انسان موجودی مختار است که یا با اختیار راه احسن و صراط مستقیم، شخصیت الهی برای خویش می‌سازد یا با سوء استفاده از اختیار و آزادی، به صورت موجودی وارونه در می‌آید.

آینده‌ی انسان و شخصیتش با موضع‌گیری‌هایی همراه است که او از سر تصمیم و آگاهی، در برابر خدا و مسائل، اشخاص و جامعه می‌گیرد، بنابراین باید تمام ابعاد را مراعات کرده و موضع‌گیری‌هایش حساب‌شده باشد، چون آن

مواضع، آگاهانه و تعهدآورانه است و بالاترین تعهدی که قرآن کریم برای انسان، ضروری و حتمی می‌داند، تعهد هر فردی است در مقابل خود و آینده‌ی خویش. در حقیقت انسان بایستی خودش را در مسیر انسانی و آن خودی قرار دهد که دستگاه خلقت و آفرینش انسان، برای آن و به سوی آن است. به عبارت روشن‌تر، انسان باید خویش را انسان کامل سازد نه اینکه به صورت عروسک یا یک موجود فاسد، مرتجع، راکد، بی‌اثر و ایستا در آید. در واقع اگر انسان خواهان برخورد آگاهانه نسبت به تمام موجودات جهان است باید پیش از هر چیز، خود را انسان سازد و خودسازی کند تا چنین حالتی را در خودش بیابد.

اما اگر انسان بخواهد مسئولیت‌پذیر باشد، در راه طبیعی انسانی قرار گیرد، سیر ارتجاعی نداشته باشد و در عین حال مقابل جامعه و جهان مواضع انسانی داشته و بهره‌برداری توحیدی از وجود خویش، کارهای خویش و همه‌ی امکانات را داشته باشد، ابتدا باید از خود آغاز کند، به خود رسد و خودسازی کند تا در موقع حساس و خطرناک، خودش را نباخته و موضع انحرافی نگیرد. انسان نباید تصور کند همین‌که به این مسئله توجه نکرد، به خویش نرسید، آگاهانه و متعهدانه با مسائل برخورد نداشت، در مواقع حساس، خودش را باخت، از خودش غافل ماند و نتوانست در مسیر انسانیت، خوب رشد کند و به کمال اعلیٰ برسد، در همینجا مسئله ختم شده و هیچ‌گونه تالی فاسد و مسئله‌ی حاد و نابودکننده‌ی دیگری پیش نمی‌آید. این طور نیست؛ بلکه موضوع، بسیار حساس است؛ مسئله سعادت همیشگی و جاودانه بودن و موضوع شقاوت و بدبختی ابدی مطرح است. اگر در این مسئله‌ی حیاتی غفلت پیش آید و انسان عوامل سازنده و به تعبیر عرفا «منجیات و اعمال صالحه» را نشناسد و عواملی که باعث قُرب به خدا می‌شود را مورد توجه قرار ندهد و از طرف دیگر، عوامل بازدارنده و موانع را درک نکند، و مُهلکات و چیزهایی که ارتکاب‌شان، باعث هتک حرکت الهی است و چهره پاک و با صفای انسان را کُدر و زشت می‌سازد و به تعبیر قرآن «سیئات» را نشناسد، یا بشناسد اما العیاذ بالله مراعات نکند و آنها را مورد بی‌اعتنایی قرار

داده و نسبت به آنها لایبالی باشد، مشمول این خطاب کوبنده و نابودکننده‌ی خداوندی خواهد شد که می‌فرماید:

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَرُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» [مؤمنون - ۱۰۳ تا ۱۰۸]

و آنان که ترازویشان سبک باشد، به خود زیان رسانیده‌اند و در جهنم، جاوید ماندگانند، آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند و لبانشان آماس کرده و برگشته است. آیا آیات من برایتان خوانده نمی‌شد و آنها را دروغ می‌انگاشتید؟ گویند: ای پروردگار ما، شوربختی‌مان بر ما غلبه کرد و ما مردمی گمراه بودیم. ای پروردگار، ما را از این آتش بیرون آور، اگر دیگر بار چنان کردیم، از ستمکاران باشیم. گوید: در آتش گم شوید و با من سخن مگویید.

این آیات دالّ بر این است:

آنهایی که اعمالشان، از نظر معیار و ارزش‌های معنوی، سبک و کم‌عیار باشد، خودشان را باخته‌اند و در دوزخ الهی به صورت ابدی معدّب خواهند بود و شعله‌های آتش الهی، سر و صورت آنها را احاطه کرده و آنها در آتش، تباه شده و سوخته خواهند شد و مأموران الهی، گرفتارشدگان به عذاب الهی را توجیه کرده و چنین خطابشان می‌فرماید: آیا یادتان هست که آیات و نشانه‌های الهی بر شما نشان داده و بر شما خوانده می‌شد و شما باور نمی‌کردید و تکذیب می‌کردید؟ آنها در پاسخ با زبان تضرّع و التماس، اعتراف می‌کنند: خدایا چنین است، انبیاء

آمدند و پیام‌های الهی را بر ما رساندند، اما شقاوت و بدبختی ما را گرفت و بدین وضع رقت‌بار و تأسف‌آور مبتلا شدیم و ما از گروه گمراهان هستیم. خدایا، پروردگارا، تو با ما مهربان بودی و تمام شرایط سعادت و حیات ابدی و جاودانگی ما را فراهم ساختی اما به خاطر کج‌اندیشی‌ها و گمراهی‌ها به این بدبختی گرفتار شدیم و حال می‌سوزیم. ما را از این آتش سوزناک و عذاب دردآور، نجات ده و از آتش غضبت بیرون آور. اگر دوباره بازگشتیم و به همان وضع سابق، انحرافات و کج‌روی‌هایمان را ادامه دادیم، معلوم می‌شود از ستمکارانیم. از طرف پروردگار عزیز، چنین خطاب یأس‌آور و شکننده‌ای به آنها می‌رسد: ساکت شوید، دور شوید، و از این به بعد با من حرف نزنید.

از همین رو، مسئله‌ی خودسازی، یکی از ضروری‌ترین مسائل انسانی، اجتماعی و مکتبی ماست و طرح چنین مسئله‌ای، یکی از مسائل مهم و واجب عقلی و اسلامی است.

علاوه بر آن، امروزه شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌طوری شده است که طرح کردن این مسئله، کاملاً ضروری و لازم به نظر می‌رسد؛ چرا که هر اندازه، شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و انقلابی پیچیده‌تر شود، به مرحله بحرانی‌تر برسد، تاکتیک‌های ابلیسی مدرن‌تر شود و حالت پویایی به خود گیرد و علم، وسیله‌ی بهره‌برداری شخصی و استعماری گروهی خاص شود، و از سویی دیگر، انقلاب اسلامی دامنه‌ای وسیع‌تر یابد و مستضعفان جهان و ملل محروم دنیا، چشم امید به آینده‌ی انسان و انسانیت بدوزند، موضع متعهدانه و آگاهانه انسان، کاملاً ضرورت پیدا می‌کند و باید در مقابل همه‌ی این گرفتاری‌ها، پیچ‌وخم‌ها، مواضع انحرافی و زمینه‌های دلهره‌آور، ایستادگی کرده و از خود، قاطعیت نشان دهد و نقشه‌های مانع‌شونده را خنثی کرده و روش عالی‌تر، برتر و پویاتر از روش عوامل ضد تکاملی و ضد انسانی و توحیدی انتخاب کند. این کار میسر نخواهد بود، مگر اینکه انسان با کمال توجه و هوشیاری، به

خویش آید تا بتواند به حرکتِ تکاملی انسانی پر مشقت خویش، ادامه داده و برای اجتماع خویش، سرنوشت‌ساز باشد.

روی این اصل کلی و زیربنایی و طرز تفکر توحیدی انسان‌شناسی، لازم است هر چند فشرده و کلاسیک، از دیدگاه اسلام، شمه‌ای درباره خودسازی و موانع پیش روی آن و نیز از هدف‌ها و روش‌های سهل آن بگوییم.

فصل اول

جنبه‌ی عملی یا نظری خودسازی و پایه‌های علمی و نظری آن خودسازی جنبه‌ی عملی دارد یا نظری؟

غرض از خودسازی، ساختن آن خود و شخصیتی است که کاملاً طبیعی، فطری و انسانی باشد. چنین خودی، قهراً مطابق با نظام کلی آفرینش بوده، از تمامی امکانات تکاملی بهره‌برداری کرده، تمام موانع پیشرفت انسانی را از خود دور می‌سازد و مطابق دیدگاه واقع‌گرایانه اسلام و قرآن، کاملاً دو بُعدی است: هم دارای بُعد معنوی و هم واجد بُعد مادی، و چون در منطق انبیاء انسان موجودی است دو چهره و دو بُعدی (بُعد الهی، بعد طبیعی و مادی)، لذا اگر انسان، بخواهد موجودی فطری، طبیعی و توحیدی باشد، باید از هر دو نظر حرکت و تکامل داشته باشد و باید به هر دو بُعد توجه کند. انسانی که تنها به تمایلات شهوانی و مادیش می‌رسد، انسان طبیعی و توحیدی نیست و همچنین اگر، فقط جنبه معنوی را لحاظ کند، باز هم انسان طبیعی و فطری نخواهد بود.

انسان فطری و طبیعی، کسی است که به هر دو بُعد پردازد و در او هیچ بُعدی نسبت به بُعد دیگر مانع و حاجب نشود و انجام وظیفه‌ای، او را از وظیفه‌ی دیگر غافل نسازد. این معنی، در صورتی امکان‌پذیر است که او هم از نظر علمی و شناخت مجتهد باشد، تا کورکورانه و ناآگاهانه با مسائل برخورد نکند و هم از نظر عمل و کارهای مداوم و مکرر در خودش، آمادگی به وجود آورد و برای کارهای سنگین و پر مسئولیت مهیا شود. انسان از اساس، فقط با هماهنگی شناخت و عمل می‌تواند به مسیر کمالی خویش برسد. از همین رو خودسازی هم جنبه نظری، فکری و معرفتی دارد و هم جنبه عملی و عینی، و به همین خاطر است که اسلام دو نوع برنامه، برای تکامل امت اسلامی آورده است: برنامه علمی و معرفتی، و برنامه عملی و شعائری. انسان چه از نظر شناخت و معرفت و چه از بابت عبادت، اطاعت و بندگی، باید در صراط مستقیم توحید حرکت کرده و برای به کمال رسیدن خود، موحد باشد.

به این نکته‌ی دقیق باید توجه داشت که جوهر و ذات انسان، ذات علمی است و با علم و معرفت، انسان و انسانیت او تحقق می‌پذیرد. از طرف دیگر، انسان دارای نفسی است که تعلق به بدن دارد. نفس نیز، در مقام عمل برای تدبیر، کاملاً به بدن مرتبط است. این نفس و روح، ابتداءً به تمامی معنی با بدن همراه است و این دو، به همدیگر محتاجند و تدریجاً با عمل صالح و معنوی، نفس کم‌کم نیاز خویش را از بدن کاهش می‌دهد تا به جایی رسد که هیچ‌گونه نیازی به بدن پیدا نکند. در این هنگام است که نفس کاملاً قدرت بر خلع بدن پیدا کرده و با محبوبان و معشوقان جاودانه، ارتباط دائم برقرار می‌سازد و این بی‌نیازی، در اثر کسب معارف حقه، عبادت، تهذیب، سیر و سلوک‌ها و مراقبت‌های مستمر، صورت‌پذیر است. استاد شهید مطهری در کتاب «ولاءها و ولایت‌ها»^۱ چنین می‌فرماید:

۱- ولایات و ولایت‌ها، ص ۹۶

«مرحله سوم از مراحل سیر در مسیر عبودیت و قرب معنوی، این است که روح در مراحل قوت و قدرت، ربوبیت و ولایت خود به مرحله‌ای می‌رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی‌نیاز می‌شود، در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است.»

روح و بدن، به همدیگر نیاز دارند. حیات بدن به روح بستگی دارد و روح، صورت و حافظ بدن است. سلب علاقه‌ی تدبیری روح از بدن، مستلزم خرابی و فساد بدن است و از سوی دیگر، روح در فعالیت‌های خود نیازمند به استخدام بدن است و بدون به کار بردن اعضاء و جوارح و ابزارهای بدنی، قادر به کاری نیست. بی‌نیازی روح از بدن، بدین معنی است که روح در برخی از فعالیت‌ها، از استخدام بدن بی‌نیاز می‌شود. بی‌نیازی، گاهی در چند لحظه و گاهی مکرر و به صورت دائم صورت می‌گیرد که به «خلع بدن» معروف است. شیخ اشراق، حکیم سهرودی، در این باره گفته است:

«ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم، مگر آنکه بتواند خلع بدن کند.»

میرداماد نیز چنین می‌گوید:

«ما حکیم را حکیم نمی‌دانیم، مگر آن که خلع بدن برای او، ملکه باشد و هر وقت اراده کند، عملی شود.»^(۱)

آری، جوهر انسان با معارف حقیقی و الهی بالا رفته و اعمال صالح، عامل برتری و ارتقاء او می‌شود. قرآن کریم در این باره چقدر زیبا فرموده است:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»
[فاطر - ۱۰]

انسان با شناخت درست و کسب معارف حقه، به سوی بی‌نهایت «الله» بالا می‌رود و اعمال صالح و شایسته، او را برتر می‌سازد.

بنابراین، خودسازی مثل خود انسان دارای دو بُعد است: هم پایه علمی و شناخت معرفت می‌خواهد و هم پایه عملی، ملموس و قابل تجربه. انسان هم باید امور فراوانی را بشناسد و هم باید اعمال فراوانی انجام دهد.

پایه‌های علمی و نظری خودسازی

منظور از پایه‌های علمی و نظری، عواملی است که آگاهی انسان نسبت به آنها شرط خودسازی است، چه آنها جنبه شرطی و تحریکی داشته باشد و چه جنبه مانعی و بازدارندگی. اینها اموری است که علم به آنها و شناخت‌شان، شرط اساسی برای خودسازی است. بدون شناخت و آگاهی نسبت به آنها، خودسازی امکان‌پذیر نیست یا لاقلاً، خیلی سخت و مشکل خواهد بود. بنابراین، برای یک انسان متعهد و مسئول که وظیفه سنگینی را احساس می‌کند، لازم است هم تمام عواملی که باعث رشد و پیشرفت می‌شود را بشناسد و هم تمام موانع بازدارنده را؛ زیرا مادامی که عوامل و موانع بازدارنده کاملاً تشخیص داده نشده است، درحقیقت و در مقام عمل موفقیت و پیروزی امکان‌پذیر نخواهد بود.

اگر انسان بخواهد به کمال نهایی رسد و در راه رسیدن به آنها توانایی فائق آمدن بر مشکلات را داشته باشد، باید هم شرایط رشد توحیدی را بشناسد و هم موانع بازدارنده را.

بنابراین، در ابتدا به شرایط رشد‌دهنده انسان که حالت تحریکی دارند، نظر می‌اندازیم و پس از آن، عواملی را که خاصیت مانعی و بازدارندگی دارند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عوامل محرک انسانی

عواملی که انسان را به سوی کمال و تعالی تحریک می‌کنند و بدون آنها، انسان به هدف نهایی که کمال مطلوب است نائل نمی‌شود، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول؛ عواملی که در درون خود انسان قرار دارد و از باطن و درون خود او سرچشمه می‌گیرد، و دسته دوم؛ عواملی که از بیرون بر انسان فشار وارد کرده و از خارج، در او اثر می‌گذارند.

الف) عوامل محرک درونی

عوامل درونی که که شرط رشد انسانی بوده و آگاهی انسان نسبت به آنها برای خودسازی، لازم و ضروری است و بدون آنها، خودسازی امکان ندارد ۴ چیز است که عبارتند از:

- ۱- خودشناسی
- ۲- مسیرشناسی
- ۳- آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی
- ۴- مسئولیت‌شناسی

۱- خودشناسی

مسئله شناخت و معرفت، از مسائل بسیار مهم و دقیقی است که از دیر زمان مورد توجه اندیشمندان بشری بوده و فلسفه الهی، به مناسبت‌های مختلف، در باب «وجود ذهنی»، «اعراض و کیفیات نفسانیه»، «علم باری» و... پیرامون آن به بحث پرداخته است. منطق، در باب تقسیم علم به تصور و تصدیق و تقسیم آنها به بدیهی و نظری، در باب تقابل، در باب صناعات و مخصوصاً در باب برهان احتجاج داشته است و علم کلام، عرفان نظری و عملی، جامعه‌شناسی، تاریخ و فلسفه تاریخ نیز هر کدام به مناسبتی در این باره به بحث پرداخته‌اند. هر یک از صاحب‌نظران، موردی را مناسب یافته، گوشه‌ای از ابعاد این موضوع را به مورد توجه قرار داده و وارد بحث و بررسی شده است. اخیراً، این موضوع را به

صورت مستقل و با توجه به بینش‌های گوناگون و مایه‌های فکری مختلف مورد توجه قرار داده، در این باره بحث‌های جدید و مفیدی را شروع کرده و به نقد و بررسی‌ها و تحلیل‌ها و مقایسه‌ها پرداخته‌اند. بنابراین، اصل مسئله شناخت و معرفت، از مسائل بسیار اساسی و زیربنایی است و از طرف دیگر، در میان شناخت‌ها و معرفت‌ها، شناخت خود و نفسانیات و استعداد‌های متعلق به خود یا به تعبیر دیگر خودشناسی، از تمام شناخت‌ها و معرفت‌های دیگر، هم از جهت ظرافت و دقت، و هم از جهت اهمیت و اعلی بودن مقصد، بسیار مقدس و تعیین‌کننده است و در عین حال از ویژگی‌های خاصی برخوردار است.

هر شخصی با توجه به هدف خاصی که دارد، به علم‌النفس و خودشناسی نظر انداخته و به اندازه‌ای که هدفش را تأمین کند، در آن غور کرده است. این بحث اگر چه از گزیده‌ترین مباحث و ضروری‌ترین آنهاست و اگر درباره این موضوع به‌طور مستوفی، کامل و جامع‌الاطراف و خاصی وارد گشته و مطالبی گفته شود، بجا و مناسب است، لکن مقصود اصلی ما در این باره، این است که ما تنها به آن اندازه که در خودسازی و ایجاد شخصیت انسانی ضرورت دارد و بدون آن نمی‌توان خود را ساخت، اکتفا کنیم؛ زیرا امکان ندارد فردی درصدد تربیت و رشد چیزی باشد، اما آن را نشناسد. اصلاً چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. بنابراین خودسازی و شکوفا کردن استعدادها و تربیت خود، فرع «معرفت» و شناخت خود است. مادامی که انسان خود را نشناخته باشد، قدرت و توان ساختن خود را نخواهد داشت. در سنت آمده است: «شناخت و معرفت نفس، نفسانیت و خودشناسی آن قدر دارای اهمیت است که معرفت خویش، مقدمه و شرط معرفت خدا شناخته شده است.»

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [رساله سه اصل، ص ۱۳]

هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخت.

و این حدیث شریف، ارزش معرفت و شناخت نفس را آن اندازه بالا برده است که با صراحت می‌فرماید: «معرفت‌الله اساس ادیان آسمانی و دعوت انبیا بوده است» و به تعبیر امام علی(ع) «اول‌الدین معرفته» و شهادت‌ها، نهضت‌ها، حرکت‌های مصلحان الهی و نزول کتب آسمانی، همگی برای این بوده است که بشر خدای خویش را شناخته و معرفت‌الله را کسب کند؛ برای اینکه خودش را بشناسد. همگی اینها، نتیجه معرفت خود و معرفت نفس است. اگر ما خودمان را خوب بشناسیم، خدایمان را خوب خواهیم شناخت و با شناخت خود، ساختن، تربیت و رشد خویش نیز میسر می‌شود؛ برای اینکه، اگر ما خودمان را خوب نشناسیم، نمی‌توانیم خودمان را بسازیم.

فیلسوف بزرگ الهی، ملاصدرا، در کتاب سه اصل، صفحه ۱۳ و در باب اول

چنین می‌گوید:

فصل اول در بیان اصل اول است و آن همانا جهل است به معرفت نفس که آن حقیقت آدمی است و بنای ایمان به آخرت، معرفت حشر و نشر ارواح و اجساد است به معرفت دل و بیشتر آدمیان از آن غافلند. این معظم‌ترین اسباب، شقاوت و ناکامی عقبی است که اکثر خلق فرو رفته در دنیا را فرو گرفته است؛ چه هر که معرفت نفس حاصل نکرده، خدای را نشناسد که «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

بر این اساس، اولین قدمی که هر فرد مسئول باید در مسئله‌ی خودسازی رعایت کند و از آن در راه نیل تدریجی و مرحله به مرحله، به سوی هدف نهایی (انسان کامل بودن) استفاده کند، شناخت خود و آگاهی از تمایلات فطری و مقتضیات درونی است. برای اینکه اگر انسان کوچک‌ترین شناختی از خود نداشته باشد و اساساً به مسائل و مقتضیات خدادادی که باید در سایه روش صحیح و تربیت سازنده، به مرحله فعلیت رسیده و شکوفا شود، توجه نکند، آن استعدادها و قابلیت‌هایش که باید با آماده شدن شرایط و امکانات، در صراط مستقیم و در راه الله به مرحله فعلیت برسد، نادیده

گرفته شود، قهراً چنین موجودی به صورت وارونه و معکوس در آمده و نمی‌تواند در راه خداوند و صراط مستقیم قدم بردارد؛ بلکه از خودش، هدفش و مکتبش بیگانه شده و به تمامی معنا، مسخ خواهد شد. بنابراین در درجه اول، انسان مسئول باید این معنی را درک کند و بفهمد که این «انسان» و این «خود» چه نوع پدیده‌ای است، از کجا آمده است و از چه نقطه‌ای شروع به کار کرده است. اگر او بخواهد به آن مرحله نهایی برسد، چه استعدادهایی را باید فعلیت بخشیده و چگونه آنها را به مرحله شکوفایی برساند. به عبارت دیگر، او باید بداند چه بوده، چه هست و در آینده می‌خواهد چه باشد. او باید بداند پروردگار جهان که او را آفریده، از چه خلقش کرده و چه نیروهایی در نهادش به ودیعه گذاشته است و در راه رسیدن به هدف انسانی، چطور باید از آن نیروها بهره‌برداری کند. به خاطر ضرورت و اهمیت مسئله است که در قرآن کریم و گفتار رهبران اسلامی، سفارش‌های زیادی به چشم می‌خورد و مردم را وادار می‌کند که تا اندازه‌ای به خود آیند، به سوی خویشتن رجعت کنند و از نقطه شروع و آنچه الان هستند و از آینده خویش، غفلت نکنند. قرآن کریم راجع به نقطه شروع چنین بیان می‌کند:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»

[انسان - ۱]

آیا انسان به یاد می‌آورد روزگار و زمانی را که هیچ چیز قابل توجهی نبود.

در جای دیگر، به صورت امر، دستور می‌دهد که انسان باید درست فکر کند و گذشته خلقت خویش را عمیقاً مورد مطالعه قرار دهد:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» [طارق - ۵]

پس آدمی بنگرد که از چه چیزی آفریده شده است.

قرآن گاهی انگشت روی این مطلب می‌گذارد که انسان از طین است، گاهی طین را متّصف به صفتِ لازب آورده است، در جایی دیگر از سلاله طین می‌گوید، در مواردی انسان را از علق (زالو) می‌داند و در آیات دیگر تکیه به این جهت شده است که انسان از نطفه، منی، آب گندیده و نجس شروع می‌شود. این قبیل از آیات قرآنی، قصد دارند به انسان تفهیم کنند که او از مرحله خیلی پایین‌تر و پست‌تر شروع کرده و در سایه‌ی حرکت و تکامل جوهری، به کمالات و مراحل بالاتر می‌رسد. در واقع انسان از صفر شروع کرده و به سوی بی‌نهایت در حرکت است. قرآن نسبت به وضع موجود و حال فعلی انسان چنین بیان می‌دارد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» [تین - ۴]

که ما آدمی را در نیکوتر اعتدالی بیافریدیم.

ما انسان را از منظر هماهنگی بین ظاهر و باطن، روح و بدن و قابلیت‌ها و استعدادهایی که در نهادش به ودیعه گذاشته شده است، در زیباترین شکل و بهترین صورت و قوام آفریدیم.
و نیز می‌فرماید:

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْفَىٰ مَعَاذِرَهُ» [قیامه - ۷۵]

بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می‌شناسد، هر چند به زبان عذرها آورد.

این آیه، اشعار به این دارد که انسان در یک حالت قرار دارد و به‌گونه‌ای آفریده شده که بر وضع و خصوصیات ذاتی خویش، بصیر و آگاه است البته اگر عذرها، توجیه‌ها و بهانه‌ها را کنار بگذارد.

و در جای دیگر چنین می‌فرماید:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [شمس - ۷ و ۸]

و سوگند به نفس و آنچه نیکویش بیافریده، سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرده است.

در جای دیگر با کمال صراحت می‌فرماید که انسان، مختار و انتخابگر است و آینده‌ی خویش را خودش باید بسازد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» [انسان - ۳]

ما بر انسان راه را نشان دادیم، خود با انتخاب خویش یا راه شکر را بر می‌گزیند یا راه کفر را.

و در جای دیگر به این صورت می‌فرماید:

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» [نجم - ۵۳]

و نیست برای انسان، مگر آنچه تلاش کند و نتیجه تلاش و کوشش خویش را به دست آورد.

و نسبت به آینده انسان چنین بیان می‌دارد:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» [قیامه - ۳۶]

آیا انسان می‌پندارد که او را به حال خود وا گذاشته‌اند؟

و باز می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» [انشقاق-۶]

ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی، پس پاداش آن را خواهی دید.

پس آنچه از مجموع آیات قرآن به دست می‌آید، این است که، انسان از مرحله پست و خاکی و نطفه شروع کرده تا مرحله آزادی، آگاهی و شناخت به خود و اعمال خود رسیده و تا مرحله خلافت الهی، وصال الهی و لقاءالله و به عبارت دیگر، به سوی بی‌پایان به حرکت و تلاش پر مشقتش ادامه خواهد داد. او باید در سایه انتخاب اصلح، بهترین راه را برای خویش برگزیده و در نتیجه، به کمال مطلوب نائل آید و اگر از اختیارش بد بهره‌برداری کند و راه کمال را - که همانا راه الله است - پیش نگیرد؛ بلکه راه طاغوت و شیطان را دنبال کند، به بدترین مراحل حیوانی سقوط کرده و در لسان قرآن به سوی «اسفل السافلین» خواهد رفت و چون خودسازی، برای رسیدن به عالی‌ترین مراحل انسانی است و این معنی بدون شناخت از خود امکان ندارد، پس خودشناسی اولین پایه خودسازی را تشکیل می‌دهد.

۲- مسیرشناسی

از مباحث گذشته، چنین به دست آمد که انسان پدیده‌ای است از مرحله خاکی و بالقوه و از نقطه صفر شروع کرده و باید به مرحله خلافت‌الله، انسان کامل بودن و ملاقات با خداوند دست یازد. انسان چون انتخابگر است و باید در سایه انتخاب و اختیار، این مسیر را بییماید تا به مرحله‌ی قابلیت مظهر اسماء الهی بودن و خلافت‌اللهی نائل آید، طبعاً برای رسیدن به این مراحل و تکامل، باید مسیری را برگزیند و انتخاب کند که کاملاً او را تا آخرین مرحله انسانی رسانده و تمام استعدادهای او را شکوفا سازد. این مسیر که دارای این خصوصیات است بایستی

کاملاً هماهنگ با فطرت و خلقت انسان باشد و این همان مسیر دین و توحید و اسلام است که هماهنگ با فطرت و خلقت انسان است، یعنی تنها مسیری می‌تواند انسان را رشد داده و به کمال مطلوبش برساند که مطابق با مقتضیات خلقت او باشد و آن مسیری است که تمام انبیا و امامان رفته‌اند و هر انسان طبیعی و فطری و سالم هم باید مطابق همان مسیر حرکت کند و همانا بهترین طریق خودسازی راه فطرت است و طریق فطرت نیز همان راه خلقت است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

[روم - ۳۰]

پس برای رسیدن به یکتاپرستی به دین روی آور، این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است.

آری، تنها مسیری که انسان را به کمال می‌رساند، یک انسان مسئول در خودسازی به شناخت آن نیاز دارد و بدون شناخت آن، کمال نهایی برای انسان امکان نداشته و بی‌آن در حقیقت، انسان از خویش بیگانه می‌باشد، مسیر فطرت است که همان راه خداست و از درون هر فرد سرچشمه می‌گیرد و بدون آن مسیر، بدون راه خدا، راه فطرت، دین اسلام و توحید، خودسازی امکان‌پذیر نیست. انسان طبیعی و فطری که دست‌نخورده است و از خود بیگانه نگشته، همان انسانی است که در مسیر توحید و الله قرار دارد. انسان‌های غیر فطری، کسانی هستند که از خود اجنبی بوده و کاملاً بیگانه از ذات و کمالشان هستند. یکی از مهم‌ترین مسائلی که قرآن کریم تأکید بسیاری بر آن داشته و انسان را نسبت به آن انداز و هشدار داده است تا مبادا به آن دچار شود، حالت نسیان و فراموشکاری است؛ چه نسیان به غیب باشد، چه نسیان ذکر خدا؛ نسیان لقاء یوم القیامه باشد یا نسیان وعده‌ها، حرف‌ها و گذشته‌های خود، نسیان آیات خدا، یا نسیان خود که البته از نسیان الله سرچشمه می‌گیرد. هر کدام از اینها در انسان و زندگی‌اش

به وجود آید، باعث از خودبیگانگی شده و او را از رسیدن به مقصد بالا باز می‌دارد. این موضوع به یاری خداوند در باب موانع، به صورت مستقل مطرح خواهد شد. انسان مسیّرشناس، مانند علی(ع) طی طریق می‌کند و انسان ناآگاه به مسیر حق و فطرت، مانند معاویه‌ها و یزیدها زندگی می‌کند.

«أَوْكَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْكَيْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

[اعراف - ۱۷۹]

اینان همانند چارپایانند حتی گمراه‌تر از آنهایند، اینان خود غافلاند.

این آیه به این معنی دلالت دارد که آنان که گوش شنوا و چشم بینا نداشتند و از کنار مسائل، با غفلت رد شدند و مسیر درست انتخاب نکردند، در زندگی مانند چهارپایان به زندگی خودشان ادامه می‌دهند و بلکه پست‌تر و گمراه‌تر؛ برای اینکه از آینده خویش و هدف و مقصد انسانی و الهی خودشان غافل‌اند.

۳- آینده‌نگری

از جمله مسائلی که در راه تکامل و خودسازی، توجه کامل بدان ضرورت دارد، آینده‌نگری انسان است. اساساً آینده‌نگری یا به تعبیر دیگر و رساتر، «نگران بر آینده خویش بودن و به تبع آن در اندیشه‌ی آینده و عاقبت قرار گرفتن» از ویژگی‌های انسان بوده و از این حیث او را در مرتبه‌ای غیر از جانداران دیگر، قرار می‌دهد. انسان است که فکر می‌کند و نگران است از بابت اینکه راهی که می‌رود و مسیری که می‌پیماید، چه غایتی دارد و به کجا منتهی می‌شود. این اندازه نیرویی که صرف می‌کند، این قدر فشارهایی که بر وی وارد می‌شود و او تاب می‌آورد، ناراحتی‌هایی که متحمل می‌شود، مشکلاتی که با آنها مواجه می‌شود، بی‌خوابی‌هایی که می‌کشد، رنج‌هایی که می‌بیند و شکنجه‌های روحی و جسمی‌ای

که لمس می‌کند، برای چیست و بالاخره در آینده چه خواهد شد؟ نکند تمام این ناراحتی‌های که دیده و زجرها که کشیده، همه بیهوده و بی‌اساس باشد و دیگران و دشمنان خلق مستضعف و طاغوت‌ها از آنها، بهره‌مند باشند. نکند انسان فدای مطامع شیطنی آنها شود و به نام انقلابی و انسانی مجاهد کشته شود، حال آنکه برای توسعه‌طلبی ابرقدرت‌های شرقی و غربی کوشیده باشد.

خلاصه آنکه، انسان مسئول باید حساب هر قدمی که بر می‌دارد و هر حرکتی که انجام می‌دهد را داشته باشد و نگران آینده و کار خویش باشد. لذا از اول، باید قدمش را طوری بردارد که در آینده، به شخصیت انسانی‌اش لطمه‌ای وارد نشود و به صورت یک موجود مسخ‌شده و مانند عروسک، بازیچه مطامع دیگران در نیاید. افرادی که از آینده خویش نگران نیستند و اساساً نسبت به آینده غافل و بی‌اعتنا هستند و به تعبیر جالب قرآن، خشیت از آینده ندارند، تذکر و تنبّه پیدا نمی‌کنند، از دستورات خدا و حقایق آسمانی و غیبی سرپیچی کرده و در مقابل منطق حق، با حالت تکذیب، لجاجت و عناد، مواجه می‌شوند و نهایتاً به افراد مظلوم و بی‌پناه و انسان‌های اصیل، هدفدار و الهی خیانت کرده و با اذیت و شکنجه‌ها، آزارشان می‌دهند، با هر وسیله ممکن به مقابله با آنها بر می‌خیزند، و در مقابل دعوت آنها ایستادگی کرده و سخنانشان را تکذیب می‌کنند. قرآن می‌فرماید:

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» [کهف - ۲۸]

و از آنکه دلش را از ذکر خود بی‌خبر ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود، پیروی مکن.

این آیه، در قصه حضرت موسی(ع) و فرعون است که یکی سمبل حق و صراط خدا بود و دیگری سمبل و مسیر طاغوت و شیطان که در بستر تاریخ در مقابل هم ایستادند و به مبارزه با هم‌دیگر برخاستند و عاقبت طبق سنت لَا يَتَخَلَّفُ الْهَي، حق بر باطل چیره گشت و فرعون و فرعونیان غرق شدند. در این جریان، پندها، درس‌ها و عبرت‌ها است، البته برای کسانی که دلی نرم و

عقل دوراندیش، آینده‌نگر و شعور باطنی خداجو و خداخواه داشته و از عظمت مسئولیت و پر مشقت بودن راه و مسیر، نگرانی دارند.

بنابراین افرادی که در فکر آینده هستند به خاطر سلامت فطرتشان، خیلی سریع متنبه شده، در مقابل منطق حق و رهبران راستین، کاملاً از خودشان نرمش نشان داده و حالت پذیرش دارند، لجاجت، عناد و مقابله با آنها را، بر خلاف حق، عقل و منطق می‌دانند و در مقابل تاریخ و حوادث جهان و علل انحطاط و پیشرفت تمدن‌ها برخورد سطحی نمی‌کنند، بلکه کاملاً از آنها بهره‌برداری کرده و عبرت می‌گیرند، از اعلام خطر و هشدار انبیا تکان خورده و از مخالفت با آنها می‌هراسند. نماز که بزرگ‌ترین شعار توحید و اسلام، یادآور مسئولیت‌ها و تعهدها و نشانگر کمال تواضع در مقابل حق و الله، بی‌اعتنایی در مقابل باطل و ضد الله و دشمنان آزادی و کرامت انسانی می‌باشد و مشخص‌کننده خط مشی انسان‌های اصیل و الهی است، به وسیله همین انبیا بر پا گشته و زنده می‌شود.

آری، انسان‌های آینده‌نگر، دلپرده‌دار و ناظر بر آینده‌ی خویش، لحظه‌ای غفلت به خودشان راه نداده و در تمام حالت‌ها، در فکر ساختن خویش و آماده کردن خودشان هستند، مانند بید از عذاب‌الهی می‌لرزند، عوامل غیر الهی را کاملاً از خودشان دور ساخته و در زندگی و مرگ، و در خوشی و بدی، برای خدا کار کرده و از مدافعان انبیا، مظلومان و مستضعفان می‌شوند، جانشان، اموالشان و تمام امکاناتشان را در راه پیشبرد هدف‌های مقدس الهی فدا کرده و از هر وسیله‌ای برای احیای حق و دفاع از ملت بهره‌برداری می‌کنند.

حضرت علی (ع) در این باره چنین می‌فرماید:

«لَقَدْ رَأَيْتُ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ (ص) فَمَا أَرَى أَحَدًا يَشْبَهُهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ كَانُوا يَصْبِحُونَ شُعْنًا غُبْرًا وَ قَد بَاتُوا سُجْدًا وَ قِيَامًا يَرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ وَ يَقْفُونَ عَلَيَّ مِثْلَ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ»

[نهج البلاغه، صبحی صالح، خ: ۷، ص ۱۴۳]

من یاران محمد(ص) را که انسان‌های خودساخته بودند، چنان دیدم که کسی از شماها مانند آنها نیست. آنها صبح می‌کردند در حالی که هیچ‌گونه توجهی به مسائل فردی و شخصی خودشان نداشتند، در فکر اجتماع و مشکلات اجتماعی بودند و شب را در حال سجود و قیام در مقابل خدا به سر می‌بردند. شب‌ها گاهی، پیشانی روی خاک می‌گذاشتند و گاهی برای اظهار خضوع و بندگی، صورت روی زمین قرار می‌دادند، وقتی در فکر آینده می‌افتادند و سرنوشت نهایی و روز رستاخیز را به یاد می‌آوردند، مانند کسی که روی سنگ داغ و آتش سوزنده بایستد، می‌لرزیدند.

اصحاب رسول گرامی (ص)، افرادی بودند که در سایه‌ی تعلیمات حیات بخش اسلامی به خودسازی پرداخته بودند و یکی از حالت‌ها و علائم ایشان، آینده‌نگری و نگرانی آنها از آینده و آتیۀ خویش بود. قرآن کریم آینده‌نگران و صاحبان خشیت را چنین توصیف می‌فرماید:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ
ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ
هَادٍ [زمر - ۲۳]

خدا بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی متشابه و دوتا دوتا، که از تلاوت آن، کسانی را که از پروردگارشان می‌ترسند از خوف تن بلرزاند و سپس تن و جانشان به یاد خدا بیارامد. این راه خداست که هر که را بخواهد بدان راهنمایی می‌کند و هر که را خدا گمراه کند، او را هیچ راهنمایی نخواهد بود.

پروردگار عالم، تدریجاً کتابی فرستاد که به تمام معنی با اینکه در فاصله زمانی نسبتاً طولانی - ۲۳ سال بعثت - نازل شد، کمال هماهنگی و ارتباط در میان آن مشهود بود و طوری تکان‌دهنده بود که وقتی صاحبان خشیت آیات تهدید قرآن را می‌شنیدند، پوست بدنشان می‌لرزید، لرزه بر اندامشان می‌افتاد و وقتی که آیات بشارت را گوش می‌کردند، آرامش در تمام زوایای وجودشان، مشاهده می‌شد و دل‌هایشان متوجه ذکر خدا و الله می‌شد. این حالت از آثار هدایت خداست و هر کسی که خدا به خاطر هوسرانی و غفلتش او را گمراه کند، برای او هادی نخواهد بود.

۴- شناخت مسئولیت

چهارمین ویژگی انسان در منطق قرآن، مسئولیت‌پذیری اوست و این معنی هم، یکی از آثار اختیار و انتخابگری انسان است. چون انسان، آزاد و انتخابگر است، طبعاً بازخواست و مؤاخذه‌ی کارهایی که انجام می‌دهد به عهده‌ی خودش است و مسئولیت تمام اعمالش را باید بپذیرد. در واقع، مسئولیت هر چیزی تناسب کامل با آن چیز دارد.

اگر چیزی که مسئولیت‌آور است، از نظر اهمیت در حدّ پایین و نازلی باشد، در مقابل آن، مسئولیت نیز در همان حد نازل خواهد بود و اگر آن شیء اساسی و بنیادی و اجتماعی در درجه‌ی فوق‌العاده‌ای از اهمیت باشد، مسئولیت در مقابل آن، به همان اندازه اهمیت خواهد داشت. بنابراین، مسئولیت در مقابل هر چیزی، به تناسب اهمیت آن شیء است. چه چیزی بالاتر از انسان و انسانیت است تا خویشتن انسان درباره آن توجه داشته و او را اهم تلقی کند؟ دقت در دعوت انبیا و فلسفه‌ی احکام و هدف از بعثت انبیای الهی و اصول جهان‌بینی الهی، با کمال وضوح مبین این است که انسان و انسانیت، آن قدر دارای ارزش و اهمیت است که هیچ چیزی با او برابر نیست و اساساً همه‌ی دعوت‌ها، تشریح قوانین، فرستادن رسولان، شهادت‌ها، قیام‌ها و نهضت‌های مقدّس الهی، برای نجات

انسان و انسانیت بوده و مقصد اعلی و نهایی، «انسان کامل» و «کمال انسان» است. این مسئله، با این اهمیت، از ابتدا مورد توجه پیامبران الهی بوده و در طول تاریخ از طرف نظام‌های غیرخدایی، خیانت‌های زیادی صورت پذیرفته تا این معنی از ذهن انسان‌ها، کنار رفته و بشر از این امر مهم غفلت کند. در نتیجه انسان از خود، جامعه و مسئولیتش، از خدای خویش و در یک کلام از همه چیز بیگانه شده و بالاخره انسان به تمام معنی تهی، خالی و پوچ شود؛ نه احساسی داشته باشد و نه عاطفه‌ای، و نه ایثار، عشق به هم‌نوع، معرفت و شوق لقاءالله. او نه از درد دیگران رنج می‌برد و نه دارای فهمی می‌باشد، حال آنکه در فرهنگ غنی اسلام، انسان واجد همه‌ی اینهاست و این عالم، جهان، اسلام، این همه‌ی ادیان الهی و امکانات، این عمر و استعداد و این «خود»، و همگی امانت‌های الهی در دست اوست. بنابراین بایستی اهمیت امانت و امانتداری را خوب فهمیده، از آن حراست کند و مبادا در حفظ امانت ظلم و ستم روا دارد:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ
يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
[احزاب - ۷۲]

ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود.

در این آیه خداوند تشریح می‌کند که:

ما امانت را به آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم و آنها قدرت حمل بار سنگین امانت الهی را نداشتند، اما انسان متحمل بار سنگین امانت و امانتداری شد و در راه حفظ و حراست آن ستم روا داشت. انسان نسبت به این امانت ناآگاه است و از روی ناآگاهی بسیار، تعدی و تجاوز را، روا می‌دارد.

اگر انسان بخواهد در مقام عمل از عهده‌ی تعهدات و مسئولیت‌ها برآید و مورد مؤاخذه و توبیخ قرار نگیرد، باید خودسازی کند و این امر امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر اینکه شناختی به مسئولیت و موقعیت متعهدانه خود داشته باشد. آگاهی از مسئول بودن، مسئولیت ایجاد می‌کند. انسان باید طوری خویش را بسازد که از عهده‌ی مسئولیتش خوب برآید:

«وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [صافات - ۲۴]

و نگه داریدشان، باید بازخواست شوند.

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»

[الاسرا - ۳۶]

همانا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست کنند.

انسانی که در مقابل خود و تمام ابزار و امکاناتی که در اختیار دارد مسئولیت دارد، باید پیش از آن، نسبت به این معنی معرفت حاصل کرده باشد، تا در سایه همین معرفت، خویش را برای انجام مسئولیت‌ها مهیا سازد.

این ۴ نوع شناخت و آگاهی برای خودسازی، حالت شرطی دارد و دارای ریشه‌ی درونی نیز هست. گفتیم که دو دسته از عوامل (درونی و بیرونی)، در مسیر شناخت دارای اهمیت است. عوامل درونی را بر شمردیم. اکنون نوبت به تبیین عوامل بیرونی می‌رسد.

ب) عوامل بیرونی

و اما عوامل بیرونی که شناخت آنها برای رشد انسان و خودسازی، حالت شرطی داشته و انسان در خودسازی باید نسبت به آنها آگاهی داشته باشد، دارای چند قسم است:

۱- ایمان به خدا

یکی از برجسته‌ترین و مقدّس‌ترین معارفی که در قرآن کریم به چشم می‌خورد و اساساً پایه و اساس بقیه‌ی معارف الهی است، معرفت و باور بر احاطه‌ی وجودی و علمی خداوند، بر تمام جهان، اعمال انسان و اعماق وجودی اوست، به طوری که ذره‌ای از هیچ‌یک از موجودات عالم یافت نمی‌شود، مگر آنکه متعلق به علم خدا باشد. به عبارت دیگر، هر چه در عالم وجود دارد، محقق می‌شود، از انسان سر می‌زند و اندیشه‌هایی که به ذهنش خطور می‌کند، همگی در پیشگاه خداوند حاضر بوده و خدا نسبت به همه‌ی آنها آگاه است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [بقره - ۲۳۱]

و تقوای الهی داشته باشید و بدانید که خداوند بر همه چیز آگاه است.

«وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا» [نساء - ۱۲۶]

و او بر همه اشیاء احاطه وجودی دارد.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا» [احزاب - ۵۲]

و او مراقب و ناظر بر تمام پدیده‌های جهان است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ»
[آل عمران - ۵]

هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا» [نساء - ۸۶]

همانا خداوند بر همه چیز حسابرسی دارد.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [مائده - ۱۲۰]

از آن خداست فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست و او بر هر کاری تواناست.

«إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» [هود - ۵۷]

زیرا پروردگار من، نگهبان (نگاه‌دارنده) همه‌ی چیزهاست.

«وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» [انعام - ۸۰]

علم پروردگار من همه‌چیز را در بر گرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟

نظیر این آیات در قرآن زیاد است و در ضمن همین آیه‌ها و آیات نظیر آن، درس‌های مختلفی به انسان‌های با ایمان داده می‌شود: «ای انسان! تو حافظ و نگهبان داری و اوست که اعمال و حرکت‌های تو را زیر نظر گرفته و مراقب تمام عالم و از جمله خود شماست و هر چیزی که در این عالم، اتفاق می‌افتد و تمام اعمالی که شما انجام می‌دهید، برای خداوند عیان و آشکار است، لحظه‌ای از شما غفلت نمی‌کند و چیزی مانع از آگاهی خدا نمی‌شود و تمام جهان و اعمال شما حساب و کتاب دارد و روزی به حساب آنها رسیدگی خواهد شد و او بر شما از خود شما نزدیک‌تر است».

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [ق - ۱۶]

ما بر او، از رگ‌های گردن نزدیک‌تریم.

و بالاخره شما ای انسان‌های مؤمن و مسئول، باید بدانید از تمام نواحی و اطراف کنترل می‌شوید، نگهبانانی دارید و اعمالی که انجام می‌دهید، همگی دیده می‌شود. مبدا دست‌خیانت از آستین شما بیرون آید یا عمل زشتی از شما صادر شود و حتی فکر گناهی از ذهنتان بگذرد. شما ای افراد متعهد! اگر به چنین مرحله از آگاهی رسیدید و ایمان به این معنا را به دست آوردید و خدا را آن‌گونه که قرآن کریم معرفی می‌فرماید، باور کردید، همیشه در این مسیر قرار می‌گیرید که کوچک‌ترین گناه و تخلفی از شما سر نزنند و عملی بر خلاف رضای او انجام ندهید. اگر هم روزی اتفاقی افتاد و لغزشی از شما سر زد، زود متنبه گشته، بر می‌گردید و توبه می‌کنید و همانا خداوند توبه‌پذیر است.

در مسئله‌ی خودسازی، ایمان به این معنی، کاملاً ضروری بوده و بدون آن خودسازی نه تنها امکان ندارد بلکه انسان به فردی از خود بیگانه تبدیل خواهد شد. ایمان به این معنی، انسان را طوری در مسیر حق و الله قرار می‌دهد و دل او را به سوی خدا جلب می‌کند که چیزی جز رضای او انجام ندهد، دری غیر از در رحمت او را نزند، قدمی جز در راه او برندارد، خضوعی در مقابل غیر او نکند، در سایه بندگی او از هر بردگی و ذلت آزاد شود، خودش را کنترل کرده و در صراط مستقیم قرار دهد تا نهایتاً خویشتن خویش را بسازد. اگر انسان چنین باوری نداشته باشد و به عالم غیب ایمان نیاورد، کدام قدرت و نیروست که فرد را در مواقع حساس شدیداً کنترل کند و در وقت قدرت، نگذارد خیانت کند؟ تنها ایمان به غیب است که در همه حالت‌ها با انسان است و در هر موقعیت انسان را از لغزش باز می‌دارد.

۲- ایمان به نگهبانان اعمال

دومین عامل بیرونی برای خودسازی که جنبه‌ی شرطی دارد و باید مورد توجه قرار گیرد، ایمان به وسائط الهی و نگهبانان اعمال است. یکی از مسائلی که در آن، عقل، شرع، وحی و فلسفه به یک نقطه رسیده و روی آن تکیه دارند - البته

هر یک با زبان خاص خود - مسئله‌ی وسائط فیض الهی و مأموران مطیع محض خداوند عالم است که در لسان فلسفه از آنها به «مجردات، عقول و موجودات کامل و تام» تعبیر شده که بالفعل هستند و از نظر وجودی، بالاتر و کامل‌تر از عالم ماده و حتی موجودات برزخی. در لسان شرع و وحی، آنها «ملائکه الله واعد برأت اهوأ و امثال ذلک» نامیده می‌شوند. تدبیر عالم و اداره کارهای جهان از دریچه آنها انجام می‌پذیرد. همگی آنها در عین حال که وسائط فیض الهی و مجرای تدبیر و مقسمات امر می‌باشند، بنده‌هایی هستند که هیچ موقع، حتی در مخیله آنها عصیان و تمرد از اوامر الهی، راه پیدا نمی‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ
الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ
يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [تحریم - ۶]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند، نگاه دارید. فرشتگانی درشت‌گفتار و سخت‌گیر بر آن آتش موکل‌اند، هرچه خدا گوید نافرمانی نمی‌کنند و همان می‌کنند که به آن مأمور شده‌اند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا
يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» [انبیاء - ۲۶ و ۲۷]

و گفتند که خدای رحمان صاحب فرزند است. منزّه است او بلکه آنها بندگان گرامی هستند، در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او کار می‌کنند.

آنها از روی جهل و عدم معرفت، این حرف را گفتند که خداوند عالم، از ملائکه فرزندان برای خود اتخاذ کرده و حال آنکه خداوند منزّه تر از این گفته‌ها است. ملائکه‌ی الهی، عباد و بندگان پاک و گرامی خداوند هستند که در هیچ امری، از پروردگارشان سبقت و پیشی نمی‌گیرند و به امر خدا و اراده و مشیت الهی عمل می‌کنند.

آنها مأموریت‌ها و مسئولیت‌های متعددی دارند و هر کدام‌شان نسبت به آن مسئولیت‌ها که بر عهده‌اش گذاشته شده، ذره‌ای تخلف نکرده و مطیع و فرمانبردار است. از جمله‌ی ملائکه‌الله و وسائط فیض الهی که مأموریت خاصی داشته و وظیفه معینی را بر عهده دارند، رقیب و عتید هستند که کارشان، ثبت و ضبط کردن، حفظ، نوشتن و نگهداری اعمال بندگان است. در حقیقت آنها مراقب، نگهبان و حافظان اعمالند؛ یکی اعمال خوب و نیکو را حفظ می‌کند و آن دیگری، اعمال و کارهای زشت و ناپسند را.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ
إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ
فَعَيْدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» [ق - ۱۶ الی ۱۸]

ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم. هنگامی که آن دو فرشته‌ی فراگیرنده، در جانب راست و جانب چپ او نشسته‌اند، هر چیزی را فرا می‌گیرند، هیچ کلامی نمی‌گوید مگر آنکه در کنار او مراقبی حاضر است.

و در جای دیگر، با بیانی رساتر و صریح‌تر این‌گونه می‌فرماید:

«كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالذِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ
يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» [انفطار - ۹ الی ۱۲]

آگاه باشید که شما روز جزا را دروغ می‌انگارید، حال آنکه بر شما محافظانی گمارده شده‌اند: کاتبانی بزرگوار، می‌دانند که شما چه می‌کنید.

و در سنت هم، این مطلب با عبارتهای مختلف وارد شده و از عالی‌ترین معارف الهی است. باید این معنا را درست بفهمیم و باور داشته باشیم؛ آنچه انجام می‌دهیم، آنچه از آن استفاده می‌کنیم، حرف‌هایی که می‌زنیم، اندیشه‌هایی که داریم، خاطراتی که در مخیله‌مان جای می‌دهیم و حتی ایماها و اشاره‌هایمان، همه کنترل و ضبط می‌شود. نه هیچ عملی از بین می‌رود و نه هیچ موجودی معدوم و نیست می‌شود.

حرکت‌ها، تغییرات و تبدیل قوه‌ها به فعلیت‌ها وجود دارد و بالاخره روزی می‌آید که همه آنها برملا گشته و عیان می‌شوند، از آنها سؤال شده و از ما پاسخ صحیح طلب می‌شود. بنابراین، باید به خوبی مواظب کارهایمان باشیم و لحظه‌ای غفلت به خودمان راه ندهیم.

۳- شناخت رستاخیز

سومین عامل بیرونی که شناخت از آن در خودسازی کاملاً ضرورت دارد و شرط مهمی هم هست، شناخت روز رستاخیز و ایمان و باور به روز قیامت و جزاست. قرآن کریم دومین اصل از اصول معارف اسلامی را از نظر اهمیت، اصل باور کردن معاد و روز رستاخیز دانسته است. تأثیر باور کردن این اصل، در جهت یافتن مسیر انسانی و اعمال و اخلاق تابع آن قابل انکار نیست و تعبیرهای قرآن مقدّس و رهبران اسلامی در این باره خیلی قاطع و جالب توجه است. در سوره‌ی بقره که متّقین را معرفی می‌کند، ایمان به آخرت را با کلمه‌ی «یقین» در ردیف ایمان به خدا قرار داده است و در کلمات علی (ع)، بیشتر در مواقع خاصی که می‌خواست به مردم پند دهد، موعظه کند، مردم را متوجه خودشان سازد و غفلت آنها را از بین ببرد، یا از اصل اول که عامل نظارت عالم غیب - که همان

حضرت حق جلت عظمته و شئون وجودی اوست - استفاده می‌کرد یا از اصل ایمان به معاد و حتمیت رستاخیز:

«وَ كَانَ الصَّيْحَةُ قَدْ أَتَتْكُمْ وَالسَّاعَةُ قَدْ غَشِيَتْكُمْ وَ بَرَزْتُمْ لِفُصْلِ الْقَضَاءِ قَدْ زَاخَتْ عَنْكُمْ الْأَبْطِيلُ وَ اِضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ وَ اسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهُ أَفَاتَّعَطُوا بِالْعَبْرِ وَ اعْتَبَرُوا بِالْغَيْرِ وَ انْتَفَعُوا بِالنَّذْرِ» [نهج البلاغه، صبحی صالح، خ: ۱۵۷، ص ۲۲۳]

امام وضع و موقعیت قیامت را طوری ترسیم و محسّم می‌کند که گویی در مقابل دیدگانش قرار گرفته و می‌فرماید: «مانند آنکه فریادی که برانگیزاننده است متوجه شما شده و وحشت رستاخیز شما را پوشانده و شما آماده فصل قضاء و فیصله شده‌اید، اباطیل و کارهای بیهوده زایل شده، علت‌ها و بهانه‌ها از بین رفته و مضمحل شده و حقایق جایش را گرفته است، امور و کارها هم از ریشه اصلی‌اش سرچشمه می‌گیرد. پس اینها قطعاً شدنی است. پند و عبرت بگیرید از دگرگونی‌ها و تحول‌ها و با گوش کردن به گفتار آنها و از بیم دادن ترسانندگان و اعلام خطر کنندگان، سودمند باشید.»

آیات قرآنی در این باره خیلی زیاد است. از باب نمونه به برخی از آیه‌های قرآن کریم اشاره می‌کنیم. به نظر می‌رسد اگر در قرآن و در رابطه با روز رستاخیز هیچ صحبتی نمی‌شد و هیچ سخنی به میان نمی‌آمد، غیر از این چند آیه بسیار گیرا و قاطع که در سوره‌ی «الحاقه» آمده است، هر قاری و تالی قرآن که دارای سیرت و فطرت پاکی است، مدهوش، وحشت‌زده و متحیر می‌شد. با این‌همه در قرآن بیش از همه مسائل، بعد از مسئله‌ی توحید، به این موضوع تکیه شده است:

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَةَ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ فَهُوَ فِي
عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا
أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا
لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيَةَ وَ لَمْ أَذْرِ مَا حِسَابِيَةَ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ
مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةَ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ
صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْتَكْوَاهُ إِنَّهُ كَانَ لَا
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَخْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ فَلَئْسَ لَهُ
الْيَوْمَ هَٰهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينَ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا
الْخَاطِئُونَ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ
رَسُولٍ كَرِيمٍ» [حاقه - ۱۸ الی ۴۰]

آن روز شما را پیش آورند و هیچ چیز شما نهان نماند اما هر کس که نامه اعمالش را به دست راستش دهند، می‌گوید: نامه مرا بگیرد و بخواند. من یقین داشتم که حساب خود را خواهم دید. پس او در یک زندگی پسندیده و خوش خواهد بود. در بهشتی برین که میوه‌هایش در دسترس باشد. که به آنان گفته می‌شود بخورید و بیاشامید. گوارا باد شما را. اینها پاداش اعمالی است که در ایام گذشته به جای می‌آورده‌اید. اما آن کس که نامه اعمالش را به دست چپش دهند، می‌گوید: ای کاش نامه مرا به دستم نداده بودند، و ندانسته بودم که حساب من چیست. ای کاش همان مرگ می‌بود و بس. دارایی من، مرا سود نبخشید. قدرت من از دستم برفت. دستور داده می‌شود او را بگیردش، زنجیرش کنید و به جهنمش بکشید و او را با زنجیری به درازای

هفتاد ذراع بکشید. زیرا به خدای بزرگ ایمان نداشت و به طعام دادن به مسکینان کسی را ترغیب نمی کرد. در آن روز، در آنجا هیچ دوستی نخواهد داشت. طعامش چیزی جز چرک و خون اهل دوزخ نیست. تنها خطاکاران از آن طعام می خورند. پس سوگند به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید که این سخن فرستاده ای بزرگوار است.

آری، این سخن وحی است، سخن خداست، سخن همه ی انبیاست، سخن سوختگان در حُب خدا و عاشقان الله است و سخن شاعر و کاهن سخن پرداز نیست. گوش شنوا و دل هوشیار لازم است تا با آغوش باز، تسلیم این حقایق و معارف بشود:

«صدق الله العظیم و صدق رسوله النبى الامین الکریم و نحن علی ذلک من الشاهدين والموقنین»

۴- شناخت هدف

یکی از اصول قرآنی و فلسفی که حاکم بر نظام عالم است، اصل هدف داری است. این اصل، در تمام پدیده های جهان، روابط بین آنها و قوانینی که حاکم بر آنهاست، جریان داشته و هیچ گونه استثنائی ندارد. منظور از این اصل، این است که هر پدیده ای که امکان وجود در عالم را می یابد، دارای هدف خاصی بوده و برای رسیدن به آن هدف به وجود آمده و هر پدیدآورنده ای که چیزی را پدید می آورد، آن را برای رساندن به آن مقصد، ایجاد کرده است.

کار بی هدف و بی مقصد در عالم وجود ندارد. البته ممکن است، کارها و پدیده هایی وجود پیدا کنند و ندانیم غایت آنها چیست ولیکن ندانستن هدف و تشخیص ندادن آن، غیر از نبودن آن است، کما اینکه گفته شده است «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود»؛ نیافتن چیزی دلیل بر نبودن آن چیز نیست. بر

اساس این طرز فکر اسلامی، انسان آزاد است و سرنوشت آینده‌ی خویش را باید خودش بسازد و طبق این اصل کلی، چون خود او برای هدفی آفریده شده است، در تمام اعمالش بایستی هدف و مقصدی حاکم باشد. یکی از بزرگ‌ترین کارها و فعالیت‌های او این است که می‌خواهد خودسازی کند و در این کار مقدس، باید هدف را بشناسد تا در سایه‌ی شناخت هدف، بهتر بتواند به وظیفه‌ی توحیدی خویش جامعه‌ی عمل بپوشاند؛ برای اینکه پر واضح است با شناخت هدف، مسیر اعمال انسانی و شخصیت انسان جهت پیدا می‌کند و لذا در تعبیرات قرآن کریم و رهبران اسلامی، این مطلب بسیار به چشم می‌خورد و یکی از اصول کلی و حاکم بر کل نظام، شناخته شده است. در این باره قرآن چنین بیان می‌دارد:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»

[مؤمنون - ۱۱۵]

آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

امام علی (ع) می‌فرماید:

«وكونوا قوما صيحا بهم فانتهوا و علموا ان الدنيا ليست لهم بدار فاستبدلوا، فان الله سبحانه لم يخلقكم عبثا و لم يترككم سدى»
[نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خ: ۶۴، ص ۹۵]

ای انسان‌ها! بیدار باشید و مانند کسانی که با یک ندا آگاه می‌شوند و به خویش می‌آیند، به خودتان آیید و مثل افرادی که در سایه‌ی شناخت درست و جهان‌بینی توحیدی، فهمیدند که این جهان جای ابدی نیست و از این جهان وارسته شدند و این زندگی محدود را تبدیل به حیات انسانی جاوید کردند، باشید و زندگی جهت‌دار و هدف‌دار انتخاب کنید؛

برای اینکه خداوند شما را بی‌هدف و بی‌مقصد نیافریده و شما را به خودتان واگذار نکرده و مهمل نگذاشته است.

و نظیر این تعبیرات در قرآن کریم و در گفتار پیشوایان اسلام، بسیار به چشم می‌خورد. قرآن مجید در این باره چنین می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ إِلَهًا لَتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» [انبیاء - ۱۶ و ۱۷]

ما این آسمان و زمین و آنچه را میان آن دوست به بازیچه نیافریده‌ایم. اگر خواستار بازیچه‌ای می‌بودیم خود آن را می‌آفریدیم، اگر خواسته بودیم.

و در جای دیگر چنین بیان می‌دارد:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ وَكَانَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ» [دخان - ۳۸ الی ۴۰]

ما این آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست به بازیچه نیافریده‌ایم. آنها را به حق آفریده‌ایم، ولی بیشترین آنها نمی‌دانند. وعده‌گاه همه در روز داوری، قیامت است.

تذکر یک نکته‌ی مهم قرآنی:

گاهی قرآن کریم، اصل حیات دنیا را لهو و لعب معرفی کرده و بشر را از گرویدن به این نوع زندگی و حیات، بیم داده و ترسانده است:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» [انعام - ۳۲]

حیات و زندگی دنیا چیزی غیر از لهو و لعب نیست.

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» [محمد - ۳۶]

غیر این نیست که زندگی دنیایی یک نوع حیات و زندگی لهو و بیهوده است.

ابتدا، چنین به نظر می‌رسد میان این دو نوع آیه از آیات قرآن، تنافی موجود است؛ برای اینکه از آیات نوع اول فهمیده می‌شود که نظام آفرینش و خلقت، نظام هدفدار و نظام حق است و لعب و بی‌هدفی در آن راه ندارد و از آیات نوع دوم، فهمیده می‌شود که زندگی دنیایی لهو است و لعب و بیهوده و بی‌مقصد و بی‌هدف، ولی با تأمل در مضامین این آیات و با توجه به هماهنگی و شرح بعضی از آیات به کمک آیات دیگر، روشن می‌شود که هیچ‌گونه تنافی وجود نداشته و مطلب در هر دو مورد درست است. در نظام هستی، پوچی واقعیت نداشته و بر آن حق و شناخت درست و طرح و برنامه‌ی دقیق، جامع و تدبیر عام حاکم است و امکان ندارد در این عالم با این انسجام، دقت و پیوند معنوی و ارگانیکی که دارد، لعب و لهو جایی بیابد. البته آیات دسته دوم، مربوط است به نوع انتخاب انسان و اختیار او. در صورتی که انسان به حیاتش جهت بخشیده و زندگی آینده‌بینانه و خداجویانه را برگزیند و هدف از آفرینش خودش را در نظر گیرد، این حیات، انسانی و عقلانی بوده و به آن هدف ایده‌آل نیز خواهد رسید. اما اگر به جای حیات انسانی و عقلانی، حیات مادی و دنیوی را اختیار کرده و زندگی دنیایی را هدف قرار دهیم، در این صورت زندگی وی تنگ، بسته، مضیق، محدود و ابتر خواهد ماند. این نوع حیات، الهی نبوده و دارای جهت هماهنگ با نظام خلقت نخواهد شد و به تعبیر فلاسفه‌ی الهی «کار باطل» خواهد بود. این نوع زندگی در فرهنگ قرآن کریم «حیات دنیا» نامیده می‌شود که لهو و لعب به حساب می‌آید، چون در این نوع حیات، هدف از آفرینش مورد توجه

قرار نگرفته است. بنابراین آشنایی با هدف و انجام کارها برای رسیدن به هدف‌های الهی و توجه به آنها، یکی از مهم‌ترین عوامل خودسازی است.

۵- شناخت موقعیت‌ها

از جمله قوانینی که حاکم بر نظام خلقت است، قانون قدر و متقدّر بودن اشیاء است. به طوری که از بعضی آیات قرآن به دست می‌آید، متقدّر بودن، مساوی با مخلوق شدن و شیء بودن است. «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»
 قدر تقدّر؛ عبارت است از اینکه هر موجودی از موجودات عالم آفرینش، دارای حدّ معین و جایگاه مخصوص و اندازه خاصی است و به عبارت روشن‌تر، هر پدیده از پدیده‌های عالم در یک موقعیت خاص، قرار گرفته است که آن موقعیت و جایگاه معین و حد و اندازه‌ای که دارد، مخصوص به خود آن است. فقط یک حقیقت است که از نظر قرآن و اسلام از شمول این قانون خارج است و حد و اندازه در آنجا مطرح نیست؛ آنجا جای بی‌نهایت‌ها و به تعبیر قرآن «خزینه‌ها» و بی‌کران‌ها می‌باشد و آن حقیقت خداوندی و عالم‌الله و شئون ربوبی است. نه اول و نه آخر و نه زمان و نه مکان و نه هیچ چیز دیگر که دارای حد و محدودکننده باشد در آنجا راه ندارد. برای اینکه حد و اندازه به مخلوق متعلق است نه خالق، برای این عالم است نه عالم غیب‌الهی:

«وَإِن مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»
 [حجر - ۲۱]

هر چه هست خزینه‌های آن نزد ماست و ما جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

همه اشیاء از نظر بُعد الهی و از این حیث که از آن منبع صادر شده‌اند، در پیشگاه خداوند به صورت بی‌کران بوده و وقتی به صورت پدیده در می‌آیند و آفریده می‌شوند، حالت تنزّل پیدا کرده، حد و قدر و اندازه می‌یابند. از این آیه، معلوم می‌شود عالم در مجموع دارای دو بُعد است: بُعد الهی، غیر محدود و غیرمتقدّر، و بُعد غیر الهی، محدود و متقدّر.

همه اشیاء در پیشگاه ربوبیت و از آن حیث که انتساب به حضرت حق دارند به صورت بی‌کران موجود هستند و وقتی به عالم خودشان قدم گذاشتند، تقدّر و حد پیدا می‌کنند. بر این اساس یک انسان مسئول و متعهد که می‌خواهد به خودش بازگردد و خودسازی کند، می‌بایست موقعیت ذاتی، درونی، شرایط تربیتی و وراثتی و تمام عواملی را که در بودن و کیفیت و کمیت خودش دخالت داشته و دارد را مورد بررسی قرار داده و نسبت به آنها شناخت داشته باشد و الا خودسازی که همان تربیت در ادبیات قرآنی است، آن‌گونه که بایسته و شایسته است برای او میسر نمی‌شود.

فصل دوم

شناخت موانع خودسازی

آن دسته از موارد شناخت که در فصل گذشته مورد بررسی قرار گرفت، حالت شرطی و رشددهندگی نسبت به خودسازی داشتند. علاوه بر آنها، چند قسم دیگر از موارد شناخت وجود دارند که هر یک به نوعی با موانع پیش روی خودسازی در ارتباطند و لازم است به آنها نیز توجه شود. به عبارت دیگر، همان گونه که شناخت شرایط و عوامل پیش برنده ضرورت دارد و بدون شناخت آنها خودسازی امکان پذیر نیست، شناخت موانع و عوامل بازدارنده هم کاملاً ضروری به نظر می رسد و بدون شناخت آنها نیز خودسازی میسر نخواهد بود. طبعاً شناخت موانع نیز مانند شرایط به دو گونه است: شناخت موانع درونی و شناخت موانع بیرونی.

قسم اول: شناخت موانع درونی

موانع درونی که حالت بازدارندگی دارند، جلوی رشد و تکامل انسانی را می گیرند و در مسئله خودسازی، شناخت به آنها ضرورت دارد، خود بر چند قسم اند:

الف) موانع اخلاقی

یکی از ابعاد انسان از نظر جهان‌بینی اسلامی، بُعد اخلاقی اوست. همان‌طور که انسان در جهت‌های دیگر قابل رشد و تکامل است، از نظر اخلاقی هم دارای این قابلیت است. منتهی گاهی اخلاق متکی به توحید است و از شناخت توحیدی سرچشمه می‌گیرد و در مقام عمل آن شناخت و معرفت متکی به توحید خاص‌الخاص، شکل سازنده پیدا می‌کند که در این حالت به آن اخلاق اسلامی، علوی و انقلابی - توحیدی، می‌گوییم و نمونه‌ی اعلای آن را در خطبه‌ی «مُتَّقین نهج‌البلاغه» مشاهده می‌کنیم.

گاهی اخلاق تکیه‌گاه فلسفه‌ی توحیدی ندارد، یا متکی است به فلسفه مادی دُگم و بسته و محدود، یا توحیدی که جنبه‌ی تقلیدی، وراثتی، منطقه‌ای، قومی و جغرافیایی دارد. چنین اخلاقی نه تنها حالت سازندگی ندارد و عامل پیشرفت نمی‌شود، بلکه بزرگ‌ترین سد و عامل بازدارنده به حساب می‌آید. اینک نمونه‌هایی از اخلاق و خصلت‌های ضدّ توحیدی را از دیدگاه قرآن و رهبران عالی‌قدر اسلامی بیان می‌کنیم:

کبر و خودخواهی

یکی از نمونه‌های اخلاق ضد توحیدی و ضد تکاملی، کبر و خودخواهی است. کبر، تکبر و منیت، نوعی خلق و حالت درونی است که شخص را در موقعیتی قرار می‌دهد که دیگران را حقیر و کوچک بشمارد و نسبت به مردم، بی‌اعتنا باشد. این حالت، اگر خیلی طغیان کند و با راه حل‌هایی که بعداً توضیحش خواهد آمد، مهار نشود، به صورت سیطره‌جویی، سلطه‌طلبی، فرمانروایی، برده‌گیری و انتظار پرستش و گرنش از دیگران، جلوه‌گر می‌شود.

انسان مسئول هم باید حقیقت کبر را درک کند، هم بایستی عواملی را که منجر به این حالت خطرناک درونی می‌شود را شناسایی کند و هم آثار شوم و

زشتی را که بر این صفت نفسانی مترتب می‌شود، مورد توجه قرار دهد و سپس به فکر علاج آن بیفتد.

اما حقیقت کبر همان است که در بالا گفته شد و آن همان منیت فخرفروشی، خودخواهی و برتر دانستن خود و در نتیجه کوچک شمردن دیگران است. اما این حالت چگونه و از طریق چه عواملی حاصل می‌شود، موضوع بسیار مهمی است که به آن می‌پردازیم:

۱- عوامل تکبر

ممکن است تکبر، این خصلت شیطانی، از جهل و ناآگاهی حاصل شود:

۱. یکی از عوامل مهمی که سبب پیدایش کبر، بزرگ‌بینی، منیت و مفاخره در انسان می‌شود، جهل، نبود آگاهی و توجه نداشتن انسان نسبت به خود است. اگر انسان خویشتن خویش را می‌شناخت، نسبت به احتیاج‌ها، ضعف‌ها و نیازهایش معرفت می‌داشت و به اینکه ضعیف‌تر از همه‌ی موجودات و ناتوان‌تر از تمام پدیده‌ها و مخلوقات است توجه می‌کرد، مسلماً کبر بر خودش راه نمی‌داد، نسبت به نفس خویش، همیشه ظنین و ممسک می‌بود، شکل‌گیری چنین حالت مهلکی در خود را تاب نمی‌آورد و فوراً در فکر علاجش می‌افتاد.

۲. این حالت شیطانی گاهی ممکن است از موقعیت‌های ظاهری سیاسی و قدرت اجتماعی حاصل شود. مخصوصاً افرادی که از ظرفیت روحی کمی برخوردارند، وقتی به یک موقعیت جزئی اجتماعی دست پیدا می‌کنند، زود خودشان را می‌بازند. برای اینکه قدرت‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی، وقتی به دست افراد غیر صالح، وابسته، جاه‌طلب و رفاه‌جو، افتاد و با به دست آوردن این قدرت‌ها دریافتند که مردم نیز از آنها پیروی می‌کنند و در مقابل خواسته‌های بی‌چون و چرای آنها ایستادگی نمی‌کنند، قهراً خصلت‌های شیطانی و حیوانی‌شان مجال بروز یافته و به تدریج اثرشان را در مراحل

مختلف، نشان خواهند داد. در نتیجه، بقاء خودشان، مقام و موقعیتشان را در حفظ وضع موجود، از نظر برتری و تسلط خودشان بر دیگران و تابع محض بودن دیگران در مقابل اهواء و امیالشان می‌بینند و به فکر استضعاف مردم می‌افتند؛ چه استضعاف فکری و چه استضعاف سیاسی و فرهنگی و... تا با استضعاف آنها، استکبار، تکبر و برتری‌جویی خودشان را حفظ کنند. این موضوع از بدترین عوامل و ریشه‌های تکبر در انسان است، «اعاذنا الله من ذلك». قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلِكِهِ فَأَسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ»

[مؤمنون - ۴۶]

[موسی را] به سوی فرعون و گروه‌های وابسته فرستادیم و آنها کبر ورزیدند. برای اینکه آدم‌های علو طلب، سلطه‌جو [و در فکر حکومت کردن] بودند.

۳. ممکن است وابستگی‌های خویشی و فامیلی، منشأ این حالت خطرناک باشد، همان‌گونه که به هر ۳ جهت در قرآن مجید اشاره شده است.

۴. احتمال دارد از علم و آگاهی‌های صوری و سطحی، منبیت حاصل شود. هر عاملی که در عالم، منشأ دوری از خدا باشد و به نوعی اصالت و استقلال پیدا کند، چه جنبه‌ی مادی داشته باشد و چه جنبه معنوی، تفاوتی ندارد، آن عامل از نظر شناخت الهی و توحیدی، مردود شناخته شده و باید به صورت علمی و منطقی با آن برخورد کرد و درصدد اصلاحش برآمد. لذا اگر علم در مسیر توحید و احیای فضائل و کرامت‌های انسانی قرار گیرد، تقدس دارد و اصالت آن را باید حفظ کرد و اگر عاملی در مسیر ضد توحید قرار گیرد، هیچ‌گونه ارزشی ندارد ولو اینکه علم باشد یا مانند آن و شاید مطالبی که از عرفا نقل

شده است که گفته‌اند العلم هو الحجاب الاکبر، علم بزرگ‌ترین حجاب است، به این جهت هم اشارت داشته باشد.

۲- آثار بد و زشت تکبر

آثار بد و زشت این صفت رذیله، به چند مورد محدود ختم نمی‌شود؛ هم از جنبه اخلاقی، هم از جنبه اجتماعی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی. هزاران مفسده بر این صفت استوار می‌شود که در اینجا به یکی از آن آثار بد و مهلک، اشاره می‌کنیم. این صفت، اگر اندکی حالت طغیان به خود گیرد و در راستای اعمال آن امکانات ظاهری هم فراهم شود، سر از استکبار و استضعاف درمی‌آورد. در نتیجه، جامعه بشری مبذل به یک جامعه مشرک و طاغوتی ضد بشری می‌شود و به طبع آن، نظام طبیعی توحیدی، اخلاق توحیدی، فرهنگ توحیدی و سیاست توحیدی به «نظام قشری» شرکی، اخلاق شرکی، فرهنگ شرکی و سیاست شرکی تبدیل خواهد شد. در نهایت، انسان و انسانیت معکوس و وارونه شده و اساس حق به صورت عام و مطلق و حقوق عامه و پایه‌های آن فرو خواهد ریخت.

۳- علائم و نشانه‌های تکبر

در کتب اخلاق، برای کبر علائم و نشانه‌هایی ذکر کرده‌اند و چون کبر دارای اقسام زیادی است، مانند کبر اجتماعی، کبر سیاسی، کبر اخلاقی، کبر نظامی و کبر فرهنگی، و هر کدام از اینها آثار سوء خاصی دارد و از جهت آثاری که بر آنها مترتب است متفاوت‌اند، به همه آنها نمی‌شود در این مختصر اشاره کرد. بنابراین فقط به نشانه‌های کبر اخلاقی در ارتباط با اصل مقصد ما که خودسازی است، پرداخته و از بیان علائم و نشانه‌های کبرهای دیگر خودداری می‌کنیم. منظور ما از کبر اخلاقی آن است که صاحب این رذیله اخلاقی، این صفت را در نفس خودش جای داده و به صورت خصلت و حالت نفسانی در آورده است، طوری که

- واقعاً باورش شده باشد که برتر از دیگران است و همه بایستی به او احترام بگذارند و احساس کوچکی و ارادت نسبت به او داشته باشند. اگر این آثار و نشانه‌ها در کسی پیدا شود، نتایج زیر را در پی خواهد داشت:
۱. خودش را بزرگ دانسته، طبعاً دیگران را کوچک می‌شمارد و نهایتاً هیچ‌گاه حاضر نیست با آنها در یک مرتبه قرار گیرد، برابر با مردم باشد و حرفشان را گوش دهد.
 ۲. در مجالس، محافل، گذرگاه‌ها و معبرها، در این فکر است جلوتر، برتر و بالاتر از همه باشد و پیش‌تر از آنها حرکت کند. انتظار دارد همگان در مقابلش کرنش کرده، به او سلام کنند و مورد احترام قرار گیرد.
 ۳. انتقادپذیر نبوده و هر کس بخواهد انتقاد کند، نفرت دارد که قبول کند و بپذیرد. اگر خودش انتقاد کند در موضع مُطاع قرار می‌گیرد و دیگران را خوار می‌شمارد و اگر دیگران سخن او را با دلیل و برهان و به خاطر مصالح اهم اجتماعی یا موارد دیگر رد کردند، ناراحت می‌شود.
 ۴. اگر در صدد تعلیم برآید، با دانش‌آموزان با مهربانی رفتار نکرده، خوار و کوچک‌شان شمرده، آنها را از خودش طرد می‌سازد و برای تعلیمشان که در واقع وظیفه‌اش است، منت می‌گذارد و از آنها برای خودش کار می‌کشد.
 ۵. به مردم به دید حقارت و خواری نگاه کرده و آنها را نادان، بی‌فرهنگ و کوچک می‌خواند.
 ۶. مردم را با عمل و قولش، دعوت به مخالفت اوامر و نواهی خداوند کرده و در نتیجه اگر انبیا هم بیایند و مطالبی بر خلاف امیال شخصی چون او بگویند به مخالفت برخاسته و به تکذیب دعوت آنها می‌پردازد.
 ۷. با داعیان به سوی حق با استهزاء و مسخره - که کار کفار و منافقان است - برخورد می‌کند.
 ۸. اگر حق روشن شود، باز درصدد توجیه و آماده کردن مقدماتی است که از زیر بار آن شانه خالی کند و به مخالفت خویش ادامه دهد.

۹. از خودش تعریف و تمجید کرده، اعمال خویش را تزکیه می‌کند و خودش را آدم منزّه می‌داند.
۱۰. به دنبال آن است که همیشه از هم‌طرازان خود گوی سبقت برآید و اشتها به دست‌آورد.
- اینها شمه‌ای از آثار این خصلت شیطانی است.
- و اما علاوه بر جنبه‌ی شناخت که ضروری است، در بخش بعد راه‌حل‌های عملی برخورد با این موانع به تفصیل خواهد آمد.

ب) خودکم‌بینی یا عقده‌ی حقارت

دومین عاملی که مانع رشد تکاملی انسان می‌شود و بدون شناخت به آن خودسازی امکان ندارد، خودکم‌بینی و عقده‌ی حقارت است. خودکم‌بینی و حقارت نوعی حالت درونی و نفسانی است که در انسان به سبب اهانت‌های نابجا یا سرخوردگی‌های اجتماعی و تربیت غیر صحیح و رفتارهای ناشایست، پیدا می‌شود و در نتیجه در او بدبینی، سوءظن، بی‌اعتمادی و ناامیدی به وجود می‌آورد. این حالت اگر طغیان کند، با قدرتمندی همراه باشد و با ایمان به غیب بیگانه شود، به صورت انتقام‌جویی، آدم‌کشی، خونریزی به ناحق و شکنجه دادن، جلوه‌گر شده و گاهی صاحبش را به شکل گرگ خونخوار در می‌آورد. از این رو نوع افرادی که در آغوش مادران پاک و در محیط با مهر و محبت، تربیت نشده‌اند و نوازش و عطوفت انسانی ندیده‌اند، اگر روزی به نوایی رسیدند، قدرتمند شدند، حکومت یک جامعه مستضعف را به دست گرفتند یا در زیر لقای قدرت یک حکومت خودکامه به مقامی رسیدند، به جان مردم بیگناه افتاده و دنبال بهانه‌های جزئی و کوچک می‌گردند تا به وسیله کتک‌ها، فحش‌های غیر انسانی و اهانت‌های نابجا، عقده‌های خود را خالی کنند. هر انسانی که می‌خواهد خودسازی کند، به این جهت هم باید توجه کامل داشته، تا عقده‌هایی که انسان را از دنبال کردن هدف‌های بلند انسانی و طرفداری از حق باز می‌دارد، ولو اینکه

به ضرر خود شخص باشد و جلوی فداکاری و مواسات او را بگیرد، از خود دور سازد. در این مورد در بخش راه‌حل‌ها توضیحات لازم داده خواهد شد.

ج) وابستگی‌های تنگ‌نظرانه

در اسلام، علاقه و محبت که نوعی وابستگی چیزی به چیز دیگر محسوب می‌شود، بر دو قسم است: یکی علاقه‌ای است که عین وابستگی، تعلق و محبت است، و همین وابستگی منشأ وارستگی، آزادی و رهایی است. این حبّ و علاقه و وابستگی، حبّ و وابسته شدن به خداوند است که عین تعلق به کمال مطلق و زیبایی مطلق است و نتیجه‌ی این وابستگی، آزاد شدن از هر گونه قید و بند و بردگی است. لذا یکی از دستورات قرآن کریم در سوره‌ی «توبه» برای مؤمنان و مجاهدان در راه خدا، این است که بیشتر از همه خدا را دوست داشته باشند.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» [توبه - ۲۴]

[ای پیامبر] بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و زنانان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید، برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست‌داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد و خدا نافرمانان را دوست ندارد.

و در جای دیگر چنین می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ إِندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ
وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» [بقره - ۱۶۵]

بعضی از مردم، خدا را همتایانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست می‌دارند که خدا را، ولی آنها که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند.

ملاحظه می‌کنید در این آیه‌ها، محبت غیر خدا به طور کلی نفی نشده است؛ بلکه به کار بردن صیغه «تفضیل أحبّ و اشدّ» که مفید اشتراک مفضل و مفضل علیه در اصل صفت کمال است - البته مفضل بر مفضل علیه در همان صفت برتری دارد - نشان‌دهنده‌ی این است که انسان هم به خدا محبت داشته باشد و هم به غیر خدا، الا اینکه محبت به خدا باید شدیدتر و بالاتر از محبت به دیگران باشد و محبت به غیر خدا، جای محبت به خدا را نگیرد. بنابراین حب به دیگران هم اگر مانع و سدّ از حب خدا نباشد، از نظر اسلام، اجازه داده شده است و به تعبیر دیگر، علاقه به خدا و وابستگی به آن، مساوی با علاقه به بی‌کران، بی‌نهایت، کمال مطلق و زیبایی مطلق است و این نوع وابستگی، قطع وابستگی از هر گونه عواملی است که در انسان وابستگی تنگ‌نظرانه ایجاد کرده و او را به یک چیز محدود، پایبند می‌سازد. وابستگی به خداوند در حقیقت عین آزادی و رهایی از هر گونه قید و بند است.

قسم دیگر از وابستگی‌ها، وابسته شدن به چیزهایی است که ارزش آن را ندارد که انسان خودش را فانی و قربانی آنها کند. به تعبیر دیگر، شایسته نیست که انسان وسیله و ابزار آنها قرار گیرد، بلکه آنها باید وسیله و ابزار انسان قرار گیرند، مانند وابسته شدن به تعریف‌ها، شهرت‌ها، روشنفکری‌ها و حتی به عنوان انقلاب‌ها، انقلابی شدن‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها، تشکیلات و بالاخره هر چیزی که

انسان را از آن زیبا بی‌نهایت و خدا و کمال مطلق باز بدارد ولو اینکه جنبه معنوی و تقدّس هم داشته باشد. انسان که خود باید در مسیر بی‌نهایت قدم بردارد، اگر خویش را فدای یک چیزی محدود و بسته قرار دهد، این جزو وابستگی‌های تنگ‌نظرانه حساب می‌شود و در مسئله خودسازی باید مورد توجه قرار گرفته و برطرف شود. روی همین اصل، اگر عملی از انسان صادر شود، چنانچه با یک حالت تنگ‌نظرانه توأم بوده و عاری از روح خدایی و خلوص باشد، آن عمل فاقد ارزش معنوی و توحیدی می‌شود و اگر همان عمل، دارای روح خالص عبادی بوده و جهات قربی در آن لحاظ شده و با جهان‌بینی توحیدی هماهنگ باشد، دارای ارزش توحیدی بوده و باعث رشد، صعود و تعالی انسان خواهد شد. بنابراین حتی یک عمل عبادی مانند نماز، روزه و حج و... اگر برای خدا باشند، ارزش دارند و مورد قبول واقع می‌شوند و اگر برای غیر خدا باشند، هیچ‌گونه ارزش اسلامی و توحیدی نداشته و هیچ تعالی و رشدی برای انسان به بار نمی‌آورند. پس از روی ریا و برای خوشایند کسی، مقام و ملتی کاری انجام دادن و از خدا غفلت کردن، همگی معلول همین وابستگی‌های تنگ‌نظرانه است و در این صورت، خود عمل هم حالت سدّ و بازدارندگی پیدا کرده و مانع رشد و نموّ تعالی در او حتی مانع تعالی عاملش هم می‌شود. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«اجعلوا امرکم هذا لله و لا تجعلوه للناس فانّه ماکان لله فهو لله
و ما کان للناس فلا یصعدُ الی الله» [اخلاق، شبر، ص ۱۵۶]

تمام کارهایی که انجام می‌دهید، برای رضای خدا انجام دهید و برای جلب توجه مردم و خوشایند آنها کاری نکنید. هر عملی که برای خدا باشد، رشد پیدا کرده و تکامل پیدا می‌کند و هر عملی که برای خدا نباشد، حالت تصاعدی و تکاملی را از دست می‌دهد.

آری، هر کار و عملی که از انسان سر می‌زند، نوعی طرز تفکر و اندیشه‌ی تبلور یافته است. زیرا طرز تفکر درست و واقع‌بینانه، به عمل جهت می‌بخشد و طرز تفکر محدود و تنگ، عمل را بی‌جهت جلوه داده و آن را در یک محدوده‌ی تنگنا قرار داده و در زندان ماده و مادیات محبوس می‌سازد.

اعمالی که از انسان صادر می‌شود با طرز فکر و اندیشه‌ی او ارتباط بسیار نزدیکی دارد. اگر این‌گونه تعبیر کنیم که اعمال انسان همان تفکر و اندیشه‌ی عینیت یافته است، در واقع سخن گزافی نگفته‌ایم. این طرز فکر انسان است که کارش را جهت بخشیده و عمل او را از عبث، بیهوده بودن و لغویت بیرون می‌آورد. اگر فکر، خدایی باشد، در عمل این قصد و نیت ملحوظ شود و همه کارها جنبه‌ی خدایی یابد، ایستایی و انجماد در عمل مجالی پیدا نمی‌کند، روح و جان بر می‌کشند و صعود و تعالی حاصل می‌شود.

آنچه از قرآن کریم و سنت به دست می‌آید، آن است که اعمال انسان در صورتی انبساط می‌یابد، موجب نشاط می‌شود و نزدیکی انسان به الله را همراه می‌آورد که خالصانه برای خدا باشد. اگر کوچک‌ترین نیت غیر خدایی در عمل عبادی انسان باشد و در کارش تظاهر و ریاکاری ورود یابد، این عمل به جای اینکه رافع انسان باشد، پایین‌آوردنده و ساقط‌کننده‌ی اوست. چون عملی که خلوص در آن نباشد، مقبول خداوند نمی‌افتد و پذیرفته نمی‌شود. عملی که خدا قبول نکند و آن را رد کند، به جای قرب به خدا، «بعد» از خدا و به جای تعالی، «هبوط و سقوط» را برای انسان به بار می‌آورد. بنابراین تنها اعمال و کارهایی رشد و تعالی‌آور است که در آنها خلوص وجود داشته باشد.

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» [زمر - ۳]

آگاه باش که دین خالص از آن خداست.

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ» [بینه - ۵]

و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را پرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند.

شیخ حرّ عاملی در کتاب «الجواهر السنّیه فی الاحادیث القدسیه» از امام صادق (ع) چنین نقل می‌فرماید:

«قال الله من عمل لي و لغيري فهو لمن عمل له» [الجواهر السنّیه، فی الاحادیث القدسیه للشيخ الحرّ العاملي ص ۳۵۱]

خداوند متعال چنین فرموده است: هر کس عملی و کاری انجام دهد، هم برای من و هم برای غیر من، آن عمل مخصوص به آن کسی است که عمل برای او انجام گرفته است.

«عن علی ابن سالم بن ابی عبداللّه علیه السلام قال، قال عزوجل انا خیر شریک من اشرك معی غیری فی عمل لم اقبله الا ماکان لی خالصاً». [الجواهر السنّیه، فی الاحادیث القدسیه للشيخ الحرّ العاملي ص ۳۵۱]

علی بن سالم از امام صادق (ع) نقل می‌کند: امام فرمود پروردگار جهان چنین فرموده است: بهترین شریک هستم هر کس در هر کاری و عملی مرا با غیر من شریک قرار بدهد، آن عمل را قبول نخواهم کرد مگر عملی که خالص برای من باشد.

د) به افکار و اندیشه‌های خویش اصالت بخشیدن

یکی از موانع بزرگ خودسازی، بلکه عامل عمده‌ی از خود بیگانگی، اصالت بخشیدن به افکار خود و مطلق انگاشتن آنهاست. منظور از اصالت دادن به

اندیشه، این است که انسان طوری به افکار و اندیشه‌هایش بیابد که فکری بالاتر از فکر خویش و اندیشه‌ای درست‌تر از اندیشه‌ی خود را باور نکند و چنین تصور کند که تمام افکارش درست بوده، و هیچ فکری نمی‌تواند در مقابل فکر او مقاومت کند. اگر در انسانی چنین خصلتی پیدا شود، علاوه بر اینکه از نظر اخلاقی یک حالت خطرناک و زشت به حساب می‌آید، آن شخص به بیماری دگماتیستی و تنگ‌نظری هم مبتلا خواهد شد. زیرا در سایه این نوع طرز فکر، هیچ موقع حاضر نخواهد شد تا در برابر مطلب حق، سر تسلیم فرود آورد و این امر، تدریجاً منجر به جدال، لجاجت و عنادورزی خواهد شد.

و البته این مسئله، با اینکه به یک مطلب حق، از راه وحی و الهام به انبیا و امامان، یا با استدلال منطقی که بالاخره به بدیهیات منتهی خواهد شد، آگاهی قطعی و یقین پیدا کند، هیچ منافاتی ندارد، زیرا که ادّعی ما این نیست که هیچ مطلب درست و صحیحی به صورت کلی و سلب مطلق وجود ندارد و هیچ‌گونه فکر و اندیشه صحیحی را به طور کلی و مطلق نمی‌توان یافت بلکه ما می‌گوییم که همه افکار و اندیشه‌ها، به خصوص آنهايي که از طریق نظر و تفکر و اکتساب بدست می‌آید را نمی‌توان به صورت موجبه کلیه، مطلق، ثابت و غیرقابل تردید تلقی کرد. بحث ما در غیر این اقسام است. در افکار و اندیشه‌هایی است که متکی به فکر خود شخص است و از راه وحی و الهام و شهود تام و برهان منطقی درست به دست نیامده است.

یک انسان متعهد و مسئول، در تمام حالات، متوجه خود بوده و مواظب آگاهی‌ها و باورهای خویش است. از خدا مدد می‌خواهد که در این موارد خطا نکند و لغزشی نداشته باشد. هیچ‌وقت به افکار خویش، ارزش مطلق بودن نمی‌دهد؛ بلکه اگر در مقابل تفکرات خویش فکر جالب‌تر و اندیشه‌ی عالی‌تری مشاهده کند و آن را با حق منطبق‌تر ببیند، تسلیم می‌شود ولو اینکه مخالف اندیشه‌اش باشد. منطبق قرآن نیز همین است:

«فَبَشِّرْهُ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» [زمر - ۱۸]

مژده و بشارت بده بر بندگان آگاه و خالصی که درست به حرفها و منطقها گوش می‌کنند و از بهترین آنها، پیروی کرده و آن را برمی‌گزینند.

هـ) مسالمت‌جویی و سازش‌طلبی

موضع‌گیری‌های افراد در مقابل همدیگر چند گونه است. گاهی خیلی موضع‌گیری تند و پرخاشگرانه‌ای دارند، به طوری که همه را از دور خود پراکنده کرده و با شدت تمام آنها را از خود دفع می‌کنند. گاهی در مقابل همه، حالت تسلیم و سازش‌کارانه پیدا کرده و با تمام نیروها و افراد، چه مخالف و چه غیر مخالف، از در سازش وارد می‌شوند و به تعبیر دیگر می‌خواهند نسبت به باقی مردم، حالت جاذبه داشته باشند.

گروه‌هایی که حالت اول را دارند و خیلی تند و خشن، در مقابل همه موضع می‌گیرند، از دیدگاه اسلام محکوم شناخته شده‌اند. کما اینکه گروه‌های دوم که روح سازش‌طلبی دارند نیز محکوم هستند. اما در این میان، گروه‌هایی هستند که تسلیم و مخالفت آنها، مطابق قاعده‌ی دقیق و ملاک عالی برقرار است. به افرادی که در جبهه حق هستند و از نظر مکتب و باورهای عقیدتی با هم هماهنگ می‌باشند، کمال وحدت، رحمت و فداکاری را نشان می‌دهند و در مقابل معاندان حق و دشمنان راه خدا که دشمنان راه حق هم هستند و کینه‌توزانه برخورد می‌کنند، کوچک‌ترین انعطافی نشان نداده و در مقابل آنها موضع سفت و سختی دارند.

انسان‌های خودساخته، نه در مقابل دشمنان تسلیم می‌شوند و نه پرخاشگر هستند؛ بلکه در مقابل حق، تسلیم مطلق و در مقابل باطل، مخالف به تمام معنا می‌باشند. نوع افرادی که روح مسالمت‌آمیز دارند و می‌خواهند با همه نیروها سازش داشته باشند، از یک نوع حالت تنبلی و روح آسایش‌طلبی برخوردارند و لذا

حاضر نیستند خودشان را به زحمت انداخته و متحمل رنج‌ها شوند، مبادا که آسایش فردی آنها مورد خطر قرار گیرد. بر این اساس، یک انسان صالح هم دارای حالت تدافعی و هم دارای حالت جذبی است. جذب بی‌دفع و دفع بی‌جذب، هر دو، دلیل نقص انسان است. پس روح مسالمت‌جویی و سازش‌طلبی، دلیل بر نقص انسان است و نشان از این دارد که خود را خوب نساخته است. قرآن می‌فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» [فتح - ۲۹]

محمد (ص)، پیامبر خدا و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با همدیگر مهربان.

و) پیروی از ظن و گمان

ششمین عامل نفسانی و درونی انسان که باعث می‌شود انسان از خویش غفلت کند، از خود بیگانه شود و نتواند خود را بسازد، این است که انسان باید اهل یقین باشد و در تمام مسائل، حرکت‌ها، کنش‌ها و واکنش‌ها، روی باورهای مطمئن و یقینی، تکیه داشته و از روی یقین در هر کاری، اقدام مناسب به عمل آورد. چون اگر انسان دارای یقین باشد، حقایق را درک می‌کند و واقعیت‌ها را درست می‌یابد و در اثر یقین و مشاهده‌ی واقعیت‌ها و حقایق، قضاوت‌ها، اثبات‌ها، توتلی‌ها و تبری‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌هایش، قاعده‌مند شده و در تمام اعمالش، حساب، انضباط و روح خاص خدایی دیده می‌شود. چنین فردی، تزلزل به خودش راه نمی‌دهد و شک و تردید در او راه نمی‌یابد و ایمانش ثابت، مستحکم و پابرجا می‌ماند. آنهایی که چنین حالاتی دارند، از آن حیث که ارتباط خیلی محکم و ناگسستنی با جهان غیب دارند، مسموعات دیگران برایشان مشهودات، ذهنیات دیگران برایشان عینیات، و مدرکات دیگران برایشان مکاشفات خواهد شد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ
الْيَقِينِ» [تکائر - ۵ تا ۷]

حقاً، اگر از روی یقین بدانید، البته جهنم را خواهید دید، سپس
به چشم یقینش خواهید دید.

اینکه می‌بینید عده‌ای سرگرم مسائل دنیا هستند، به همدیگر فخر
می‌فروشند، در فکر زیاده‌روی بوده، این به آن و آن طرف به این طرف، تکاثر کرده
و کثرت همدیگر را به رخ هم می‌کشند، بالاخره متوجه خطاها و اشتباهات
خودشان خواهند شد. اینها اگر در دنیا نسبت به مسائل گوناگون، علمشان از روی
یقین بود و علم‌الیقین داشتند، جهنم و مراحل مختلف آن را می‌دیدند و حقایق
بعد از مرگ و عالم برزخ برای آنها مکشوف می‌شد. بالاخره آنها روزی به صورت
رؤیت و مشاهده‌ی یقین و عین‌الیقین، حقایق آن جهان را خواهند دید و تمام
حقایق بر آنها مکشوف و عیان خواهد شد.

(ز) جهل یا غفلت از معرفت نفس

یکی از مهم‌ترین عوامل بازدارنده‌ی انسان و موانع درونی خودسازی او، جهل به
معرفت نفس یا غفلت از آن است. علاوه بر اینکه اصل جهل، منشأ نقص انسان
و سقوط اوست، جهل به خویش و غفلت از معرفت نفس، از مهملکات و از عوامل
انحطاط و طرد شدن انسان از قرب معنوی و سیر الی‌الله است. برای اینکه
جوهر آدمی و حقیقت انسان را، علم، معرفت و شناخت بدل و ذات او تشکیل
می‌دهد. صدرالمتألهین (ره) در کتاب «سه اصل» صفحه ۱۳ چنین می‌گوید:
باب اول در بیان اصل اول است و آن جهل است به معرفت نفس که
حقیقت آدمی است و بنای ایمان به آخرت و معرفت حشر و نشر ارواح و اجساد

به معرفت دل است و بیشتر آدمیان از آن غافلند و این معظم‌ترین اسباب شقاوت و ناکامی عقبی است که اکثر خلق را فراگرفته در دنیا؛ چه هر کسی معرفت نفس حاصل نکرده، خدای را نشناسد - من عرف نفسه فقد عرف ربه - و هر که خدای را نشناسد، با دواب و انعام برابر باشد، «اولئک کالانعام بل هم اضل»، چنین کسانی کوردل در روز آخرت محشور شوند. «صم بکم عُمیٰ فهم لا يرجعون»، و حق تعالی در حق ایشان گوید: «فنسوالله فانساهم انفسهم» و این به منزله‌ی عکس نقیض «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است؛ چه هرگاه فراموشی خدا به سبب فراموشی نفس است، تذکر نفس، موجب تذکر رب خواهد بود.

تا اینجا، موانع درونی خودسازی مطرح بود. شناخت به این موانع در مسئله خودسازی، کاملاً ضرورت داشته و هر انسان متعهد و مسئول لازم است به این‌گونه مشکلات توجه داشته باشد. از این به بعد، موضوع موانع بیرونی مطرح است.

قسم دوم: موانع بیرونی

الف) دنیا

از مسائلی که در خودسازی باید مورد توجه قرار داده شود و حقیقت و مورد کاربرد آن و چگونگی بهره‌برداری از آن را باید فهمید، واژه دنیا است. آیا دنیا همین زندگی در این جهان است؟ اگر دنیا این باشد، نه تنها عیب ندارد بلکه در برنامه‌های رهبران اسلامی توصیه به آن نیز شده است. و آیا دنیا، خانه، کاشانه و ابزار دیگر زندگی است؟ مسلماً نه؛ برای اینکه تمام رهبران اسلامی و انبیا خودشان همین‌ها را داشته‌اند و در این موارد سفارش‌های لازم هم فرموده‌اند، و آیا دنیا، ثروت و مال و ابزار تولید است؟ در این مورد هم جواب سؤال منفی است. برای اینکه همین عوامل نه تنها

سدّ و مانع نیستند بلکه ممکن است عامل تکامل هم باشند. پیامبر (ص) می‌فرماید:

«نعم العونُ على الآخرة الدنيا» [اخلاق، شُبْر، ص ۱۷۸]

بهترین یار و عامل برای رسیدن به کمالات الهی و اخروی همین دنیاست.

پس آن دنیایی که سدّ و مانع خودسازی است، چیست و کدام است؟ آنچه از قرآن کریم، روایات اسلامی و هدایت رهبران مکتبی به دست می‌آید، این است که اعمال و کارهایی که از انسان سر می‌زند و ثروت و مالی که در اختیار دارد، ابزار تولیدی که با آن تولید می‌کند، ممکن است دو نوع باشند و به دو نحو ممکن است از آنها بهره‌گیری شود: یک نوع اعمال و کارهایی که در مسیر خدا قرار می‌گیرد و به عنوان وسیله برای رسیدن به هدف‌های عالی انسانی، تقرب به خدا و سیر الی الله از آنها استفاده می‌شود. این نوع کارها و اموال نه تنها مذموم نیست، بلکه لازم و مطلوب نظر مولا هم بوده و یکی از آیات خداست و تکامل انسان بدون آن، امکان‌پذیر نیست.

نوع دیگر، همین امکانات و ابزار زندگی است. البته از این بابت به نحوی در انسان وابستگی ایجاد شده و تمام زوایای زندگی او را احاطه کرده است که او را از تعالی و توحید و خدا، کاملاً باز داشته و به تمام معنا، او در مقابل این ابزار اسیر شده است و به عبارت دیگر، انسان طوری وابسته و مفتون به آنها شده که زندگی در دنیا را، برای همین زندگی محدود عاجل دنیایی که یک نوع حیات حیوانی است می‌خواهد، نه برای رسیدن به هدف مقدّس انسانی و رضای خدا.

دنیایی که مذمت شده، حالت سدّی دارد و در خودسازی باید از آن پرهیز کرد، زیرا در این نوع از زندگی دنیا از حالت وسیله بودن بیرون آمده و خودش تبدیل به هدف شده است. بنابراین، حقیقت دنیا عبارت است از آن‌گونه زندگی

که انسان را از سیر به سوی خدا و حرکت تکاملی باز بدارد. تنها داشتن امکانات و ابزار حیات، دنیا نیست و انتقاد و نهی هم از آن نشده است؛ بلکه وابسته شدن به آن و مانع شدن آنها از قرب به خدا و یاد خدا مورد مذمت و سرزنش قرار گرفته است. هر چیزی که سدی در مسیر خداوند باشد، بُعد دنیایی دارد، مانع از خودسازی است و باید برطرف شود. هر چیزی که وسیله‌ی رشد و سیر الی الله است، بالطبع سد نخواهد بود - ولو خود زندگی در این دنیا باشد - و شرط کمال و تکامل است و بُعد اخروی و خدایی دارد.

دنیا با این دید، مزرعه‌ی آخرت و از آیات خداست، همان‌طوری که محبت دنیا در دید اول، رأس هر خطیئه، خیانت و انحراف است. بنابراین دنیای مطلوب و دنیای مذموم، هر دو، یک متعلق دارد؛ البته تفاوت میان این دو، در نوع نگاه و تلقی و انگیزه، هدف و نحوه‌ی بهره‌برداری از آنهاست. اگر در مسیر خدا و با انگیزه الهی باشد و نحوه‌ی بهره‌برداری از آن، انسانی و عقلایی باشد، از عوامل سعادت، عبادت، خدمت و تقرّب به خداست و اگر انگیزه، هدف و نحوه‌ی بهره‌برداری از آن، غیر خدایی باشد، دنیای مذموم بوده، بت و صنم به شمار می‌آید و باید کنار گذاشته شود. این دنیا از موانع بازدارنده و مزاحم تکامل و رشد انسان به حساب خواهد آمد.

شیخ حر عاملی در صفحه ۲۰۱ کتاب «الجواهر السنیه» حدیث قدسی بسیار طولانی و مفصلی از امیرالمؤمنین (ع) و به نقل از پیامبر اسلام (ص) آورده است. در این حدیث، خداوند متعال خطاب به پیامبر اسلام (ص) چنین می‌فرماید:

«یا احمد هل تدری متی یکون العبد عابداً قال، لا یا رب قال. اذا اجتمع فیه سبع خصال. ورع یحجزه عن المحارم، و صمت یکفه عمالایعنیه و خوف یزداد کل یوم بکائه، و حیاء یستحیی منی فی الخلاء و اکل مالابدمنه، من الدنیا و یُبغض الدنیا لِبُغضی لها. و یحب الاخیر لِحبی ایاهم»

ای احمد آیا می‌دانی بنده چه هنگامی به مقام بندگی من نائل می‌شود؟ پیامبر اسلام عرض کرد: ای خدای من، نمی‌دانم. فرمود: در صورتی که در او ۷ خصلت عالی انسان مجتمع شود:

۱. ورع و تقوایی در او باشد که نگذارد او مرتکب محرمات الهی شود.
۲. از زیاد سخن گفتن در غیر مسائل مهم و ضروری خودداری کند.
۳. خوفی در او باشد که باعث گریه عشق شده و شوق ملاقات خدا در او باشد.
۴. دارای حیا و شرم الهی باشد، طوری که در خلوت و پنهانی هم از من حیا کند.
۵. در خوردن و مصرف به اقل و حد ضرورت اکتفا کند.
۶. دنیا را دشمن داشته باشد، چون من آن را دشمن می‌دارم.
۷. اولیای الهی، اخیار و نیکوکاران را دوست بدارد، چون من آنها را دوست می‌دارم.

ب) عمل‌گرایی

دومین مانع بیرونی برای خودسازی، آن اعمالی است که در حوزه‌ی خودسازی انجام می‌گیرد. افرادی که خودسازی می‌کنند، در مسیر حرکت به سوی خداوند، قدم بر می‌دارند و احساس مسئولیت می‌کنند، نوعی حالت پویایی به دست می‌آورند. در مواردی ممکن است اگر به طور کلی بایستند و در حرکتشان وقفه‌ای حاصل شود و هیچ کاری انجام ندهند، زودتر عیوب خود را بفهمند، خلاً به‌وجودآمده را بهتر درک کنند و بیابند و در نتیجه به خود آیند و به خویشتن رجوع کنند. اما اگر یک عمل ظاهری و سطحی انجام دهند و به همان قناعت ورزند، یا اینکه عملی را که تا حدی در ظرف خودش انقلابی و سازنده بوده است، انجام دهند، به جای اینکه یک قدم بالاتر بگذارند و وارد مرحله‌ای عالی‌تر شوند، به همان عمل که تا این‌موقع، حالت پویایی داشته اکتفا می‌کنند و خودشان را مواظب انجام دادن همان عمل می‌دانند. نهایتاً در همان حد باقی مانده، به همان حد بسنده کرده و تدریجاً از خودشان بیگانه می‌شوند. این مسئله

باعث می‌شود که آنها حالت حرکت و تکامل را از دست بدهند و به صورت موجوداتی که عمرشان بیهوده گذشته است، در آیند؛ چه رسد به اینکه آینده‌شان بدتر از گذشته‌شان باشد، که در این صورت در لسان روایات ملعون و ملعون هستند:

از امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده است: «من استوی یوماه فهُوَ مَعْبُونٌ وَ مِنْ كَانِ آخِرَ یَوْمِیهِ شَرًّا هُمَا فهُوَ مَعْبُونٌ یَوْمَاهُ» [بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ج: ۷۸، ص ۳۲۷، ح: ۵، طبع مکتب الاسلامیه]

وای بر حال کسی که دو روزش، برابر و مساوی باشد زیرا در این حالت ملعون است و اگر دومی بدتر باشد پس ملعون است.

و علاوه بر اینکه از نظر جهان‌بینی اسلامی، انسان موجودی است که از بی‌نهایت کوچک شروع کرده و به بی‌نهایت بزرگ در حرکت است، اگر هر اندازه عمل نیک هم انجام بدهد و در مقام عمل، پویا و کامل نیز باشد و حتی به یک حد از اعمال هم اکتفا نکند، باز نباید به عمل خویش بی‌بالد و برای اعمالش ارزشی قائل شود. او همیشه نسبت به اعمالی که انجام می‌دهد، باید به شک و تردید بنگرد و میان خوف و رجا سیر کند، اعمالش را کافی در انجام مسئولیتش نداند و هر قدر در فعالیت کوشا باشد، خودش را در مقابل بی‌نهایت بزرگ‌تر مقصّر بداند. همان‌طور که رهبر و پیشوای عظیم اسلام، امام علی بن ابیطالب (ع) فرموده است، گروهی از فرشتگان مقرب خداوند هستند که با اینکه همواره در حال خضوع و عبادت حضرت حق هستند، و لحظه‌ای غفلت بر خود راه نمی‌دهند، همینکه در برابر تجلیات عظیم الهی قرار می‌گیرند، شهود عظمت حضرت حق (جلت عظیمه) از یک طرف و شهود ضعف و نقصان ذاتی خویش از طرفی دیگر، سبب می‌شود که این کلمات را بیان کنند:

«ما عبدناك حقَّ عبادتك و ما عرفناكُ حقَّ معرفتك» [بحارالانوار،

علامه محمد باقر مجلسی، ج: ۵۹، ص: ۲۱۷ و ۲۲۵، و ج: ۶۰، ص:

۱۱۳، طبع مکتب الاسلامیه]

ما آن‌گونه که مناسب شئون الهی تو باشد، بندگی نکردیم و آن‌قدر که مناسب حق تو باشد، تو را نشناختیم.

آری حضرت علی (ع) هم با اینکه صاحب شمشیر و جهاد است، لحظه‌ای از بندگی خدا غفلت نورزیده، اسلام و قرآن کریم در آن شخصیت، عینیت یافته است، تمام عمرش در راه خدا سپری شده و آخرین قطرات خونش را در محراب عبادت در راه خدا داده است، هر چه هست محدود است؛ اگر چه در مقابل ما، که هیچ نداریم و از سر تا پا فقدان و حرمان هستیم، بی‌نهایت است، اما در مقابل الله که بی‌نهایت مطلق است و تمام کمالات در پیشگاهش غیر محدود است، هیچ است. بر اساس همین طرز فکر است که تربیت‌شدگان مکتب اسلام در عین اینکه، وارسته‌ترین و فعال‌ترین انسان‌ها بوده‌اند، از خود و اعمال خودشان راضی نبوده، همیشه یک نوع دلهره و نگرانی از اعمالشان داشته‌اند و آن را متناسب شأن حضرت دوست نداشته و نمی‌دانند. دیگران هم باید نگران باشند که مبادا مورد قبول خدا قرار نگیرند و مبادا خلوصی در کار نباشد و کار ریایی انجام گیرد. در نتیجه، عمر به هدر رود، بی‌فایده پایان پذیرد و چیزی برای انسان عاید نشود. بنابراین بسیار اتفاق می‌افتد افرادی نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، احسان کرده و در راه خدا جهاد می‌کنند اما همین اعمال، بازدارنده انسان از آن روح عالی اسلامی و اخلاق اصیل و قابلیت تجلیات الهی می‌شود. نمونه‌های زیادی از این دست را هم در تاریخ گذشته‌مان سراغ داریم و هم در عصر حاضر.

مارقین آن روز و منافقین امروز که اسلام را در نماز، روزه، نماز شب، تهریش گذاشتن، شعار خلق دادن، لباس مندرس پوشیدن و به اصطلاح، مردمی زندگی کردن، خود را انقلابی‌تر از خدا دانستن، شعار «لا حکم الا لله» سر دادن و... می‌دانستند و می‌دانند، علمای الهی و صالحان را به بهانه‌های واهی و برای جلب رضای اربابان خناس، ترور می‌کنند و ده‌ها جنایت دیگر سر داده و می‌دهند. این امر نشان می‌دهد که ممکن است افرادی از قضا نماز بخوانند و به اصطلاح جهاد کنند، اما در عین حال از کسانی باشند که به مقام مضاده با خدا و اولیاء الهی

برآمده، خودشان را محور بدانند و در عوض آنکه خودشان را با اسلام و ملاکات مطابقت دهند، اسلام و ملاکها را با خودشان منطبق بسازند. چون معیار اسلام است، اگر اعمالی که از انسان سر می‌زند دارای معیار اسلامی نباشد و به آن میزانی که اعمال انسان با انطباق با آن، وزن و ارزشی پیدا کرده و به حساب می‌آید، تطبیق نکند ولو اینکه زجرهای بسیاری کشیده و شکنجه‌های زیادی در آن راه متحمل شده باشد - حتی به اندازه‌ی عبادت شش هزار ساله‌ی شیطان - این اعمال «هباء منشورا» بوده و خود حجاب، ساتر و مانع تکامل او و منشأ انحرافات بیشتر او می‌شوند. بنابراین در اسلام، هر عملی دارای ارزش اسلامی نمی‌باشد؛ بلکه اعمالی دارای ارزش الهی و خدایی هستند که عمل صالح باشند، نه هر عملی.

ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلام در صفحه ۷۳ کتاب «سه اصل» چنین می‌فرماید:

«و همچنین که آدمی را ممکن است به سبب ترقی در علم و عمل و فنا و بقا، از درجه پستی با اعلیٰ علین و اشرف مقامات و درجات ملائکه مقربین عروج نماید، هم ممکن است که به واسطه‌ی پیروی نفس و هوا و به حسب جنبش طبیعت و هیولی، از این مقام که هست به آذنی منازل خائس اسفل السافلین گراید و به منزله مهیوی دواب و حشرات نزول نماید و با شیاطین و سباع و وحوش محشور گردد. اکنون از این مجالس ظلمانی خلاصی یافتن و به مقام رفیع مرتفع رسیدن، جز به نور علم عمل میسر نیست و غرض از عمل، تصفیه باطن است و تطهیر قلب است و غرض از علم، تنویر و تکمیل و تصویر به صور حقایق، و آن علمی که آن مقصود اصلی و کمال حقیقت است و موجب قرب حق تعالی است، علم الهی و علم مکاشفات است، نه علم معاملات و جمیع ابواب علوم. اعمال غایتش مجرد عمل است و فایده‌ی عمل تصفیه و تهذیب ظاهر و باطن است و فایده‌ی تهذیب

باطن، حصول صور علم حقیقیه است و این دعوی از قرآن و حدیث و کلمات اولیاء و عرفا بر وجه اتم مستفاد می‌گردد.»

بر این اساس در پیشگاه خداوند و اسلام، ملاک‌ها و فرمول‌هایی وجود دارد که تمام اعمال انسان، باید با آن معیارها تطبیق کند و آن معیارها و میزان‌های دقیق اسلامی با هیچ‌کدام از این طرز فکرها و سلیقه‌ها تطبیق نداشته، شدیداً از عمل‌گرایی جلوگیری نموده و به اعمال بندگان خدا با توجه به آن معیارها نگاه کرده است.

ج) وابستگی قومی و فامیلی

برای انسانی که احساس درد می‌کند و در فکر علاجش افتاده است، دست و پاگیرهای زیادی وجود دارد. از جمله‌ی آن دست و پاگیرها که در طول تاریخ عرض وجود کرده و الان هم به صورت عینی در بسیاری جاها مشاهده می‌شود، وابستگی‌های نژادی و قومی است. انسان فطرتاً همان‌طوری که به خودش علاقه‌مند است، به هر چه با او رابطه دارد نیز علاقه‌مند است؛ منتهی هر اندازه رابطه بیشتر باشد، علاقه نیز زیادتر می‌شود. طبعاً انسان به خویشان خود هم علاقه‌مند بوده و نسبت به آنها توجه خاص دارد. این توجه و علاقه‌مند بودن، نوعی وابستگی در انسان ایجاد می‌کند. در مواقعی که تضاد و معارضه، میان این خویشان، عوامل خویشاوندی و نژادی با مکتبی واقع شود و امر مردد باشد، او میان اینکه به خویشان برسد، از آنها حمایت کند، رضایت آنها را جلب کند و فقط به آنها بپردازد - ولو این که حقوق دیگران پایمال شود، مکتب لکه‌دار شود و دشمن، حیات و کیان ملت و خلق مستضعف را تهدید نماید - یا اینکه متعهد به مکتبش بماند، درمانده می‌ماند. درست آن است که هر موقع خویشان و عوامل نژادی و قومی، مانع اجرای مکتب و سدّ اجرای قوانین الهی شدند، باید آنها را کنار گذاشت و از حریم خدا و هدف‌های الهی حمایت کند.

آری، از نظر مکتب قرآن، هر چیزی که سدّ از هدف - که همان جلب رضای خدا و سیرالی‌الله است - باشد را باید کنار گذاشت و با آن جنگید. در سوره توبه چنین آمده است:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» [توبه - ۲۴]

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و زنانان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید، برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد و خدا نافرمانان را دوست ندارد.

د) زنجیرهای نظام طاغوتی

هر نظامی که بر جامعه و افراد حاکم است، از سویی چیزهایی برای آنها به ارمغان می‌آورد و سلسله‌ای از کارهای مثبت را برای جامعه و افراد آن جامعه زمینه‌ساز می‌شود و از سوی دیگر، مانع یک سلسله از اعمال می‌شود و آنها را از برخی کارها باز می‌دارد.

البته اگر نظام، توحیدی و انسانی باشد و کارها، اعمال و موانعشان، رنگ توحیدی و انسانی داشته باشد، بالاخره منشأ تکامل و حرکت و پویایی انسان خواهد شد. در نظام توحیدی، کارهای مثبت شرایط شکوفایی استعدادها را فراهم

می‌سازد و کارهای منفی و سلبی موانع را برطرف می‌سازد. در چنین جامعه‌ای که نظام طبیعی و توحیدی حاکم است، هم جامعه و هم افراد جامعه، به کمال مطلوب و نهایی‌شان خواهند رسید. اما اگر نظام، غیر خدایی باشد و نظام طاغوتی به جای نظام الهی بر مقدرات خلق الله حکومت کند، جامعه و افراد حالت طبیعی و انسانی را از دست داده و به صورت یک موجود مسخ‌شده و وارونه در خواهند آمد.

مسیر وارونه، اخلاق نادرست، فرهنگ مسخ‌شده، تربیت غیر طبیعی، روابط اجتماعی ماشینی، همه و همه به جای این که عامل رشد و تکامل انسان شوند، نوعی عامل بازدارنده می‌شوند. در چنین موقعیتی، اگر انسان بخواهد خودسازی کند، باید با همه‌ی موانع و عوامل بازدارنده به جنگ برخیزد. از جمله موانع بازدارنده‌ی انسان، نظام‌های طاغوتی و رسومات آن است که بر همه‌ی روابط اجتماعی حاکم می‌شود. اگر انسان بخواهد خودسازی کند، باید با تمامی روابط غلط و ضد انسانی که از نظام طاغوتی سرچشمه می‌گیرد، به مقابله برخاسته و به جای آنها روابط انسانی را که از نظام الهی و توحیدی ناشی می‌شود، جایگزین سازد. از این رو تمام انبیا که انقلابیون اصیل بودند و به تمام معنا، خودسازی کرده بودند، در مقابل تمام موانع ایستادگی کرده، به مبارزه برخاستند و موضع خودشان را در مقابل همه‌ی موانع که در رأس آنها نظام‌های طاغوتی است، مشخص کردند.

«اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» [طه - ۲۴] [نازعات - ۱۷]

[ای موسی] نزد فرعون برو که سرکشی می‌کند.

انسان به حکم اینکه ذاتاً اثرپذیر است - گرچه ما به جبر تاریخ قائل نیستیم، ولی تأثیر عوامل تاریخی، طبیعت و عوامل محیط، نظام‌های حاکم و سنت‌های جاری، چیزی نیست که برای کسی قابل انکار باشد - یکی از مهم‌ترین عوامل رشد وی در زندگی اجتماعی، نظام درست و عقلانی است که به وسیله افراد

صالح، الگو و نمونه مستقر شده باشد. همچنین یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط بشر و نابودی کرامت انسانی، نظام غلط و غیرانسانی است که به وسیله افراد ناصالح شکل می‌گیرد. روی همین اصل، در اندیشه‌ی اسلام محمدی (ص) و علوی (ع)، و امامت و رهبری صحیح که منشأ برقراری نظام الهی و قانون خدا در زمین است، اساس و پایه‌ی محکم اسلام و عامل عزت مسلمین معرفی شده است.

انسان در صورتی می‌تواند به خویش برسد و آن خود واقعی را به خود خداگونه تبدیل کند که در صراط حق و خط ولایت‌الله و مسیر امامت اهل بیت (ع) قرار گیرد، و الاً چگونه افرادی که خودشان احتیاج و نیاز به هدایت افراد دیگر دارند و افراد دیگر باید دست آنها را بگیرند، به مسیرشان بیاورند و ارشادشان کنند، می‌توانند امامت و هدایت جامعه را به عهده بگیرند.

«أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ

يُهْدِي» [یونس - ۳۵]

آیا آنکه به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آنکه به حق راه نمی‌نماید، مگر آنکه دیگری او را به راه نماید.

بنابراین، یکی از عوامل بیرونی که باعث از خود بیگانگی انسان می‌شود و منشأ انحرافات فراوان، کج‌اندیشی‌ها و کج‌فکری‌ها می‌شود، زنجیرهای نظام‌های طاغوتی است و انسان در مسیر خودسازی، باید این زنجیرها را پاره کرده و از اسارت آنها رها شود.

هـ) تشریفات زندگی

معمولاً از چیزهایی که انسان در زندگی روزمره با آنها مواجه می‌شود و مقدار زیادی از عمر، امکانات مالی و تولیدی برای به دست آوردن آن و یا شکل دادن

به آن، تلف شده و نوعاً افکار افراد زیادی را به خود مشغول می‌سازد، تشریفات زندگی است؛ از قبیل دکورها، رنگ و روغن منزل‌ها، مد لباس‌ها، نحوه‌ی برخوردها با افراد، تعارفات در دعوت‌ها و رفت‌وآمدها، مهمانی‌ها، اخذ حریم برای خود و دیگران و... چیزهایی که از نظر مکتب جامع اسلامی، مردود شناخته شده و بزرگ‌ترین عامل بازدارنده‌ی انسان از حرکت و تکامل است. هر قدر انسان در زندگی وابسته‌تر و به تشریفات پایبندتر باشد، همان‌اندازه از خود بیگانه شده و به انسانیتش ضربه وارد می‌شود و هر قدر از تشریفات دور باشد و زندگی خیلی ساده و بی‌قید انتخاب کند، به همان اندازه در خودسازی موفق‌تر خواهد بود.

پس مقید شدن به القاب و دربان و اطرافیان و تعریف‌های تملق‌آمیز، جای مشخصی برای خود گزیدن و از نظر لباس برای خود لباس غیر مردمی شهرت انتخاب کردن و نظیر اینها، همه از نوع وابستگی به تشریفات است و انسان در مسئله خودسازی باید به آنها توجه کامل داشته باشد. هر قدر در گوشه‌ی دل خویش، علاقه به یکی از اینها داشته باشد و دل به آنها ببندد، همان‌اندازه از هدف، خدا و آخرت غافل شده و به طور کلی، از تکامل و حرکت باز می‌ماند.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

[روم - ۷]

آنها به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند.

تا اینجا مسائلی مطرح بود که از نظر شناخت و معرفت، توجه و آگاهی به آنها در خودسازی ضرورت داشت. پس از این، مسائلی طرح می‌شود که از نظر عمل، مراعات و پیاده کردن آنها، لازم و ضروری است. انسان سالک پس از آگاه شدن به شرایط رشد، عوامل بازدارنده و موانع رشد و پس از گسترش ذهن و شرح صدر و آمادگی برای دریافت القاتات الهی و الهام‌بخش، لازم است در مقام عمل و در عالم

خارج، آن ذهنیت‌ها و دریافت‌های ادراکی را لباس عمل پوشانده و منازل سفر الی‌الله را تدریجاً طی کند. اولین منزل این مسافرت مشارطه است.

۱- مشارطه یا معاهده

علمای اخلاق و سیر و سلوک، برای قدم برداشتن به سوی خودسازی مراحلی را مطرح کرده‌اند که اولین آنها «مشارطه» یا به تعبیر ما «معاهده» است. مشارطه یعنی اینکه انسان با خودش شرط کند و شرط ببندد از این ساعت که شروع به کار می‌کند و وارد میدان کار و فعالیت می‌شود، کوچک‌ترین غفلت و بی‌اعتنایی را به خودش راه ندهد، لحظه‌ای از یاد خدا غافل نباشد و به طور جدی و کامل، وظایف الهی را که بر عهده‌ی او هست، انجام دهد. و معاهده، یعنی اینکه انسان با خودش عهد و پیمان ببندد و احکام الهی را که ضامن کمال انسان است مورد تعهد قرار دهد. خودش را ملزم سازد به اینکه مقررات و دستورات خداوندی را، مو به مو اجرا کند و متعهد باشد به اینکه مسئولیت دارد. از حین شروع به کار و زندگی، باید حدود و قیود اسلامی و انسانی را مدّ نظر قرار دهد و ذره‌ای از آن تخطی نکند و در صورتی که تخطی و تخلف از شرط و تعهدی که داده و عهدی که با خود و خدای بسته است، انجام گرفت، مستحق عقاب و توبیخ باشد. روی این اصل، اولین مرحله و منزل سفرالی‌الله، یافتن حالت مشارطه و معاهده است.

۲- محاسبه

یکی از اصول و پایه‌های خودسازی در اسلام، توجه به اعمال خویش، بازرسی و محاسبه دقیق آنهاست. یعنی انسان متعهد در جامعه‌ی توحیدی و یک انسان مسئول، اگر خواستار رفتار خداگونه و مظهر اخلاق الهی بودن است، باید خودش بازجوی اعمال خویش و ناظر کارهای خویش باشد، دقیقاً به اعمالش رسیدگی کرده و کارهایش را عمیقاً مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. در واقع اعمالش را با معیارهای اصیل اسلامی و عقلانی بسنجد و در هر مورد که مخالفت و تضاد بین

اعمال و معیارها مشاهده کرد، از خود انتقاد کند و به سوی مسیر اصلی که همان صراط مستقیم است، بازگشت کرده و توبه کند. او باید از اینکه در مسیر غیر حق بوده، مدتی امکانات و حرکاتش در مسیر باطل واقع شده، عمرش بی‌خود صرف شده، اعمال خلاف انجام داده و گناہانی که مرتکب شده است، از خدای بزرگ طلب عفو کرده و توفیق بقا در راه حق و ادامہ‌ی حرکت در آن را بخواهد.

۱. مشهور روایت از پیامبر بزرگ اسلام (ص) چنین نقل می‌کنند:

«حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا وزنوا قبل أن توزنوا و تجهزوا للعرض الاکبر» [محاسبه النفس، سید بن طاوس ص ۱۳]

شما به خودتان و اعمالتان برسید و به حساب آنها رسیدگی کنید، قبل از اینکه دیگران مورد محاسبه‌اش قرار دهند، و ارزیابی کنید قبل از اینکه دیگران ارزیابی کنند. و خودتان را برای روز رستاخیز که تمامی اعمال به پیشگاه خداوند عرضه می‌شوند، آماده کنید.

۲. کلینی در «کافی» در باب کفر و ایمان، از امام موسی بن جعفر (ع) این‌طور نقل می‌کند:

«لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسناً ازداد الله شکراً و ان عمل سیئاً استغفر الله و تاب الیه»

از ما نیست فردی که هر روز، به اعمال خویش رسیدگی نکند، تا بداند اگر وظیفه‌اش را خوب انجام داده است، در مقابل خدا بیشتر سپاسگزاری کند و اگر تخلفی رخ داده و گناہی مرتکب شده است، رجعت به سوی خدا کرده و به تمام معنا، توبه کرده و از خدا پوزش بخواهد.

۳. یحیی پسر حسن در کتاب «امالی» از حسن بن علی (ع) نقل می‌کند که امام حسین (ع) فرمودند، پیامبر گرامی چنین گفته‌اند:

«لایکون العبد مؤمناً حتی یحاسب نفسه أشد من محاسبته الشریک شریکه و السید عبده» [وسایل الشیعه، ج: ۱۶، باب: ۹۶، ح: ۱۰، ص ۹۹]

کسی بنده خوب خداوند نمی‌شود و به عالی‌ترین مراحل بندگی نمی‌رسد، مگر این که از خودش حساب پس بکشد و به خودش دقیق برسد و دقیق‌تر از رسیدگی شریک به کارهای شریکش بپردازد. بنابراین انسان سالک باید به اعمال خویش نظر انداخته، هر اندازه انحراف از مسیر و تخلف در اعمال مشاهده کند، فوراً جبران کند.

۴. «عن مولانا الصادق (ع) عن مولانا امیرالمؤمنین (ع) قال: لا تقطعوا نهارکم بکذا و کذابان معکم حفظه یحصون علیکم و علینا» [محاسبه النفس، سید بن طاوس ص ۱۵]

امام صادق (ع) از امام علی (ع) نقل می‌کند که علی (ع) فرمودند: ای مردم، روزها را با این و آن سرگرم نکرده و به آخر نرسانید و بیهوده سپری نکنید، زیرا ما و شما، نگهبانانی داریم که اعمال و کارهای انجام‌شده را زیر نظر گرفته و کاملاً کنترل و نگهداری می‌کنند.

نظیر این روایت، روایات مشابه بسیار زیادی وجود دارد که با تأمل در مضامین آنها، این مطلب به وضوح به دست می‌آید که یک انسان مسئول، اگر بخواهد به خویش آید و از خود بیگانه نشود، باید خودش را در چهارچوب هزاران ناظر و کنترل‌کننده ببیند و متوجه شود خدا، مأموران الهی، تاریخ، زمان، خاطره‌ها و دل‌های انسان‌های ضمیردار، همگی چشم به اعمال او دوخته و او را زیر نظر گرفته‌اند و در حقیقت وی را کاملاً کنترل می‌کنند.

۵. محمد بن علی بن محبوب، از امام صادق (ع) و پدر بزرگوارش چنین نقل می‌کند:

«قال مامن یوم یاتی علی ابن آدم الأقال - ذلک الیوم یابن آدم أنا یوم جدید و انا علیک شهید فافعل بی خیراً و اعمل فیّ خیراً اسهل لك فی یوم القیمه فانک لن ترانی بعدها ابداً» [وسایل الشیعه، ج: ۱۶، باب ۹۶، ص: ۹۹، ح: ۱۱]

ای انسان‌ها، با پدیده‌ها بی‌اعتنا برخورد نداشته باشید و موقعیت‌شناس و زمان‌شناس باشید؛ زیرا هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه انسان در مقابل آن، مسئول شناخته شده است و زبان حال واقعی هر زمان و روز و عصر و دوره این است که ای انسان، من روز نویی و پدیده‌ی تازه‌ای هستم و من گواه بر اعمال توأم. به واسطه‌ی من و در زمینه‌ای که من برای تو یکی از امکانات بهره‌برداري‌اش هستم، کار نیکو و با ارزش انجام ده، تا در روز رستاخیز، مایه‌ی آسانی بازخواستت شوم. شما امکانی به دست آوردید و در زمان مناسبی قرار گرفتید که دوباره قابل تکرار نیست. زمینه‌ی مناسبی را که به دست آوردید، دوباره به دست آوردنش امکان‌پذیر نیست.

صاحبان بصیرت و شناخت به خوبی می‌دانند که خدای علیم و خبیر و آگاه به ضمیرها و باخبر از نهان‌ها، حسابی بسیار دقیق و سخت از بندگان خواهد کشید و در مقابل هر کار کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش، ولو به اندازه‌ی پر کاه باشد، سؤال خواهد کرد. از لحظات زندگی، لغزش‌ها، غفلت‌ها و بی‌توجهی‌ها و توجه‌ها، بازخواست خواهد کرد و برای انسان‌ها، هیچ راه حلی و چاره‌ای از این خطرات و کارهای وحشتناک وجود ندارد، جز آنکه قبل از آخرت، در همین دنیا به حساب اعمالش برسند و خودش را دقیقاً کنترل کند.

«قال الصادق (ع) اذا اراد احدكم ان لا يسأل ربه شيئاً الا اعطاه فليأس من الناس كلهم، و لا يكون له رجاء الا من عند الله، فاذا علم الله ذلك من قبله لم يساله شيئاً الا اعطاه، فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا عليها فان للقيامة خمسين موقفا كل موقف مقام الف سنة ثم تلا (ع)، في يوم كان مقداره خمسين الف سنة» [اخلاق شُبر، ص ۲۸۴]

امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر کسی از شما علاقه‌مند است طوری در قرب و ارتباط با الله باشد که چیزی از آن نخواهد، مگر آنکه خداوند به او عطا کند، از مردم و آنچه که در اختیارشان است، دست بشوید و امیدی جز به خدا نداشته باشد. وقتی خداوند صداقت در این رجا را مشاهده فرمود، این بنده امیدوار از خدا چیزی نمی‌خواهد مگر اینکه خداوند به او عطا کند. پس قبل از اینکه روی اعمال و کارهایتان محاسبه کنند، از خودتان حساب بکشید. در روز قیامت ۵۰ موقف و مقام و جایگاه سؤال هست و در هر مقامی ۱۰۰۰ سال نگاهتان می‌دارند.

پس از آن، امام (ع) این آیه (آیه چهارم سوره الحاقه) را قرائت و تلاوت فرمودند: در روز قیامت که مقدارش ۵۰ هزار سال است، تمامی مردم از اولین و آخرین جمع شده، و مورد سؤال و بازخواست واقع خواهند شد.

۳- مراقبه

سومین مرحله از مراحل عملی خودسازی، مراقب و مواظب اوضاع و روزها، زمان‌ها، اعضا و جوارح و تمام ابزار و امکانات بودن است. انسان باید با کمال توجه و هوشیاری، اوضاع را کنترل کند که بی‌خود و بیهوده مصرف نشود و امکانات و ابزاری که در اختیار دارد، خوب مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. اعضا و جوارح در مسیر خدایی استفاده شوند. با

بی‌اعتنایی، بزرگ‌ترین نعمت الهی که عمر عزیز است را، از دست ندهد که حسرت و تأسف جبران‌ناپذیر به دنبال دارد. او باید درست تشخیص دهد که این زندگی، آمدن و رفتن، نگاه کردن، مطالعه نمودن، حرف زدن و... همگی در یک مسیر خاص و مشخص که همان مسیر خداوند است، قرار گیرد. غفلت کردن از این مراقبت، نوعی انتحار انسانیت و هدف و مکتب حساب می‌شود. انسان باید این را بداند که حتی اگر از اوضاع زندگی خویش غفلت کند، هستی و دنیا، از او غفلت نمی‌ورزد و خداوند جهان از این آدم، غافل نمی‌شود:

«وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» [بقره - ۷۰]

هیچ‌وقت، خداوند از اعمال شما غفلت نمی‌کند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» [نساء - ۴]

هر آینه خدا مراقب شماست.

باید موقعیت‌های اجتماعی و رسالت‌های خویش را بشناسید. مبادا در اثر سهل‌انگاری، فرصت‌ها و موقعیت‌ها، از دست برود و از آنها بهره‌برداری صحیح نشود.

از علی (ع) پیشوای بزرگ، چنین آورده شده است:

«الفرصة فانها تمر مر السحاب فانتهزوا افرص الخیر» [وسایل

الشیعة، ج: ۱۶، باب: ۹۱، ص: ۸۴، ح: ۳]

مواظب فرصت‌ها باشید و آنها را غنیمت بشمارید، برای اینکه فرصت‌ها حالت گذرابی دارند و مثل ابر می‌گذرند. باید قبل از اینکه فرصت‌ها از دست روند، مورد استفاده قرار گیرند.

و بالاخره، هر انسان مسئول و متعهد، کاملاً باید مواظب و مراقب همه چیز باشد تا خوب و به وجه کامل از فرصت‌ها استفاده کند. در مسائل فردی و اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیکی، مراقبت دقیق‌تر لازم است تا کوچک‌ترین خطا، اشتباه و لغزشی رخ ندهد؛ زیرا ممکن است یک نوع غفلت ولو خیلی هم کم باشد، بزرگ‌ترین فرصت‌ها و موقعیت‌ها را از بین برده و در نتیجه، توان آن را انسان‌های بعدی و افراد آینده عهده‌دار شوند.

۴- معاتبه

پس از آنکه انسان با خودش شرط بست و عهد و پیمان محکم منعقد ساخت بر اینکه بر خلاف فرمان و رضای مولا، هیچ تخطی و خبطی انجام ندهد و با دقت و مراقبت کامل، اعمال خویش را تحت کنترل قرار داد و با محاسبه به حساب کارهایش رسیدگی کرد، در صورتی که با تأیید الهی خلافتی ندید، حمد خدا کند و شکر الهی بجای آورد که مبتلا به تمرد و معصیت الهی نشده است. در صورتی که تخلفی دیده شد، خودش را مورد عتاب قرار دهد و از خودش بازخواست کند و به سرزنش خویش مشغول شود. به یاد سرزنش‌ها، عتاب‌ها و عقاب‌های روز قیامت افتد و آنها را در جلوی چشمش مجسم سازد که تخلف، چقدر زشت است و مخالفت با فرمان الهی، چقدر انحطاط‌آور و خطرناک. در ضمن به این نکته بیشتر توجه کند که اگر امروز از خودش حساب نکشد، بالاخره روزی به حسابش خواهند رسید و در آن روز نمی‌تواند چیزی جز حقیقت بر زبان آورد. تمام حقایق آن روز مکشوف و مشهود خواهد شد و بالاخره، وقتی که دید خدای ناکرده گناهی رخ داده است، به خود برگردد و خود را سرزنش کند و با توبیخ و سرزنش، نفس امّاره را شلاق بزند و این کلمات را به زبان آورد که چرا گناه کردم و به فرمان چه کسی بی‌اعتنایی نشان دادم؟ آیا طاقت عذاب او را دارم؟ مسلماً نه، و

بعد از خدا بخواهد تا او را عفو کند و او را مشمول صفات رحمان و رحیم و عفو خویش قرار دهد.

۵- صراحت و قاطعیت

یکی از اساسی‌ترین و ارزشمندترین نمونه‌های اخلاق انسانی، صراحت و قاطعیت است، همان‌گونه که صراحت نداشتن و دو پهلو حرف زدن و نبود قاطعیت، یکی از بدترین صفات انسانی است. در سایه‌ی صراحت و قاطعیت، مسیر مشخص شده و دیگر افرادی که در فکر مطامع و توجیهات هستند، نمی‌توانند سوء استفاده کرده و در صدد اغوای شیطانی خویش برآیند و وسوسه‌های ابلیسی را در دل انسان‌های ساده وارد سازند. صراحت و قاطعیت، نمایانگر تشخیص راه و اراده‌ی محکم و تصمیم جدی انسان است.

صراحت و قاطعیت نشأت گرفته از عقاید درست، موجب ایجاد ثبات و استقامت در انسان شده و سبب آنکه آدمی در مقابل هیچ قدرتی ترسی به دل خود راه ندهد. در مسائل اجتماعی که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردارند، صراحت و قاطعیت، شرط اساسی و رکن محکمی به حساب آمده و کاملاً به انقلاب‌های بزرگ و حکومت‌های عظیم اجتماعی جهت می‌بخشد. به‌ویژه در رهبران الهی، صراحت و قاطعیت مقوم معنی و حقیقت رهبری است. رهبری که قاطع و صریح نباشد، ممکن است بزرگ‌ترین ضربه را به انقلاب و طرفداران آن وارد ساخته و حتی مسیر انقلاب، جامعه و نظام را وارونه سازد.

اگر رهبر یک انسان خودساخته و دارای صراحت رفتاری و گفتاری و قاطعیت ایمانی باشد، علاوه بر اینکه منشأ رشد انقلاب و انقلابیون می‌شود، در سایه‌ی قاطعیت و صراحت، بزرگ‌ترین سد را در مقابل نیروهای فرصت‌طلب ضد انقلاب ایجاد کرده و به طور کلی جلوی سوءاستفاده‌ها و مطامع دشمن را می‌گیرد. در مسائل سیاسی و اجتماعی، تأثیر و نقش صراحت و قاطعیت، کاملاً آشکار و مبرهن است و نمونه‌های زیادی از آن را، هم در تاریخ گذشته و هم در دوران

معاصر سراغ داریم. برای مثال، نقش صراحت و قاطعیت رهبری حضرت امام خمینی (ره) در پیروزی انقلاب اسلامی، زبانزد عام و خاص است. مسئله‌ی خودسازی که نوعی انقلاب درونی و باطنی و بلکه مادر انقلاب‌های دیگر محسوب می‌شود، وقتی جنبه انقلابی‌اش بیشتر مشهود می‌شود که صراحت و قاطعیت انسان، بتواند زمینه را برای مبارزه با دشمنان قسم‌خورده‌ی بشریت - ابلیس و جنود او - مهیا سازد.

۶- خلوص

اگر انسان بخواهد از حالت ایستایی و رکود، بیرون بیاید و یک نوع حالت پویایی مستمر و همیشگی پیدا کند، راهی ندارد جز اینکه در مسیر توحید که همان صراط مستقیم است، قرار گیرد و از هر گونه اعمال بازدارنده و انحرافی که بالاخره به شرک می‌گراید، بپرهیزد. عوامل شرک بسیار زیاد است. تشخیص بعضی از آنها ساده است (شرک جلی) و تشخیص بعضی از آنها مشکل است (شرک خفی). اگر اعمال انسانی که سازنده‌ی شخصیت اوست، ناب و خالص باشد و هیچ اثری از شرک در آنها پیدا نشود، اسباب کمال انسان مهیاست. اما اگر عمل انسان خالص نباشد، تنها به قصد رسیدن به مقام، اسم، شهرت و افزایش نفوذ اجتماعی باشد و در هر صورت، خالص برای خدا نباشد - بلکه انتظارات غیر الهی مطلقاً یا مختلط از خدا و غیر خدا، عمل را لباس عینیت ببوشاند - آن عمل حالت پویایی و صعود الی الله را از دست داده و در نتیجه، انسان را از حرکت باز می‌دارد و او را به موجودی بی‌خاصیت بدل می‌کند. بنابراین اگر انسان در کارهایی که انجام می‌دهد، خلوص نداشته باشد، تدریجاً اعمالش صورت نفاق و دو چهرگی پیدا کرده، و او در اجتماع نقش یک ستون پنجم را می‌یابد. این است که در سرلوحه‌ی برنامه‌های انبیا، صالحان، شهدای راه حق، علمای راستین، مربیان انسان و عرفای آزاد اسلامی، اولین چیزی که به چشم می‌خورد توصیه بر خلوص و اخلاص است. آنها در عبادت،

اخلاق، مبارزه‌هایشان و در تمام کارها و اعمالی که انجام می‌دهند، روح عملشان را خالص می‌سازند. زندگی آنها برای خدا، حرف زدن آنها برای خدا، فریادشان برای خدا، سکوتشان برای خدا، نشاطشان برای خدا، خودشان، اولادشان، امکاناتشان و هر چه دارند، برای خدا و در راه خداست. سراسر وجودشان را خدا و علاقه به خدا تشکیل می‌دهد. این است که در سایه‌ی همین اخلاص، هر قدر اذیت شوند، ناراحت باشند، شکنجه‌ها متحمل شوند و زجرها بکشند، کوچک‌ترین واکنش زشتی از خودشان نشان نمی‌دهند، از ادامه‌ی مسیر و حرکت خسته نمی‌شوند و در مقابل دشمنان، ضعف نشان نمی‌دهند. از مردم انتظار سپاسگزاری نداشته و کار را برای خدا انجام می‌دهند - چه مردم سپاسگزار باشند، چه نباشند - و هیچ موقع نمی‌خواهند خودشان را بر دیگران و زیردستان تحمیل کرده و از آنها به اجبار کار بکشند. تنها برای اصلاح و انجام دادن مسئولیت و وظیفه‌ی الهی است که گاهی در جایگاه منتقد قرار می‌گیرند، نه برای اینکه اسم و رسم و شهرتی پیدا کرده و عرض وجود کنند.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» [زمر - ۲ و ۳]

ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم، پس خدا را پرست و دین خود برای او خالص گردان. آگاه باش که دین خالص از آن خداست.

آری، خلوص واقعی در غیر خدا مفهوم ندارد. در غیر خدا، اختلاط و التقاط و ناخالصی حاکم است، نه خالص و ناب بودن. انسان اگر بخواهد از اختلاط، مخلوط شدن، آلودگی و مغشوش شدن رها شود، راهی ندارد جز اینکه در تمام خصوصیات زندگی‌اش، نقش اساسی را به خداوند سپرده و یک زندگی الهی،

اخلاق الهی، بینش الهی، حرکت الهی، فکر الهی، اقتصاد الهی، انقلاب الهی و حکومت الهی، به دست بیاورد.
در سوره انعام، پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، چنین مورد خطاب قرار گرفته است:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[انعام - ۱۶۲]

بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من. برای خدا
آن پروردگار جهانیان است.

و این تکلیف همه است. چه رهبر و چه پیرو، هر دو باید خالص باشند و مخلصانه به کارهایشان ادامه دهند.

۷- احیای شعائر توحیدی

شعائر توحیدی، عبارت است از اعمال و شئوناتی که در آنها خدا، یاد خدا و عظمت الهی تبلور یافته و به صورت ملموس جلوه‌گر شده است، مانند حج که بزرگ‌ترین کنفرانس و کنگره‌ی جهان اسلام محسوب می‌شود، هم کاری عبادی است و هم عملی سیاسی. در آنجا هماهنگی فکری، ایدئولوژیکی، اجتماعی، اقتصادی و... مطرح می‌شود. تمام مسلمین اعم از سیاه و سفید و هر نژاد دیگر، در کنار هم قرار گرفته و به تمام معنی، هماهنگی طبقاتی را مشاهده می‌کنند. با آوردن لباس‌هایشان و پوشش لباس‌های ساده و یک‌رنگ، وارستگی خویش را از هر عاملی که نوعی بازدارندگی دارد، اثبات می‌کنند و با پوشیدن لباس احرام، تصمیم و آمادگی خودشان را برای هر نوع فداکاری، ایثار و خودداری از هر چیزی که در مقابل خدا عرض وجود می‌کند، آشکار می‌سازند و با طواف، گذشت و آمادگی‌شان را برای هر نوع جانبازی در برابر الله اعلام می‌کنند.

راجع به نماز هم باید به تمام حدود و شرایطی که در فقه جامع شیعیه آمده است، اهمیت کامل داد و اوقات معینی که اسلام برای آن مشخص فرموده را، مراعات کرد. اهمال در اجرای این فریضه‌ی بزرگ اسلامی و حتی سستی در بجای آوردن حدود، اجزا و شروط آن، ممنوع شناخته شده و تخلف، تمرّد و سرپیچی از فرمان الهی محسوب می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» [ماعون - ۴ و ۵]

پس وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل‌انگارند.

راجع به محتوای نماز هم دقت کامل لازم است. باید معانی کلمات را فهمید و مورد توجه قرار داد و کلمات را به صورت جدا از هم و مشخص (ترتیل) بیان کرد، در عین حال کلمات نباید با فاصله‌ی زیاد از هم‌دیگر بیان شوند. باید در تمام حالات، روح عمل که خلوص و توجه به خداوند است را در نظر گرفت و باید دانست که در مقابل چه کسی ایستاده و با چه کسی صحبت می‌کنیم، چه می‌خواهیم بگوییم، از کجا شروع می‌کنیم و کجا خاتمه می‌دهیم. باید حضور قلب داشته باشیم و نیتمان را اصلاح کنیم، تا مبدا ریا در کار باشد که منشأ تباهی و نابودی اعمال خواهد بود.

باید با نیت مسیر خویش را مشخص کرده و موضع خود را در مقابل دیگران، معرفی کنیم. محتوای نیت را در الله اکبر مجسم کرده و ایدئولوژی اصیل توحیدی را به گوش جهانیان برسانیم: «خدای من که مکتب اسلام را به من تعلیم داده است، بالاتر و برتر از همه چیز و بالاتر از این است که در وصف بگنجد». روزهایی را که اسلام، برای اعمال خاصی معین فرموده است، مانند ماه رمضان و روزهای دیگر - که مراسم ویژه‌ای برای آنها از طرف اسلام مقدّر شده است - همگی از مصادیق تعظیم شعائر الهی است و باید در آنها شرکت جست. دعاهایی را که در مواقع حساس وارد شده و ذکرهایی که بعد از نمازها و در حرم‌های امامان و دیگر اعضای خانواده‌ی آنها، و در اعمال و مواقع خاص دستور

داده شده است باید با دقت انجام داد، علاوه بر اینها بقیه دستوراتی که از طرف معلمانی غیبی و الهی به ملت اسلامی داده شده است، همگی جزء شعائر اسلامی است و باید در تعظیم آنها کوشید.

از جزئی‌ترین دستورالعمل‌ها گرفته تا کلی‌ترین آنها، از واجب‌ها گرفته تا مستحبات، از مسائل اجتماعی گرفته تا مسائل فردی، شعائر اسلامی شمرده شده و نباید مورد غفلت قرار گیرند. این‌گونه نباشد که مثلاً روزی نمازی خوانده شود و روز دیگر برای اینکه وقت نیست یا اینکه فلان سازمان اجازه نمی‌دهد، یا هنوز از نظر علمی خواندن نماز اثبات نشده است و... از انجام آن سر باز زنند و نسبت به آن بی‌اعتنا باشند. اگر این‌طور باشد، دلیل بر این است که ایشان خودسازی نکرده و در حقیقت از خودِ طبیعی، اسلامی و توحیدی بیگانه شده و در طریق انحراف قرار گرفته‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» [حج - ۳۲]

آری، کسانی که شعائر خدا را بزرگ می‌شمارند، کارشان نشان پرهیزگاری دلهایشان باشد.

به طور کلی، هر عملی که باعث شود یاد خدا و دین الهی تجلی بیشتری پیدا کرده و زنده شود و شرک، غیر خدا و انحرافات بمیرد یا ضعیف شود، از مصادیق تعظیم شعائر الهی محسوب می‌شود و در مسئله خودسازی (البته در حد قدرت و توانایی) ضرورت دارد و باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد.

۸- رازداری

یکی از اصیل‌ترین و عالی‌ترین اوصاف انسان، رازداری و حفظ اسرار و رازهاست. افشای راز و علنی کردن اسرار، از پلیدترین صفات انسان است و چون افشای راز و اسرار یا حفظ آنها، غالباً به وسیله‌ی زبان انجام می‌شود، به نحو اجمالی درباره‌ی اهمیت زبان، حفظ آن و آفات و لغزش‌هایش، توضیح داده می‌شود:

اهمیت زبان

زبان یکی از بزرگ‌ترین ابزار و امکانات الهی است که خداوند در اختیار بشر قرار داده تا به وسیله‌ی آن اندیشه‌ها و خواسته‌ها و نظریه‌های خویش را در اختیار دیگران قرار دهد، با آن حماسه‌ها بسازد، خیلی ساده با دیگران رابطه برقرار کند و مشکل‌ترین مسائل ریاضی، فلسفی، عرفانی و عملی را، به ساده‌ترین وجه تشریح کند.

زبان است که عامل پیوند گذشته‌ها به آینده و وسیله‌ی انتقال فرهنگ از گذشته به آینده است و مسائل و مفاهیم بسیار بالا که از طریق حواس و ابزار دیگر قابل درک نیست و عامه‌ی مردم از درک آن عاجزند، با زبان می‌تواند تشریح شود. با زبان، از اندیشه‌ها و فکرهای همدیگر اطلاع پیدا کرده و تبادل افکار حاصل می‌شود. اگر زبان نبود و به منطق قرآن، اگر انسان قدرت بیان نداشت، چه مشکلاتی در مقابلش پدید می‌آمد، خدا می‌داند.

رشد فرهنگ‌ها، انقلاب‌ها، ایجاد شور و عشق، پیدایش حالت از جان‌گذستگی در افراد و انتقال تمدن‌ها و آثار گذشتگان به آیندگان، نوعاً و اکثراً به وسیله زبان حاصل می‌شود. پس با توجه به اینکه زبان از ابزارهای علمی، انسانی و حیاتی است، باید برایش حد و مرز قائل شد تا از آن حیطة، تعدی و تجاوز نکند.

حفظ زبان

از دیدگاه اسلام و رهبران مذهبی، حفظ زبان، کم‌حرفی و «صمت» امری لازم است و پر حرفی شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته است. ما در این زمینه فقط به نقل روایات اکتفا می‌کنیم.

۱. قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «من صَمِتَ نَجَا» [اخلاق شبر، ص ۱۲۹

— ۱۳۰]

پیامبر بزرگ (ص) فرمودند: هر کس زبانش را کنترل کند و کم حرف بزند، از لغزش‌ها رهایی پیدا می‌کند.

۲. و قال «من الصمت حکمه، و قليل فاعله» [اخلاق شبر، ص ۱۲۹ - ۱۳۰] رسول گرامی (ص) فرمود: حفظ زبان، دليل بودن بيش و حکمت است، البته عاملش خیلی کم است.
۳. و قال (ص) «من و قى بشر قبقبه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى' و القبقب البطن و الذذبذب الفرج و اللقلق اللسان» [اخلاق شبر، ص ۱۲۹ - ۱۳۰] پیامبر بزرگ اسلام (ص) چنین فرمودند: هر کس که جلوی شکم و غریزه جنسی و زبان را بگیرد، از شر آنها مصون و محفوظ مانده است.
۴. و قال (ص) «من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليقل خيراً او صمت» [اخلاق شبر، ص ۱۲۹ - ۱۳۰] رسول بزرگوار اسلام (ص) فرمودند: هر کسی که ایمان به خداوند دارد و آخرت و روز رستاخیز را باور کرده است، یا باید حرف خیر و خدایی بزند یا سکوت کند.
۵. «وسئل السجاد (ع) عن الكلام و السكوت أيهما افضل. فقال (ع) لكل واحد منهما آفات فاذا سلما من الآفات فالكلام افضل من السكوت» [اخلاق شبر، ص ۱۲۹ - ۱۳۰] از امام چهارم (ع) پرسیدند: سکوت بهتر است یا حرف زدن؟ امام فرمودند: هر کدام از اینها آفات و لغزش‌هایی دارند. اگر از لغزش‌ها مصون و محفوظ بمانند، ارزش حرف زدن بیشتر از سکوت کردن است، زیرا انبیا و اوصیا برای سکوت برانگیخته نشده‌اند.
- اینها آمده‌اند حرف بزنند، فریاد بکشند و اعلام خطر کنند. بهشت که جایگاه مقربان است، ولایت الهی که عالی‌ترین مرحله‌ی تکاملی انسان است و امکان رهایی از عذاب آتش خداوندی، هیچ‌کدام با سکوت به دست نمی‌آیند، و حصول همگی آنها، با حرف زدن، سکوت را شکستن و سدها را از میان برداشتن میسر است. حرف زدن، اگر با ملاک‌هایی همراه باشد، در مسیر الهی قرار گیرد، کاملاً کنترل شود و در صراط خدا، این طرف و آن طرف، به گردش درآید، بیشتر از

سکوت دارای ارزش است. اما در عین حال که در بعضی مواقع حرف زدن بیش از سکوت دارای ارزش است، رازداری و نگهداری اسرار، همیشه لازم و ضروری است و یکی از ارکان خودسازی محسوب می‌شود، به‌ویژه رازی که جنبه‌ی حیاتی، اجتماعی و ایدئولوژیکی دارد و با آبرو و حیثیت افراد ارتباط دارد، باید کاملاً در پس پرده نگهداری شود و افشای آن، یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌ها و آفت‌ها محسوب می‌شود.

آفات زبان

۱. اولین آفت زبان و لغزش آن، که از تمامی آفات معمولی‌تر است، آن است که شخص حرفه‌ای بزند که فاقد مصلحت دنیوی و اخروی باشد، هر چند مفسده‌ای در پی نداشته باشد. در لسان اسلامی، این‌گونه اعمال «مباح» نامیده می‌شوند. انسان مسئول که مراقب خویش و همه امکانات است، این نوع تکلم را هم جایز نمی‌داند. او روی سخنان خودش حساب باز می‌کند و همیشه حرف‌های مفید و نافع می‌زند، نه سخنان بی‌فایده و غیر مفید. علاج این نوع آفت زبان، احساس تعهد، یادآوری مرگ، ملاقات خدا و متذکر شدن مؤاخذه‌ی خداوندی است.
۲. در باطل غوطه‌ور شدن و در حرام حرف زدن، دومین آفت زبان است؛ از قبیل نقل اوصاف جنسی زنان، مجالس میگساری، تعریف و تمجید از فساد سرمایه‌داران و متنعم بودن آنها را ستودن و ایجاد ولع کردن نسبت به آنها در دیگران، و مدح و ثنا گفتن در برابر کبر و جنایت‌های سلاطین و صاحبان قدرت، نه یاد کردن از آنها به عنوان انتقاد و آگاه ساختن خلق‌الله.
۳. جدل و لجاجت در بحث و گفتگو؛ برای مخالفت با حرف دیگری، ولو اینکه حق باشد.

«و قال (ص) لایستکمل عبدٌ حقیقهُ الايمان حتی یدع المرء و الجدل و ان کان حقاً» [اخلاق شبر، ص ۱۳۰]

پیامبر اسلام فرمودند: هیچ بنده‌ای حقیقت ایمانش تکمیل نمی‌شود مگر اینکه فضل‌فروشی و طعنه زدن به سخنان دیگران و جدال را ترک کند، گرچه حق با او باشد.

۴. خصومت در گفتار نشان دادن؛ برای اینکه مال یا حقی به زور تصاحب شود.

«قال رسول الله (ص) ان أبغض الرجال الى الله الالذ الخصم»
[اخلاق شبر، ص ۱۳۱ - ۱۳۵]

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: بدترین مردان در پیشگاه خداوند عالم، افراد لجوج و بهانه‌گیر هستند، برای اینکه مالی را از راه باطل به دست آورند یا حقی را ابطال کنند.

۵. فحاشی و بدزبانی کردن.

«و قال (ص) الجنه حرام على كل فاحش أن یدخلها» [اخلاق شبر، ص ۱۳۱ - ۱۳۵]

بهشت حرام است به هر کسی که بد زبان، هتاک و فحاش باشد.

۶. لعن فرستادن.

رسول گرامی (ص) می‌فرماید: مؤمن لعن نمی‌فرستد، مگر به کسانی که خداوند به آنها لعن فرستاده است. مانند ظالمان، کافران و افرادی که در دین بدعت ایجاد می‌کنند و دروغ‌گویان، طاغوت‌ها و مظاهرشان. ۷. مراء و جدال کردن و همچنین افراط در مزاح و شوخی کردن و استمرار در آن.

«قال (ص) لا تمار احداً و لا تمازح»

با کسی مراء و جدال، شوخی و مزاح نکنید.

و چون فعل مضارع است، دلالت بر این دارد که در این کار افراط نکنید و در آن استمرار نداشته باشید.
در حدیث دیگر، پیامبر اسلام (ص) فرموده است:

«انی لأمزح و لأقول الأحقاً»

من هم مزاح می‌کنم ولیکن چیزی جز سخن حق به زبان جاری نمی‌کنم؛ یعنی مزاح در صورتی که افراط نباشد و موجب معصیت خدا نشود، مانعی ندارد.

۸. استهزاء و مسخره گرفتن.

استهزاء و مسخره گرفتن دیگران، گاه با نقل قول همراه است و گاه با ایما و اشاره، و حقیقت آن کوچک کردن و هتک حرمت دیگران است.
پیامبر اسلام (ص) فرموده‌اند: آنهایی که مردم را استهزاء می‌کنند، در روز قیامت در آن هنگام که در آتش جهنم می‌سوزند، دری از بهشت به رویشان باز می‌شود و بهشتیان به آنها خطاب می‌کنند: بیاید! بیاید! با آن وضع رقت بار و غم‌انگیز می‌آیند و همین که مقابل در رسیدند، در را به روی آنها می‌بندند و دوباره در دیگری باز می‌شود و به همین صورت، مورد اهانت و مسخره قرار می‌گیرند.
۹. راز کسی را افشا کردن؛ که به طور کامل قبلاً توضیح داده شد.
۱۰. وعده‌ی دروغ دادن.

«قال (ص) ثلاث من كن فيهِ فهو منافق و ان صام و صلى اذا حدث كذب و اذا وعد أخلف و اذا ائتمن خان» [اخلاق شبّر، ص ۱۳۱ - ۱۳۵]

پیامبر اسلام فرمودند: ۳ چیز در هر کس باشد، علامت نفاق اوست، ولو اینکه همیشه روزه‌دار و دائم‌الصلوه باشد. در موقع سخن، دروغ گفتن؛ به

وقت وعده، خلف وعده کردن؛ و به جای امانتداری - هنگامی که چیزی را به امانت نزد او می‌سپارند - خیانت در امانت کردن.

۱۱. دروغ گفتن؛ که بسیار روشن است و نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

۱۲. اشعار و ترانه‌های باطل خواندن.

۱۳. غیبت کسی را کردن.

۱۴. دیگر آفت و مفسده‌ی زبان، نامی و سخن‌چینی است؛ که یعنی سخن شخصی را به دیگری منتقل کردن و عامل تیرگی روابط و نفاق شدن. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» [همزه - ۱]

وای بر هر غیبت‌کننده‌ی عیبجویی.

رسول گرامی اسلام در این باره می‌فرماید:

«لا يدخل الجنة نمام» [اخلاق شبر، ص ۱۴۰]

بر بهشت وارد نمی‌شوند کسانی که میان مردم، سخن‌چینی کنند.

البته پوشیده نیست که حقیقت‌نامی و سخن‌چینی، هتک حرمت و افشای راز است، حال با زبان باشد یا به رمز و نوشته و اشاره. اما به دلیل اینکه این امر بیشتر به وسیله زبان واقع می‌شود، در اینجا جزو آفات زبان لحاظ شد.

۱۵. یکی از مهم‌ترین آفات زبان، دو نوع و دوجور حرف زدن است.

«ذواللسانین» صاحب دو زبان، با هر کسی طوری حرف می‌زند که مطابق تمایلات او باشد و در مقابل طرف دیگر، کاملاً متضاد و مخالف با سخن اولی سخن می‌گوید، چون با شخص اول تضاد و عناد و اختلاف دارد.

رسول گرامی (ص) می‌فرماید:

«يحيئى يوم القيمه ذوالوجهين دالعا لسانه فى قفاه و اخر من قدامه يلهبان ناراً حتى يلهباخذة ثم يقال هذا الذى كان فى الدنيا ذالوجهين و ذالسانين يعرف بذلك يوم القيمه» [اخلاق شبر، ص ۱۴۱]

روز رستاخیز دو رو را می‌آورند در حالی که دو زبان دارد، یکی جلو و دیگری در پشت و از دو شعله‌ی آتش مشتعل و تا صورتش رسیده و می‌سوزاند. در آنجا اعلام می‌شود که او همان است که در دنیا دارای دو لسان و زبان بود، با هر کسی موافق میل وی، حرف می‌زد و امروز با این حالت شناخته می‌شود.

۱۶. از دیگر آفاتی که به وسیله‌ی زبان واقع می‌شود و انسان را مبتلا می‌سازد، مداحی، تملق و چاپلوسی است.

اگر شخصی، دیگری را مدح کند و ستایش بنماید و در این کار زیاده‌روی کند، منجر به کذب و دروغ خواهد شد و اگر افراط نکند، ولی آن گونه که مدح می‌کند و اظهار علاقه می‌نماید، باطناً چنین نباشد، ریا و نفاق است. اگر دیگری را طوری ستایش کند که راه اثبات نداشته باشد، یا فاسق را مدح کند - که خداوند از مدح فاسق به غضب می‌آید - در آنکه ستایش می‌شود، در سایه مدح طرف مقابل، کبر و اعجاب به وجود می‌آید. این امر سبب خوشنودی شخص تعریف‌شونده از خویش و در نتیجه منشأ کوتاهی در عمل و کارش می‌شود. بنابراین در هر حالی، مدح و ستایش کسی را گفتن، خالی از آفات و لغزش‌ها نیست. البته اگر غیر از حق چیزی گفته نشود و اغراق و مبالغه‌ای در کار نباشد، بدون مانع است.

رسول گرامی (ص) می‌فرماید:

«احتوا التراب فى وجوه المداحين» [اخلاق شبر، ص ۱۴۳]

کسانی که از این و آن مداحی کرده و ستایشگرند، صورتشان را به خاک بمالانید.

از این رو، با توجه به این لغزش‌ها و آفات، انسان مسئول و متعهد باید زبان خویش را نگاه داشته و سخنی همراه با تقوی بگوید و رازدار باشد. در اینجا، فقط به آفات زبان اشاره شد و از آفات گوش و چشم و بقیه اعضاء و جوارح، و مخصوصاً از آفات دل و قلب انسان که خیلی خطرناک‌تر و از مهلکات است، سخنی به میان نیامد. برای اینکه اگر به همه‌ی آنها اشاره می‌شد، بحث خیلی طولانی شده و از حوصله‌ی این مختصر بیرون می‌رفت. بنابراین در اینجا به مطلب دیگری که ضرورت بیان آن واضح و روشن است و آن، راه علاج این نوع آفات است - که کار فوق‌العاده سنگین و مشکلی هم هست - اشاره می‌کنیم. در علاج این نوع آفت‌ها، باید به این نکته توجه داشت که این آفات کلاً نوعی علاج علمی و عملی مشترک دارند و هر کدام از آنها، یک نوع علاج مخصوص نیز دارند. در اینجا به آن راه علاج عام و مشترک اشاره می‌کنیم؛ چه علمی باشد، چه عملی.

اما علاج علمی آن آفات، این است که اولاً باید توجه داشت این آفات بر خلاف مصالح انسانی بوده و قبیح‌اند. ثانیاً خداوند متعال او را مشاهده می‌کند و می‌بیند. ثالثاً ضعف و ناتوانی خود و عظمت مولا را در نظر آورد و درک کند که آن عواملی که او، آنها را دارای ارزش می‌داند و عامل منیت و کبر او شده‌اند و در نتیجه‌ی آنها به آفت‌های دیگر هم دست یازیده است، خطا بوده و در مقابل خدای بی‌کران، هیچ و زائل‌شدنی است. رابعاً بدانند کلیه اینها موقت است و آنچه دائمی و ابدی است و فنا و زوال نمی‌پذیرد، ذات باری تعالی است و برای انسان شایسته نیست که به خاطر امور عارضی و زائل‌شدنی‌ها، این‌گونه به خود ببالد و از آینده و آفت بودنش، غفلت کند.

و اما علاج عملی، این است که در مقام عمل، ملاحظه کند و بررسی نماید و در هر شبانه‌روز از خودش حساب بکشد، ارزیابی به عمل آورد و آثار بد اجتماعی

آنها را در نظر گیرد و تدریجاً آنها را ترک کند. نتیجه‌ی ترک و مقاومت در مقابل آنها را بررسی کند که چقدر پیشرفت داشته است و برای اینکه منیت و تکبر را از بین ببرد، در مقام عمل تواضع و فروتنی پیشه کند و با سجده‌های طولانی و یاد آوردن گذشته، حال و آینده‌ی خویش - که از نطفه‌ی گندیده بوده، الان عاجزتر و ضعیف‌تر از همه‌ی موجودات است و آینده‌اش به صورت میته در خواهد آمد و در زیر خاک دفن خواهد شد - نخوت و تکبر را از بین برد تا از این آفت‌های مهلک انسانی، رهایی یابد. در آفات دیگر هم متناسب هر آفتی، علاج مرتبط با آن را انتخاب کرده و برگزیند: «اعاذنا الله من جميع الافات»

۹- تن به مشکلات دادن و صبر در مقابل آنها

از ویژگی‌های مهم انسان، خو گرفتن، انس و عادت‌پذیری است. اگر انسان زندگی راحتی داشته باشد، به آن عادت می‌کند و اگر زندگی‌اش خشن باشد، به آن نیز خو می‌گیرد. اگر آسایش طلب و خوش گذران باشد، به هیچ‌وجه نمی‌تواند در مقابل کوچک‌ترین مشکلی از خود ثبات نشان دهد و مقاومت کند، اما اگر به مشکلات عادت پیدا کند و در مقابل کارهای سنگین، از خود واکنش تندی نشان ندهد و اظهار ضعف و ناتوانی نکند، تدریجاً همین مشکلات برای او حالت عادی پیدا کرده و سبک و ساده جلوه می‌کند. بنابراین اگر انسان بخواهد مقاوم باشد و در مقابل حوادث، از خود ثبات نشان دهد و اظهار ضعف و زبونی نکند، باید تن به مشکلات و سختی‌ها داده و در برابر آنها صبر پیشه کند.

هر اندازه مشکلات زیادتری ببیند، همان اندازه پخته‌تر، کامل‌تر و در مقابل پیشامدها، پابرجاتر خواهد بود. روی این اصل، برای اینکه اسیر مشکل لاینحل نشود، بایستی به گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها عادت پیدا کند و برای اینکه بتواند در مقابل توطئه‌های دشمن، شکست نخورده، خود را نبازد و طاقت بیاورد، باید با مشکلات خو گرفته و با زحمت‌ها و فشارها همراه باشد و در هر حال، از یاد خدا،

ذکر الله و استمداد از خدا غفلت نکرده و همیشه خودش را در آغوش رأفت و رحمانیت الهی بدانند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«المشتاق لا یشتهی طعاما و لا شرا با ولا یاوی عمراناً»

[اسرارالعباده، قاضی سعید قمی، ص ۲۴۶]

کسی که می‌خواهد خودسازی کند و بر این کار مقدس هم‌اشتیاق کامل دارد، نه به فکر طعام می‌افتد، نه به فکر مشروب، و در هیچ آبادی آرام نمی‌گیرد.

از آن رو که مطلوبی را دنبال می‌کند، نسبت به آن شوق و علاقه دارد و در راه رسیدن به آن به هر مشکلی تن در خواهد داد.
باز امام صادق (ع) چنین فرمودند:

«فی بیان أن السلامة العزلة و الصمت قال: فان لم یجد السبیل

فالانقلاب، من بلد الی بلد و طرح النفس فی بوادی التلّف

بصرصاف و قلب خاشع و بدن صابر» [اسرارالعباده، قاضی سعید

قمی، ص ۲۴۶]

امام ششم در توضیح این مطلب که در روایات اسلامی آمده و سلامتی از لغزش‌ها را در سایه عزلت و صمت می‌داند، چنین می‌فرماید:
انسان باید در فکر خویش باشد، خودش را سالم نگاه دارد، از خود بیگانه نشده، غرق پوچ‌گرایی نشود و بالاخره باید همیشه در فکر مکتبش باشد. اگر در جایی این امکان برایش حاصل نشد، به جای دیگر هجرت کند و خودش را در معرض خطرات قرار بدهد و با درون پاک، دل لرزان و خاشع و با تن به مشکلات دادن، در خودسازی بکوشد.

به عنوان نمونه، از رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی (ره)، در اینجا جمله‌ای می‌آوریم، تا با فرمایش ایشان، این مسئله عینیت یابد.

موقعی که حکومت ارتجاعی و امپریالیستی رژیم منحط بعثی عراق، جلوی فعالیت آزادیخواهان‌های امام را می‌گیرد، ناگزیر به سمت کویت هجرت می‌کنند و حکومت کویت هم ممانعت می‌کند. آیت‌الله خمینی، چاره‌ای جز هجرت به یک کشور غیر اسلامی نمی‌داند، به پاریس عزیمت می‌کنند و در این ضمن پیام تاریخی خویش را می‌فرستند:

من از این فرودگاه به آن فرودگاه می‌روم، اما حرفم را می‌زنم و مکان معین برای من مطرح نیست. آنچه مطرح است عمل به وظایف اسلامی، الهی و وجدانی است.

۱۰- تصمیم‌گیری

یکی دیگر از جهات مثبت انسان، که عامل سازندگی بوده و پیش‌برنده است، این است که او دارای اراده‌ی قوی و شکست‌ناپذیر است و باید برای هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، بتواند خوب تصمیم بگیرد و روی تصمیمی که می‌گیرد، خوب ایستادگی کند و ضعف از خودش نشان ندهد. لذا قرآن کریم روی این معنی خیلی تکیه فرموده است:

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾
[آل عمران - ۱۵۹]

و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

قرآن کریم برای انسان‌هایی که اراده‌ی قوی دارند و خوب می‌توانند تصمیم بگیرند، نشانه‌هایی بیان می‌کند:

« وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » [لقمان - ۱۷]

و بر هر چه بر تو رسد صبر کن که این از کارهایی است که
نباید سهلش انگاشت.

«وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ اتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»

[آل عمران - ۱۸۶]

اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید، نشان قدرت اراده‌ی
شماست.

افرادی که در مقابل مشکلات سخت و کمر شکن، به تنهایی ایستادگی کرده
و بر همه‌ی آنها فاتق آمده‌اند، کوچک‌ترین سستی‌ای در اراده‌ی آنها راه پیدا
نمی‌کند و باعث تغییر مسیر آنها نمی‌شود، بلکه روز به روز روی حرف‌هایی که
قبلاً زده‌اند، بیشتر ایستادگی می‌کنند و حاضر به هیچ‌گونه مصالحه، مدافعه،
تجدیدنظر و اندکی کوتاه آمدن در برابر مطامع دیگران نمی‌شوند. قرآن آنها را
صاحبان اراده‌ی قوی «اولوالعزم من الرسل» از انبیا نامگذاری کرده است.

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [احقاف - ۳۵]

پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اولوالعزم پایداری کرده
بودند.

ما به عنوان نمونه، به چند مورد از حالات انبیا، اولیا و رهبران اسلامی اشاره
می‌کنیم تا مطلب خوب روشن شود.

یک مورد از حالات پیامبر بزرگ اسلام (ص)، مورد دیگر از حالات امام علی
(ع) و مورد سوم از حالات بنیانگذار کبیر انقلاب، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام
خمینی (ره) را در اینجا می‌آوریم.

نمونه‌ی اول: پیامبر بزرگ اسلام، نهضت اسلامی خویش را شروع کرده و مردم مستضعف را کم‌کم از زیر سلطه‌ی قدرت‌های موجود در آن منطقه بیرون می‌آورد. قدرت‌ها، سرمایه‌داران، مالکان و برده‌داران، احساس خطر می‌کنند، به نقشه‌های شیطانی می‌اندیشند و در صدد اجرای نقشه‌هایشان بر می‌آیند. پیامبر را تبعید می‌کنند، آرام نمی‌گیرند؛ چون صدای توحید و حرکت از تبعیدگاه بلند می‌شود، کتک می‌زنند و شکنجه می‌دهند، باز هم آرام نمی‌گیرند - برای اینکه شکنجه‌ها نه تنها جلوی حرکت الهی را نمی‌گیرد، بلکه بیشتر چهره‌ی کریه و ضد انسانی آنها را نشان داده و مردم را علیه خودشان می‌شوراند - آخر الامر تصمیم می‌گیرند با روشی دیگر نقشه‌ی شوم شیطانی خودشان را پیاده کرده تا بتوانند یک نوع تغییری در مسیر الهی و ارشادی حضرت پیامبر (ص) ایجاد کنند. پیش ابوطالب، عموی بزرگوار پیامبر (ص)، و مدافع سر سخت حریم مکتب حیات‌بخش اسلام می‌روند، با او تماس‌ها برقرار می‌کنند، تهدید و ارباب - همراه با تطمیع - می‌کنند و از ابوطالب می‌خواهند جریان را با پیامبر اسلام در میان گذارد. ابوطالب، مطلب را با پیامبر (ص) در میان می‌گذارد: «ای پیامبر (ص)، این افرادی که می‌بینید تصمیماتی درباره شما گرفته‌اند. از تمامی قبایل گرد هم آمده و به طور جدی و همگانی، می‌خواهند خطری که از ناحیه شما متوجه مطامع آنها شده است، دفع کنند. حاضرند با شما از در مصالحه وارد شده و امتیازاتی هم به شما بدهند. شما اندکی کوتاه بیایید و اگر در برنامه‌ای که آورده‌اید، هیچ‌گونه تجدید نظری نکنید، احتمال دارد خطر جدی‌تر باشد و من هم به تنهایی توانایی مقاومت در مقابل آنها را نداشته باشم.»

پیامبر عظیم‌الشان اسلام به فکر فرو رفت. بعد رو به عموی بزرگوارش کرد و فرمود: «ای عموی بزرگوارم! شما حق بزرگی بر گردن من دارید. شما بودید که در مقابل همه‌ی قدرت‌های ضد انسانی و اسلامی ایستادید، از دعوت من به طور کامل پشتیبانی کردید و خودتان و اولادتان را به خاطر دفاع از من، به مشکلات طاقت‌فرسا انداختید. اما عمو، با کمال صراحت و قاطعیت اعلام می‌کنم روی

تصمیمی که گرفته‌ام، می‌ایستم و کوچک‌ترین سستی و تزلزل از خود نشان نمی‌دهم و نه ترسی از تهدید آنها به خود راه می‌دهم و نه از تطمیع آنها گول می‌خورم. قیام من قیامی است الهی و در راه این قیام، از آخرین امکاناتی هم که دارم، بهره‌برداری خواهم کرد و از هیچ چیزی در راه هدف، مضایقه نخواهم کرد. اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند، از ادامه‌ی دعوت و قیام، بازگشت نخواهم کرد، تا خدای عالم این دین را غالب و آشکار سازد یا اینکه از دنیا بروم. [نهج‌البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱، ص ۳۹۸]

نمونه‌ی دوم (درباره‌ی امام بزرگوار، حضرت علی (ع) است):

در آن بحرانی تاریخی، مسیر حکومت اسلامی وارونه شده و از اسلام، جز اسم و از ایمان، جز ظاهرسازی چیز دیگری باقی نمانده است. افراد نالایق و منحرف، زمام امور را به دست گرفته و بر مقدرات خلق مستضعف تسلط و سیطره پیدا کرده‌اند. اوضاع به تمام معنی مشوب، معیارها دگرگون، اساس مکتب و ایدئولوژی روز به روز مورد خطر از ناحیه‌ی طاغوت‌ها، حکومت‌های جائز، ناکثان، قاسطان و مارقان قرار گرفته است. خون‌های ناحقی ریخته شده و انسان‌های آزاد در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها، به سر می‌برند. اموال مسلمین و بیت‌المال مسلمان‌ها، غارت می‌شود و وحدت و هماهنگی اقشار جامعه به فاصله طبقاتی مزمّن، تبدیل شده است. در چنین وضعی امام راستین، زمام مملکت را به دست گرفته و عهده‌دار زعامت و رهبری ملت ستمدیده می‌شود.

فردی که نمی‌تواند فریاد نکشد و نخروشد و از حقوق مستمندان حمایت نکند، قدرت را در دست گرفته است. اینجاست که باید گفت قدرت و حکومت می‌بالد که رفام آن به دست کسی افتاده است که به بهترین وجه، از آن بهره‌برداری کرده و برای احیای حقوق از بین رفته و نجات ارزش‌های اسلامی و انسان‌های استثمار گشته و احیای آزادی ملت‌های ستمدیده که حقشان ضایع شده است، استفاده خواهد کرد.

حکومت، در بهترین جایگاهش قرار گرفته است، اما موانعی در پیش است که بدون برداشتن آنها، حکومت عدل و فضیلت، امکان‌پذیر نیست. علی (ع) تصمیم گرفته است تمام موانع را از پیش رو بردارد.

معاویه و اشخاصی که چون معاویه هستند، ضرورتاً از حکومت اسلامی باید کنار روند و دست آنها باید از مقدرات امت اسلامی قطع شود. برای اینکه حکومت عدالت و حق، نمی‌تواند با حکومت شیطانی و طاغوتی آشتی داشته باشد. برخی پیشنهاد می‌کنند که علی (ع) با آنها به خشونت رفتار نکند و از در آشتی - ولو به طور موقتی - وارد شود. امام (ع) در پاسخ آنها چنین فرمودند:

«تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِي مَنْ وُئِيَتْ عَلَيْهِ - وَاللَّهِ لَا طُورَ بَهَا مَا سَمِيرٌ و ما أم نجمٌ في السماء نجماً - لو كان أعمالُ لي كَسَوِيَّتِ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ و انما المالُ مالُ الله. على وان اعطاء أعمال في غير حَقِّه؟؟؟ و إسرافٌ - و هو يَرْفَعُ صاحبه في الدنيا - لِيَضَعَهُ في الآخرة - و يكرمه في الناس و يُهينُهُ عندالله - و لم يضع امر» [نهج البلاغه، صبحی صالح، کلام: ۱۲۶، ص: ۱۸۳]

آیا به من پیشنهاد می‌کنید برای اینکه چند روز در حکومت بمانم و برای تحکیم حکومت، از ستم و ظلم استفاده کنم؟ نه، نه، من به هیچوجه حاضر نمی‌شوم اجازه بدهم افراد نالایق تکیه بر حکومت کرده و بر امت محروم مسلمین مسلط بشوند.

نمونه سوم: این مورد روشنگر این معنی است که انسان‌های خودساخته، امامان و رهبران امت‌های اسلامی، هیچ‌گونه تزلزل در اراده‌شان راه نیافته و تمام مشکلات را با اراده‌ی آهنین خودشان، برطرف می‌کنند. نمونه‌ی بارز این انسان‌ها و افراد مصمم در عصر ما، پیشوای بزرگ و رهبر آزادگان و الهام‌بخش مجاهدان راه حق، حضرت آیت‌الله‌العظمی الامام خمینی (ره) بود که در

بحرانی‌ترین اوضاع ایران - که رژیم منحط و فاشیست پهلوی، درصدد تفرقه‌اندازی بود و در مجلس قلابی، گروه موافق و مخالف و جنگ زرگری به پا کرده بود - به صورت دکلمه، از مأموران و وزرا انتقاد کرد. در آن هنگام، هر گروه یا فردی به دنبال ایسمی می‌رفت و چهره‌ی نامقدس شخص شاه را تبرئه می‌کرد و دولت غیر قانونی و غیر اسلامی به اصطلاح «آشتی ملی» روی کار آمده بود. این دولت با روش مزورانه، می‌خواست به تفرقه دامن زده و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد. هزاران نفر را به خاک و خون کشید، هزاران نفر را بی‌خانمان کرد، قتل‌عام‌ها کرد، مقدسات اسلامی را مورد اهانت قرار داد، دروغ‌هایی شایع کرد و بالاخره هر کاری کرد تا شاید امام (ره) از تصمیمی که گرفته بود - محو رژیم شاه و شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی - کوتاه بیاید. اما حضرت امام (ره) کوچک‌ترین تزلزل در اراده‌شان راه ندادند و روی تصمیم و عزمی که داشتند، ایستادند. این عبارت که از کلمات و فرمایشات امام (ره) است، روشنگر قوت اراده و مصمم بودن ایشان است:

«گاهی از من تقاضا می‌کنند به نحوی با جنایتکاران مدارا کنم، ولی من پدری هستم که در ماتم مرگ فرزندان خود نشسته است؛ آنهایی که در ایران کشته شده‌اند، فرزندان من بودند. آیا پدری با قاتل فرزندانش مدارا و مصالحه می‌کند؟ آیا من می‌توانم قاتل فرزندان خود را در کاخ‌های ایران ببینم و آرام بمانم؟ برای تداوم نهضت اسلامی هزاران جوان جان داده‌اند و حال، تنی چند می‌گویند که بر خلاف آنچه به ملت خود گفته‌ام، حرفی بزنم. مصالحه‌ی پدری که فرزندانش را کشته‌اند و خانواده‌ی بزرگش - ایران - را در شرایط اختناق قرار داده‌اند، غیر ممکن است.»

و این جمله را چندین بار فرمودند: فردی که جامه‌ی روحانیت در تن دارد، نمی‌تواند با هیئت حاکمه‌ای که دستور قتل عام مسلمانان را صادر کرده، از در سازش در آید، مگر اینکه به اسلام خیانت کند.

۱۱- آمادگی و تهیو برای مرگ و ملاقات با خدا

مرگ در فرهنگ اسلامی یکی از چیزهایی است که اهمیت فوق‌العاده‌ای به آن داده شده است. این اهمیت و عنایت خاص، معلول طرز تفکر و جهان‌بینی خاصی است که اسلام درباره هستی، جهان و انسان، از جمله درباره‌ی مسئله‌ی مرگ دارد.

اسلام، مرگ را فانی‌گشتن و نیست‌شدن، معنی نمی‌کند و با از دنیا رفتن، طومار زندگی انسان را خاتمه‌پذیر نمی‌داند، بلکه مرگ از دیدگاه اسلامی، نوعی مسافرت و کوچ کردن از جایی به جای دیگر و منتقل شدن از جهان محدود به عالم وسیع‌تر است:

«وَ اعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقاً ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةً شَدِيدَةً وَ أَنَّ مَهْيَطَكَ بِهَذَا مَحَالَةً إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَ وَطِئَ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ» [نهج‌البلاغه، صبحی صالح، نامه ۳۱، ص ۳۹۸]

این را بدانید در جلوی شما راهی بس طولانی، پر مشقت و طاقت‌فرساست. و در این سفر پر مشقت و طاقت‌فرسا، مشکلات و عقوباتی است. هر قدر انسان سبک‌بارتر باشد، راحت‌تر است و هر قدر دیرتر و کندتر به حرکت خویش ادامه دهد، کوبنده‌تر و ناراحت‌کننده‌تر است. بالاخره، آخرین جایگاه شما یا بهشت است یا آتش سوزناک خداوندی.

پس ای انسان مسئول و متعهد! به خودت بازگشت کن، از خویش بیگانه نباش و قبل از اینکه به منزلگاه بعدی منتقل شوی، با اعمال صالحه و کارهای نیکو، شرایط انطباق با محیط بعدی را فراهم ساز و برای مرگ و در حقیقت ملاقات با الله مهیا باش؛ زیرا پس از مرگ و انتقال از عالم دنیا، اختیار و انتخاب

مطرح نیست و زمینه‌ای در آن عالم برای به دست آوردن رضای الهی امکان ندارد و راه بازگشت به این جهان هم بسته است.

بنابراین تنها راه جلب رضای الهی که بهترین و عالی‌ترین کمال انسانی است، بازگشت به خویش، خودسازی و بهره‌برداری متعهدانه از امکانات در این جهان است. وقتی انسان به خویش بازگشت و از امکانات موجود بهره‌برداری مثبت داشت و در مقابل الله احساس مسئولیت کرد، هیچ‌گونه باکی از مرگ ندارد و به تمام معنا، از مرگ استقبال می‌کند.

نوع افرادی که از مرگ می‌هراسند، به خاطر این است که از نظر فکر و عمل تا حدی خودساخته نیستند، نه تنها به یاد خدا نیستند و غافل هستند، بلکه به غیر خدا نیز دلبستگی پیدا کرده و نمی‌توانند از آنها دل بکنند و از تن خویش، در کوی محبوب و خدا بگذرند. لذا هر وقت مرگ برای آنها مطرح می‌شود، جدا شدن از عزیزان، معشوقان و مفارقت از بهترین و عزیزترین یاران و دوستان، به حساب می‌آید و حاضر نمی‌شوند از عزیزانشان جدا شوند.

و اما کسانی که خودساخته‌اند و عشق وصال الهی در سر می‌پروراند، خودشان را در این جهان، در میان یاران و قریبا، غریب و تنها می‌بینند و همیشه به فکر پرواز به عالم دیگرند و از نظر اعمال، هیچ‌گونه نقطه‌ضعفی ندارند، خودشان را در آغوش مرگ و در بستر مرگ مشاهده کرده و لحظه‌ای از یاد آن غافل نمی‌شوند. هیچ‌وقت، مرگ برای آنها حالت غیر منتظره ندارد، پس هیچ‌وقت گناه نمی‌کنند.

علی (ع) در خطبه متقین چنین می‌فرماید:

«وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمُ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي

أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»

[نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۹۳، ص ۳۰۳]

اگر مرگ، در اختیار آنها بود و می‌توانستند علاقه‌ی خود را از بدن قطع کنند، لحظه‌ای جان آنها در بدنشان قرار نمی‌گرفت. جان‌هایشان، به عالم دیگر منتقل می‌شد - برای اشتیاق به ثواب‌های الهی و مبادا اینکه بمانند و گناه کنند و به عقاب خداوندی گرفتار شوند.

آری، از نظر مکتب اسلام، هر که از مرگ می‌ترسد، در حقیقت از واکنش اعمال بد خویش هراسان است. و هر که از نظر اعمال، آلودگی ندارد و خوب به مسئولیت الهی خویش آگاه است، از مرگ نمی‌هراسد، بلکه از مرگ با آغوش باز استقبال می‌کند.

رسول گرامی (ص) در مقابل فرشته‌ی مرگ که سؤال می‌کند: آیا می‌خواهید در دنیا بمانید یا اینکه شربت مرگ بنوشید و به جوار خداوندی بروید، چنین می‌فرماید:

«من جوار خداوند را بر ماندن در دنیا ترجیح می‌دهم.»

امام اول، حضرت علی (ع)، نیز در این باره چنین می‌فرماید:

«علی با مرگ آن قدر مأنوس است که طفلی با پستان مادرش.»

امام حسین (ع)، رهبر آزادگان، چنین می‌فرماید:

«اگر دین جدم پایدار و باقی نمی‌ماند مگر با کشته شدن من، پس ای شمشیرها مرا دریابید.» و فرمودند: مرگ در راه خدا بهتر از زندگی در ظل حکومت جابرانه اموی‌هاست که عار آن سخت‌تر از مرگ آدمی است، کما اینکه عار آن، بهتر از ورود در آتش غضب الهی است.

حضرت امام خمینی (ره) نیز چنین می‌فرماید:

«من به احدی‌الحسنیین نائل خواهم شد. یا مرگ و جوار رحمت حق، یا قطع دست اجانب از حریم اسلام و مسلمین.»

قرآن کریم هم چنین می‌فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [جمعه - ۶]

بگو: ای قوم یهود، هر گاه می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید
نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید.

قرآن کریم، یکی از خصوصیات و علائم اولیای خداوند را آرزوی مرگ داشتن، معرفی کرده است. البته مرگ در اسلام، مانند خود انسان دو بُعدی و دو وجهی است. مرگ سعادت‌مندانه و لذت‌بخش و مرگ اشقیا و دردآور. مرگ در راه حق و مرگ در راه باطل، مرگ در راه الله و مرگ در راه طاغوت، مرگ آگاهانه و مرگ ناآگاهانه. اگر مرگ رنگ خدایی و توحیدی به خود گیرد و در مسیر توحید واقع شود، کاملاً خوشایند بوده و باید مورد استقبال قرار گیرد ولی اگر در راه شیطان و طاغوت واقع شود، هیچ‌گونه خیری نداشته و باید انسان از چنین مرگی بپرهیزد. از نظر مکتب اسلام، مرگ در راه حق و شهادت در راه الله، بزرگ‌ترین عبادت بوده؛ ایده‌آل، شیرین و آخرین آرزوی انسانی است. اما مرگ در راه باطل، مبعوض و منفورترین چیزهاست.

شخص مسلمان باید در فکر اولی باشد و ابزار، اسباب و شرایط مرگ و شهادت در آن راه را فراهم سازد و از دومی بگریزد و شرایط و ابزار فرار و اجتناب از چنین مرگی را که بی‌نهایت بدبختی و هلاکت محسوب می‌شود، آماده کند. جوان خودساخته و تربیت‌شده‌ی مکتب اسلام و علی (ع)، و یکی از شهدای بزرگ کربلا، علی‌بن‌الحسین (ع)، در مقابل پدر بزرگوارش، حسین بن علی (ع)، که فرمودند: «من در عالم معنا، شنیدم هاتقی چنین می‌گوید: این قافله می‌روند، ولی مرگ هم دنبال اینها می‌رود.» این چنین می‌پرسد: «آیا ما بر حق نیستیم و آیا مرگ ما در راه الله نیست؟» پدر

بزرگوارش فرمودند: «چرا ما بر حقیق و راه ما، همان راه الله است.» علی اکبر (ع) گفتند: «اذا لا نیالی بالموت»

پس در این صورت ما هیچگونه باک و هراسی از مرگ نداریم. چه باکی از مرگ و چه هراسی از آن داشته باشد. مگر نه این است که هدفش حق است و برای حق قیام کرده است. وقتی می‌داند به آن هدف نمی‌رسد مگر با کشته شدن و فداکاری کردن، در این صورت تن به مرگ می‌دهد، کشته می‌شود و فداکاری می‌کند تا به آن هدف مقدسی که دارد، نائل آید.

درجات و اقسام کسانی که در ذکر و یاد مرگ هستند:

در علم اخلاق گفته شده، افرادی که به یاد مرگ می‌افتند، همگی شان دارای انگیزه‌ی یکسان نیستند و در مرتبه‌ای برابر هم قرار ندارند، بلکه دارای درجات مختلف و انگیزه‌های گوناگون هستند. این افراد روی هم‌رفته به ۴ دسته تقسیم می‌شوند:

۱- غافلان:

افرادی هستند آلوده، غرق در شهوات و لذات دنیوی و حیوانی، غافل از همه‌گونه مسئولیت، عاری از هر گونه توجه و هوشیاری، و به طور غالب، غافل از مرگ و حیات پس از مرگ. ایشان گاهی و به طور اتفاقی به یاد مرگ می‌افتند. حادثه‌ای رخ می‌دهد و مثلاً یکی از دوستانشان از دنیا می‌رود و به صورت زودگذر به یاد مرگ افتاده و بر دنیای خویش، تأسف خورده و بی‌وفایی دنیا را مذمت می‌کنند. ولی در اثر آلودگی‌ها و غرق شدنشان در شهوات، فوراً یاد مرگ از ذهنشان رفته و باز فراموشش می‌کنند. قرآن کریم درباره‌ی این دسته، چنین می‌فرماید:

«أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» [نساء

– ۷۸]

هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی‌یابد.

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» [جمعه - ۸]

بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را در خواهد یافت.

۲- گروه تائبان:

دسته دوم، کسانی هستند که به یاد مرگ هستند، در دل آنها خوف و خشیت از خدا پیدا شده و در سایه‌ی آن تمام شرایط توبه را بجا آورند. این دسته، گاهی عشق به مرگ ندارند و به آن علاقه نشان نمی‌دهند؛ نه به خاطر اینکه از مرگ فرار می‌کنند، بلکه به خاطر اینکه آمادگی بیشتری پیدا کنند و به اصلاح کردن درون بپردازند اینها، از آن دسته افرادی نیستند که وصفشان در حدیث نبوی زیر آمده است:

«من کره لقاء الله، کره الله لقاءه» [بحارالانوار، ج: ۶، ص: ۱۳۳، ح:

۳۲، طبع آخوندی]

کسی که از ملاقات خدا کراهت داشته باشد، خداوند هم از ملاقات با او کراهت خواهد داشت.

بلکه از کسانی هستند که از رسول خدا (ص) درباره‌شان چنین نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاهُ» [بحارالانوار، ج: ۶، ص: ۱۳۳، ح: ۳۲، طبع آخوندی]

بلکه اینها به خاطر اینکه می‌خواهند با محبوب صالح آن‌گونه که آن محبوب رضایت داشته باشد و خوشنود شود، ملاقات داشته باشند. از خدا می‌خواهند قبل از آمدن مرگ، توفیق بیشتر و صلاحیت کافی به دست آورند و مناسب شأن محبوب و مولی باشند و با وضع مطلوب با الله ملاقات کنند.

۳- عارفان:

این دسته از مردم (که معمولاً در اقلیت هستند) بیشتر به یاد مرگ‌اند، برای اینکه آن را موعد مقرر ملاقات با معشوقشان می‌دانند و هیچ‌وقت عاشق، وقت ملاقات

با معشوق را فراموش نمی‌کند. البته عارفان نباید عاشق مرگ باشند، بلکه اینان، عاشقان دوست‌اند و مرگ را راه وصول به آن می‌دانند.

۴- المفوضون:

این دسته، عالی‌ترین و کامل‌ترین کسانی هستند که به یاد مرگ می‌افتند و در فکر لقاءالله هستند. اینان، کسانی هستند که تمام کارشان را به خدا و مشیت الهی تفویض کرده و چیزی برای خودشان انتخاب و اختیار نمی‌کنند و چیزی را برای خودشان نمی‌پسندند مگر آن را که جانان پسندد. مرگی برمی‌گزینند که مولایشان برگزیند و زندگی‌ای را برمی‌گزینند که مولایشان انتخاب کرده باشد و محبوب‌ترین چیزها در نزدشان، خواست مولاست.

علل هراس از مرگ

افرادی که از مرگ می‌ترسند و از خودشان هیچ‌گونه آمادگی برای مرگ نشان نمی‌دهند، چند دسته‌اند:

۱. بعضی‌ها که از مرگ هراس دارند، ترس‌شان از مرگ به خاطر نبود شناخت درست از جهان، انسان، خدا و حیات و موت است و اساساً، عالم را نوعی آمدن و رفتن، شدن و بودن مادی ظاهری و دنیایی می‌دانند و عالم دیگری را غیر از اینکه مشاهده می‌شود و ملموس است، باور ندارند. نه خدا به آن معنایی که در جهان بینی اسلامی مطرح است، برای آنها مفهوم صحیحی دارد، نه حیات پس از مرگ. مردن در نظر آنها، همان از بین رفتن است. قرآن درباره این دسته چنین می‌فرماید:

«وَلَيْسَ لَكُم مَّبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» [هود - ۷]

و اگر بگویی که بعد از مرگ، زنده می‌شوید، کافران گویند که این جز جادویی آشکار نیست.

اشخاصی که چنین طرز فکری دارند و حیات پس از مرگ را باور ندارند، طبعاً باید از مرگ بهراسند و فرار کنند.

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» [جاثیه - ۲۴]

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست. می میریم و زنده می شویم و ما را جز دهر، هلاک نکند. آنها را بدان دانشی نیست و جز در پنداری نیستند.

آیات دیگر قرآن نیز بیانگر این نکته است که تلقی افراد دارای این نوع فکر و جهان بینی، از جهان و پدیده های آن، دهری و طبیعی است. این افراد نمی توانند از مرگ، برخورد استقبال آمیز داشته، از آن خوشنود شوند یا لاقول ناراحت نباشند و قهراً در مقابل مرگ، واکنش بد و نفرت آور نشان می دهند.

۲. دسته دوم افرادی هستند که مایل به مردن نیستند، ولی نه به خاطر شناخت غلط و جهان بینی نادرست. آنها به آنچه انبیا آورده اند و صالحان بر آن توصیه کرده اند، باور دارند، ولیکن از آنجا که اعمالشان، گناهکارانه بوده و پرونده ای دارند یکسره جنایت، خیانت و آلودگی، و کارهایی انجام داده اند که هیچ کدامشان از نظر اسلام صحیح نبوده است، از مرگ می هراسند و نگران هستند. آنها در حقیقت از وضع اعمالشان و کارهایی که انجام داده اند، ناراحت و نگران هستند.

قرآن کریم در این باره چنین بیان می دارد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» [جمعه - ۶ و ۷]

بگو: ای قوم یهود، هر گاه می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید. آنها به سبب اعمالی که پیش از این مرتکب شده‌اند، هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد و خدا به ستمکاران داناست.

۳. افراد دیگری هم هستند که به جهت فراموشی و غفلت از مرگ و بی‌توجهی نسبت به آن، در فکر مرگ نیستند و از آن می‌گریزند. این افراد آن‌چنان مشغول به کارهای دنیا هستند، انگار که تا ابد در آنجا ماندگارند و هیچ‌گونه زوال و تغییری در آنها راه ندارد؛ غافل از اینکه هر روز که می‌گذرد، از عمرشان کاسته شده و به حساب خدا و ملاقات او، نزدیک‌تر می‌شوند. آنها غافل هستند ولی جهان از حرکت و گذرایی خویش، لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزد. غفلت از مرگ و ملاقات الله، عامل سرگرمی این افراد نسبت به چیزهای از میان رفتنی و زائل‌شدنی شده است و در نتیجه، فریب وسوسه‌های شیطانی انسی و جنی را خورده و آن‌گونه به این جهان وابسته شده‌اند که اصلاً زحمت فکر کردن به اینکه از این دنیا رفتنی هستند را هم به خودشان نمی‌دهند، احساس خطا و لغزش نمی‌کنند تا به فکر توبه، بازگشت و جبران بیفتند و قهراً وقت توبه و جبران دیر شده و راه بازگشت بسته می‌شود.

امام علی (ع) در این باره چنین می‌فرماید:

«فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَ مَسْتُورٍ عَنْهُ وَآمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مَوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا، إِذَا هَجَتْ مَبِيَّتَهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا، فَيَأَلِّهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ» [نهج البلاغه،

صبحی صالح، خ ۶۴، ص ۹۵]

ای انسان‌ها! از همین دنیا برای آینده‌تان توشه بگیرید تا خودتان را از عذاب الهی حفظ کرده باشید. بنده باید تقوای خدایی داشته، دلسوز و پنددهنده‌ی خویش باشد، بازگشت به سوی الله را مقدم بر همه چیز بداند و بر شهوات و تمایلاتش چیره شود و از این طریق برای آینده‌اش توشه‌ای فراهم آورد، زیرا وقت مرگ و مدت عمر پوشیده است و آرزوهای انسانی گول‌زننده، و کار شیطان ایجاد وسوسه و تزئینی جلوه دادن معصیت‌هاست؛ برای اینکه انسان را مرتکب گناه سازد، وقت توبه و بازگشت او را به تأخیر بیندازد و طوری غافلش کند که وقتی بیک اجل به سراغش آمد و فرشته‌ی مرگ وارد شد، یک‌باره متوجه شود و به خودش آید و چنین گوید: وای، وا حسرتا و وا اسفا بر گذشته از عمر گرانبهائیم که تمام شد و به آخر رسید، ولی مورد بهره‌برداری قرار نگرفت.

آری، یکی از عوامل عدم آمادگی مردم نسبت به مرگ، غفلت و بی‌توجهی آنهاست و لذا قرآن کریم و رهبران اسلامی، بسیار روی این معنی تکیه کرده و مردم را از آن بر حذر داشته‌اند.

البته، این نکته هم باید واضح و روشن شود که علاوه بر اینکه اصل غفلت از نظر اسلام کاملاً ممنوع است و عموم مردم باید از آن بپرهیزند، در عین حال، غفلت از جهت شخص غافل، دارای درجات و مراتب مختلفی است. غفلت ممکن است از جانب فردی عادی باشد یا می‌تواند از ناحیه‌ی رهبر و پیشوا واقع شود؛ در این صورت تأثیر زیانبارش فراتر از ضربه‌ای است که از جانب شخص عادی واقع می‌شود.

مورد غفلت - یعنی چیزی که نسبت به آن غفلت شده - ممکن است امر مهم، یا امر جزئی و غیر مهمی باشد. مسلماً غفلت در یک کار مهم، خطرانی ایجاد می‌کند که با غفلت در کارهای جزئی و غیر مهم و خطرات آن، قابل مقایسه نخواهد بود.

در هر صورت، افرادی که خواهان خودسازی هستند و نیز از خودبیگانگی، گریزان، ابتدا باید شناخت درست و جهان‌بینی صحیح به دست آورند و در مرتبه‌ی دوم، اعمال و کارهای نیکو انجام داده، کوچک‌ترین عمل خلافی نکنند و غفلت را از خودشان دور سازند. در این صورت، از مرگ هراسی پیدا نکرده و کاملاً از آن استقبال خواهند کرد.

۱۲- فناء فی الله

در دیدگاه یک انسان خودساخته‌ی توحیدی، در همان حال که همه‌ی چیزها در موقعیت خاصی که دارند، دارای ارزش و اهمیت بوده و در آن شرایط، بودن آنها لازم، بلکه ضرورت نظام خلقت است، اگر یکی از آنها، از جای خودش و موقعیت متقدّر خویش کنار رود، از نظر نظام کل عالم درست نبوده و بر خلاف سنت قطعی آفرینش به حساب می‌آید.

آنچه برای یک انسان موحد، ارزشی بیش از تمام ارزش‌ها دارد، مقدس‌ترین مقدس‌ها و محبوب‌ترین محبوب‌هاست، و از همه‌ی چیزها باید برای او و جلب رضایتش صرف‌نظر کرد، ولی از او به هیچ منظوری نمی‌توان دست و دل شست، تمام اشیاء عالم باید فدای راه او شود ولی او نباید فدای هیچ چیزی شود، همه‌ی چیزها باید رنگ و جهت او را پیدا کنند، اما او هیچ رنگی و هیچ جهتی به خود نمی‌گیرد، ذات مقدس الله است. او قبله‌ی عالم، سازنده‌ی جهان و زیربنای هر چیز است. او اصل است و بقیه فرع، او ریشه است و مابقی شاخ و برگ، ذکر و یاد او مایه‌ی آرامش است و وصال به رضای او عالی‌ترین کمال انسانی، او چیزی است که با یافتنش، همه چیزها یافته می‌شود و با از دست دادنش، هر چه هست، گم می‌شود. اوست که هستی‌بخش تمامی موجودات جهان است، اوست که ظهورات و تجلیاتش را باید در همه‌ی موجودات دید، آیات و نشانه‌هایش را جستجو کرد و به وجودش پی برد. آن وجود، برای یک موحد ارزش دارد، والای تمام ارزش‌ها و ارزش‌دارهاست و همه‌ی ارزش‌ها و ارزش‌دارهای دیگر هم از

برکات اوست. آری تنها ذکر الله است که مایه‌ی آرامش دل‌هاست. فقط اوست که موجود بالذات است و مابقی عین تعلق به اویند. تنها موجود مستقل و دارای معنای اسمی اوست و مابقی - اگر این عبارت درست باشد - همه حرف‌اند. انسان سالک نه تنها باید فکر کند که هیچ است بلکه باید این هیچ بودن را شهود کند و اگر او به چنین شهودی برسد، باقی می‌شود با نام، یاد، وجود و بقای خدا و فانی می‌شود در ذات او.

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [رعد - ۲۸]

آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.

آنچه برای یک انسان توحیدی دارای اهمیت است، آن است که باید در راه خداوند جانبازی کرده و فداکاری کند و از عزیزترین افراد در راه او بگذرد؛ و زن و اولاد و پدر و مادر و تمام آنچه در محدوده‌ی وجودش است، باید فدای او شود. حتی خود انسان باید فدای الله باشد. یک فرد توحیدی به هر چه نظر می‌افکند، خدا و نشانه‌های خدا را در آن مشاهده می‌کند، هیچ‌گونه استقلال و منیت در خویش نمی‌بیند، خود را فناء فی الله کرده و هر چه را در حیطه‌ی وجودش دارد، برای خدا می‌داند. زبانش سخن نمی‌گوید مگر آنکه سخنی از خدا باشد و نگاه نمی‌کند مگر به چیزی که خدا و رضای او در آن جلوه‌گر باشد. گوشش، در مسیر خدا، پایش، در مسیر خدا، دستش، در مسیر خدا و دلش، جایگاه الله است و بالاخره موجودی می‌شود خداگونه که حرکت‌ها و اعمالش، مظاهر و جلوه‌گاه الهی است. نگاهش، یادآور خدا و اخلاق خداوندی است و چیزی او را از خدا و یاد او غافل نمی‌کند. در هر چیزی رنگ خدا را مشاهده کند و بوی توحید به مشامش رساند، ارزش می‌یابد و اگر عزیزترین افراد او، از خدا اجنبی باشند، از آنها قطع رابطه کرده و کناره می‌گیرد.

معیار در نظر یک انسان توحیدی، چه در جهاد، چه در سکوت، چه در علم و چه در سازمان و هر چیز دیگری، الله است.

جهاد برای الله و در راه الله، و کشته شدن برای الله و در راه او ارزش دارد. اگر فردی بهترین انقلابی باشد، به عالی‌ترین مراحل جنبش نائل آید و به سخت‌ترین شکنجه‌ها طاقت آورد ولی هدفش غیر خدا باشد، ارزش توحیدی و الهی ندارد.

افرادی که همه‌ی چیزها را یک‌بُعدی بررسی کرده و هر چیز را با دید انقلاب و با معیار انقلاب و زندان رفتن می‌سنجند، در واقع از روح توحیدی به دور بوده و در صراط مستقیم نیستند. ایشان در واقع خودسازی نکرده‌اند و آن خودی که باید فناء در خدا و راه او باشد را، در راه جوان‌زدگی، علم‌زدگی، ایسم‌زدگی و انقلاب‌زدگی فنا کرده‌اند. اساساً باید این معنا روشن شود که هر اندازه انسان از خدا غافل بماند، همان قدر از مسیر منحرف شده، از آن حالت پویایی و تکامل بی‌پایان دور می‌ماند، به صورت یک موجود ایستا و متوقف در آمده و در حقیقت در جا می‌زند. او خویشتن خویش را در حرکت می‌پندارد ولی به واقع ساکن است، خودش را در مسیر انبیا می‌داند و در واقع در مسیر دشمنان آنهاست و خود را مجاهد اصیل اسلامی می‌داند و در حقیقت منافق است و خائن به اسلام.

یک انسان مجاهد و موحد اسلامی، کسی است که اول به خویش می‌رسد، خودسازی می‌کند، به مرحله‌ی فناء فی الله می‌رسد، از همه چیز و حتی از جانش می‌گذرد، سرزنش‌ها را تاب می‌آورد، به بایکوت‌شدن‌ها تن می‌سپارد، ولی از خدا و فرمان پروردگارش روی نمی‌گرداند و از دستورات امامانش، هیچ‌گونه تخطی نمی‌کند. چنین فردی اعمال سلیقه و پیش‌داوری در برنامه‌ی دینی به خرج نمی‌دهد، در مقابل الله از خود سلم نشان می‌دهد و پذیرنده محض است. بنابراین زمان و مکان در حالت او تغییر ایجاد نمی‌کند و نحوه‌ی برخوردش با اسلام و احکام اسلامی یکنواخت است. انسان‌خدایی و خودساخته، علی‌وار می‌میرد و آنچه دارد، برای الله فدا می‌کند و سر آخر، فرق سرش در محراب عبادت برای الله، نثار و از این طریق به وصال محبوب مطلق نائل می‌شود.

فناء در خدا به این معنی که توضیح داده شد، نه تنها هیچ‌گونه جنبه‌ی افیونی ندارد و مخدر نیست، بلکه کاملاً حالت اثباتی داشته، انسان را از آن مرحله‌ی خاکی و «اسفل سافلین» در اصطلاح قرآنی و وابستگی و مادیت، به صورت پویا تا بی‌نهایت به حرکت در آورده و او را بدل به موجودی آسمانی و ملکوتی می‌سازد. حال او انسان است اما جلوه‌گاه خدا؛ انسان است اما مظهر اخلاق الله؛ انسان است اما آیت خدا و نشانه‌ی او؛ انسان است اما مظهر اسماء عظمای خداوند. نگاهش، نگاه خدایی؛ سخنش، سخن خدایی؛ آگاهی‌اش، آگاهی خدایی؛ دستش، دست الهی و خورش، خون خدایی است. دیگر او ثارالله است و منیت‌اش به طور کلی محو در الله و صراط او شده است، خویشتن خویش را داده، از خود گذشته، به یک معنا بی‌خود شده و خدا و رضای او را به دست آورده است. به تعبیر دیگر از خود کوچک، تنگ، ناقص و محدودش صرف نظر کرده، ولی خودی بزرگ، وسیع، کامل و بی‌نهایت یافته است. او در حقیقت چیزی را که متغیر بوده، زوال می‌پذیرفته و ماندگار نبوده را داده و در مقابل چیزی ثابت، باقی و ماندگار ستانده است. به تعبیر قرآن مجید، معامله‌ای کرده که در یک سویش اوست و در سوی دیگر، بهشت و رضوان اکبر خداوند است. فناء به این توصیف، عالی‌ترین مرحله‌ی انسانی و خودسازی به حساب می‌آید.

البته ممکن است بسیاری از فناء برداشت‌های دیگر و بر خلاف آنچه در بالا توضیح داده شد، داشته باشند، ولی آن فنایی که گفته شد و از مراحل خودسازی است، هیچ‌گونه خاصیت تخدیری ندارد، بلکه کاملاً عامل پویایی به سوی نامتناهی است. نمونه‌های این فناء فی الله را در جبهه‌های جنگ، در جنوب و غرب کشور انقلابی ایران، همگان به چشم دیدیم و تا به حال از برکات فانیان در خداوند بهره‌مند هستیم.

۱۳- تفکر و اندیشه

یکی از چیزهایی که در اسلام، کاملاً با اهمیت تلقی شده و مورد توجه قرار گرفته است، مسئله‌ی تفکر و اندیشه است. در قرآن کریم و روایات اسلامی راجع به این موضوع، تصریحات زیادی شده و افراد بشر به آن تشویق شده‌اند. گاهی کسانی که فکر نمی‌کنند، دقت به خرج نمی‌دهند و در مقابل پدیده‌ها از خودشان، حالت بی‌اعتنایی نشان می‌دهند، شدیداً مورد توبیخ قرار گرفته‌اند:

«أُولَٰئِكَ يَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»

[اعراف - ۱۸۴]

آیا فکر نکرده‌اند که در یارشان (پیامبر اکرم (ص)) نشانی از دیوانگی نیست و او به آشکارا بیم‌دهنده‌ی آنهاست؟

در اسلام یک ساعت تفکر، بر عبادت یک سال ترجیح و برتری داده شده است.

«و قال النبي (ص) تفكر ساعة خير من عبادة سنة» [اخلاق شبر،

ص ۲۸۸]

برای اینکه تفکر صحیح و با معیار درست، باعث شناخت نیکی و به تبع آن، سبب عمل به نیکی‌ها و خوبی‌هاست.

«و قال امير المؤمنين (ع) التفكير يدعو الى البر و العمل به» [اخلاق

شبر، ص ۲۸۸]

تفکر و اندیشه‌ورزی صحیح، انسان را به شناخت خوبی‌ها و عمل کردن بر طبق آنها، فرا می‌خواند.

موارد تفکر

در قرآن، آیاتی که راجع به تفکر و تدبیر آمده، بر دو قسم است: دسته‌ی اول، آیاتی که به صورت مطلق و عام، انسان را به اصل تفکر واداشته و مردم را به اندیشیدن دعوت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد تا در مقابل حوادث به طور کلی بی‌اعتنا نباشند، درباره‌ی آنها فکر کرده و روابط و نظام آنها و قوانین حاکم بر آنها را کاملاً به دست آورند. دسته‌ی دوم، آیاتی که انگشت روی موضوعات خاص گذاشته و تأکید فراوانی به تأمل کافی نسبت به آنها کرده است. در اینجا آیات مربوطه را می‌آوریم و درباره‌ی هر کدام، آنچه لازم است را توضیح می‌دهیم:

تاریخ

یکی از مواردی که قرآن کریم به تفکر و تأمل نسبت به آن توصیه فرموده، تاریخ است.

«أُولَٰئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [روم - ۹]

آیا در زمین نمی‌گردند، تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت کسانی که پیش از آنها می‌زیسته‌اند؟ کسانی که توانشان بیشتر بوده است و زمین را به شخم زدن زیر و رو کرده و بیشتر از ایشان آبادش ساخته بودند و پیامبرانی با معجزه‌ها بر آنها مبعوث شده بود. خدا به ایشان ستم نمی‌کرد، آنها خود به خویشتن ستم می‌کردند.

فکر در تاریخ، حوادث تاریخی و سنت‌های حاکم بر آن، از موضوعات بسیار مهم قرآنی است و اگر کسی در قرآن دقت کند، آیه‌های زیادی را در این رابطه می‌یابد. از باب نمونه، فقط به یکی از آیات قرآن بسنده کردیم.

نظام خلقت

در جمله‌ای از آیات قرآن کریم، سفارش شده است که درباره‌ی اصل نظام و اساس خلقت، تفکر شود:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» [روم - ۸]

آیا با خود نمی‌اندیشند که خدا آسمان‌ها و زمین را و هر چه را میان آنهاست، جز به حق و تا مدتی محدود، نیافریده است؟ و بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند.

آری، اندکی تفکر بر نظام خلقت، عیان می‌کند که غیر از حق چیزی بر آن حاکم نیست. حق با اینکه محتوای بسیار گسترده و وسیعی دارد، در اینجا ظاهراً فقط به معنای هدف‌داری نظام خلقت آمده است. پس یکی از اصولی که در عالم حاکم است، اصل هدف‌داری و غایت داشتن است و این اصل، به انضمام اصل دیگر، «أجل مسمی»، این نتیجه را می‌دهد که تفکر، اولاً انسان را به هدف نظام خلقت رهنمون می‌کند و ثانیاً این نظام، محکوم قانون اجل است، مدتی دارد، انقطاع‌پذیر است و در پس آن، ملاقات خداوندی است که بیشتر مردم در اثر نیندیشیدن، باورش ندارند.

ذکر - قرآن

سومین مورد از مواردی که قرآن کریم بر آن اصرار زیاد کرده، تأمل و تدبر درباره خود قرآن است که در بعضی آیات با لفظ «ذکر» آمده است.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [نحل - ۴۴]

و بر تو نیز قرآن را نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است، برایشان بیان کنی و باشد که بیندیشند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [نساء - ۸۲]

آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ هرگاه از سوی دیگری جز خدا می‌بود در آن اختلافی بسیار می‌یافتند.

و چون با توجه به کیفیت آیات قرآن و مدت زمان نزول آن - که مدت ۲۳ سال بوده است - اختلاف و تضاد میان نخستین و آخرین آیات آن دیده نمی‌شود، معلوم است که این کتاب متکی به عالم الله که مصون از خواص تغییر، حرکت و اختلاف است، می‌باشد.

امثال و نمودها

قرآن کریم، گاهی برای جلب توجه مردم و احیای شعور مسئولیت‌آور آنها، مثال‌هایی می‌زند و در پایان آن، تأکید می‌کند به اینکه ما چنین مثالی را آوردیم، تا آنها هشیار باشند، از خواب غفلت و حالت بی‌اعتنایی بیدار شوند، به خودشان آیند، متذکر باشند و بیندیشند.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» [ابراهیم - ۲۴ و ۲۵]

آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک، چون درختی
پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان
است. به فرمان خدا هر زمان میوه‌ی خود را می‌دهد. خدا برای
مردم مثل‌ها می‌آورد، باشد که پند گیرند.

این آیات به صورت استفهام انکاری، انسان را وادار می‌کند که درست نگاه
کند و با دقت زیاد در آیات قرآن تفکر کند.

آفاق و انفس

قرآن کریم، نه تنها از مردم خواسته است، در تاریخ، نظام خلقت، امثال و نموده‌ها
و در خود قرآن، مطالعه کنند و کاملاً آنها را مورد فکر و اندیشه قرار دهند،
مصرانه خواستار تفکر درباره‌ی آفاق و انفس، موجودات جوئی، غیر جوئی، زمینی و
خصوصاً خود انسان و قوای نفسانی اوست:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ
أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» [فصلت - ۵۳]

زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به
آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.
آیا اینکه پروردگار تو در همه‌جا حاضر است، کافی نیست؟

آیات دیگری هم در قرآن هست - خاصه آیات ابتدائی سوره روم - که از
عموم مردم دعوت کرده تا درباره همه‌ی عوامل طبیعی، روابط اجتماعی و

خانوادگی، قوانین حاکم بر طبیعت، اصل حیات و مرگ و مانند آنها، فکرشان را به کار انداخته، دقیقاً بیندیشند و با هیچ پدیده‌ای، برخورد سطحی و صوری نکنند.

تفکر انفرادی یا دسته‌جمعی

از دیدگاه اسلام، فکر یک وظیفه‌ی اسلامی و انسانی است. انسان در هر شرایط و موقعیتی که قرار گیرد، اندیشیدن برای او لازم و واجب است؛ چه به صورت فردی باشد، چه به صورت اجتماعی و دسته‌جمعی. تفکر اگر دسته‌جمعی باشد، فوائد بیشتر و نتایج بهتری به بار می‌آورد و اگر فردی باشد، بالطبع نتایج کمتری خواهد داشت. از قرآن کریم نیز اهمیت و برتری فکر اجتماعی و دسته‌جمعی بر فکر انفرادی مستفاد می‌شود.

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّيْ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» [سبا - ۴۶]

بگو شما را به یک چیز اندرز می‌دهم: یک-یک و دو-دو برای خدا قیام کنید. سپس بیندیشید، تا بدانید که در یار شما دیوانگی‌ای نیست. اوست که شما را از آمدن عذابی شدید می‌ترساند.

همان‌گونه که مشخص است، آیه بعد از دعوت به قیام و کلمه «ثم»، به صورت جمع «تتفکروا» از قیام‌کنندگان خواسته است، فکر کنند.

علائم و نشانه‌های تفکر

برای کسانی که اهل فکر هستند، در برابر پدیده‌ها، بی‌اعتنا نبوده و در آنها تدبّر می‌کنند، علائم و نشانه‌هایی هست که به صورت فهرست‌وار به آنها اشاره می‌کنیم:

الف) اولوالالباب بودن

اولین نشانه‌ی تفکر و متفکر بودن در لسان قرآن کریم «اولوالالباب بودن» است و به عبارت دیگر، اولوالالباب، اهل فکر هستند و اهل فکر بودن، دلیل بر خردمندی و عاقل بودن آنان است.

ب) در یاد خدا بودن

دومین نشانه‌ی تفکر، متذکر شدن و در یاد خداوند بودن است، چه در حال قیام و چه در حال قعود.

ت) روز رستاخیز را باور کردن.

ث) دنبال رهبران و امامان الهی رفتن.

ج) ایمان به تمام انبیا داشتن.

ح) بینش حق داشتن.

به تمام این علائم ششگانه در چند آیه از آخر سوره‌ی آل عمران اشاره شده است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ

جُؤِبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا
 خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن
 تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنَا
 سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا
 ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَقَّأْنَا مَعَ الْآبِرَارِ رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا
 عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
 [آل عمران - ۱۹۰ تا ۱۹۴]

هر آینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز،
 خردمندان را عبرت‌هاست. آنها که خدا را ایستاده و نشسته و به
 پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین
 می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای،
 تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار. ای پروردگار ما، هر کس
 را که به آتش افکنی رسوایش کرده‌ای و ظالمان را، هیچ یآوری
 نیست. ای پروردگار ما، شنیدیم که منادی‌ای به ایمان فرا
 می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم،
 پس، ای پروردگار ما، گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را از ما
 بزدای و ما را با نیکان بمیران. ای پروردگار ما، عطا کن به ما
 آنچه را که به زبان پیامبرانت به ما وعده داده‌ای و ما را در روز
 قیامت رسوا مکن که تو از وعده خویش خلاف نمی‌کنی.

خ) غافل نبودن

هفتمین علامت و نشانه‌ی متفکر بودن از دیدگاه قرآن کریم، غافل و
 بی‌توجه نبودن نسبت به مسائل مختلف است. کسانی که نسبت به مسائل
 توجهی نشان نمی‌دهند، یا به این خاطر است که آن مسئله برایشان اهمیتی

ندارد، یا به جهت این است که آن گونه که بایسته و شایسته است نسبت به آن شناخت ندارند، و یا از آن روست که خود شخص، آدمی است لایبالی و در مقابل حوادث، واکنش مناسب نشان نمی‌دهد. در هر صورت، انسان مسئول که در فکر خودسازی است، مسئولیت خویش را در مقابل هر چیزی می‌فهمد و لمس می‌کند و خودش را در مقابل الله، ملت، امکانات و نعمت‌های الهی مدیون می‌داند، به هیچ کدام از اینها تن نداده، با تمامی این موارد، به مقابله بر می‌خیزد، این عوامل را از حریم خویش، دور ساخته و هیچ‌گونه غفلتی به خود راه نمی‌دهد. لذا قرآن مجید نابودی گروه‌هایی را که در طول تاریخ، قانون هلاکت الهی شامل حالشان شده است و در آخرت هم مبتلا به عذاب خداوندی خواهند شد را، معلول غفلت ایشان از مسئولیت‌ها، روز رستاخیز و یاد خداوند دانسته است:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

[روم - ۷]

آنها به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند.

آفات غفلت

- الف) از دست دادن فرصت‌ها و موقعیت‌ها.
- ب) ضایع شدن امکانات و از بین بردن آنها.
- ت) ایجاد خلأهای فکری و انسانی.
- ث) افتادن موقعیت‌ها به دست افراد ناصالح.
- ج) پیدایش موانع، سدها و مشکلات.
- ح) مسخ حقایق، واقعیت‌ها و شخصیت‌ها.
- خ) افتادن ابتکار به دست دیگران.
- د) اختلاف میان امت اسلامی، مردم و نجبگان.
- ذ) بهانه دادن به دست دشمنان و افراد مغرض.

(ر) رکود در حرکت‌های انقلابی و انسانی

(ز) نابودی و اضمحلال تاریخی

(س) تکذیب آیات خداوندی و در مقابل انبیا جبهه‌ی مخالف گرفتن.

اینها، آفاتی است که از ناحیه‌ی غفلت پیدا می‌شود. در طول تاریخ، انسان‌ها، افراد و گروه‌هایی که نابود شده‌اند و به سرنوشت‌های بد و رقت‌باری مبتلا شده‌اند، به خاطر غفلت‌هایی بوده که از یاد خدا، روز رستاخیز و مسئولیت‌هایشان پیدا کرده‌اند. از این رو، در خودسازی، کمال توجه به این معنا، لازم و ضروری است.

۱۴- برنامه‌ریزی و نظم

یکی از مسائلی که در بازده و رشد کار و پیشرفت چشمگیر آن، مورد توجه قرار گرفته و بی‌اعتنایی نسبت به آن، نوعی انتحار به حساب می‌آید، با نظم و برنامه کار کردن است. کار اگر طبق برنامه نباشد، به صورت پراکنده و ناهماهنگ انجام شده و گاهی حتی مضر است. اما اگر کار با برنامه و نظم پیش رود و هر چیزی در جای متناسب خود قرار گیرد، شرایط رشد آن مهیاست و امکان پیشرفت و رسیدن آن به هدف، تسریع خواهد شد.

افرادی که در کارهایشان برنامه دارند و منظم کار می‌کنند، هم از وقتشان بیشترین بهره‌برداری را می‌کنند و هم در فرصت کمتر، استفاده‌های زیادتری می‌برند. علاوه بر اینها، از امکاناتی که در اختیار دارند، بهره‌مند شده و نمی‌گذارند شرایط و امکانات، ضایع و بیهوده شود. این افراد سرخوردگی، ابهام و گنگی را از بین برده و روش کار را کاملاً در دست می‌گیرند.

افراد منظم، درست کار کرده و سریع پیشرفت می‌کنند، از تضييع امکانات جلوگیری کرده، از هر گونه موقعیت و فرصت استفاده کرده و به بهترین وجه، به کارهایشان ادامه می‌دهند. اما انسان‌های بی‌برنامه و غیر منظم، نه می‌توانند برنامه‌ی مشخصی ارائه دهند و نه می‌توانند در کارهایشان، پیشرفت چشمگیری

پیدا کنند، بیشتر امکانات و اوقاتشان از بین رفته و مثمر ثمر نخواهد بود. این افراد تمام فرصت‌های مناسب را از دست داده و دوباره به دست آوردن این فرصت‌ها برایشان امکان‌پذیر نخواهد شد. اساساً موضوع نظم و با برنامه کار کردن، نه تنها وظیفه‌ی انسان‌های مسئول است، بلکه نظم، یکی از قانون‌های حاکم بر خلقت است.

عالم نظام دارد و جهان، محکوم قانون نظم است. قوانین حاکم بر خلقت، دلیل بر حکومت نظم و نظام است و انسان اگر بخواهد به کمال مطلوبش برسد، باید خویش را با خلقت هماهنگ کرده و خود را مشمول قوانین حاکم بر خلقت بداند.

بنابراین، انسان باید در تمام کارهایش، در فکر، در خواب، در حرکت، در خوردن، در پوشیدن، در مطالعه و گردش، نظم و برنامه را رعایت کرده و از ریخت و پاش و بی‌نظمی بپرهیزد. برای اینکه بدون نظم، هیچ‌گونه نتیجه‌ی خوبی به دست نمی‌آید. امام علی (ع) در پایان وصایای خویش به فرزندان عالیقدرش، نظم را توصیه فرموده و دستور داده تا در سرلوحه‌ی برنامه‌ها باشد: «و نَظْمٌ أَمْرٌ كُمْ»

عواملی بی‌برنامگی افراد

افرادی که در زندگی بدون برنامه کار می‌کنند، یا به این علت است که به مسائل زیاد بها نمی‌دهند و به طور خیلی ساده با آنها برخورد می‌کنند، یا به خاطر نبود آگاهی‌شان نسبت به مسائل است، یا به جهت عادت‌های غلطشان است، و یا برای این است که زندگی‌شان توأم با غفلت است. فرد متوجه، با مسائل به طور ساده برخورد نمی‌کند، نسبت به مسائل آگاهی به دست می‌آورد، از عادت‌های غلط دقیقاً جلوگیری می‌کند و غفلت و بی‌توجهی را آفت خطرناک و مرض کشنده برای خودش و جامعه‌اش می‌داند. بدون تردید، آدم غیر منظم، موفق به انجام دادن اعمال صالح نخواهد شد.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» [کهف - ۱۱۰]

هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.

۱۵- توبه

از جمله مسائلی که در خودسازی، لازم است به طور دقیق مورد توجه قرار گیرد، توبه است. توبه را از ابعاد گوناگون می‌توان مورد بحث و بررسی قرار داد؛ از این جهت که ماهیت و حقیقت توبه چیست؟ توبه در اسلام، لازم و واجب است یا نه؟ وجوب آن فوریت دارد یا نه؟ اقسام توبه و تائبین، بر چند قسم‌اند و کدامند؟ آیا دامنه‌ی توبه، عام و گسترده است و شامل همه‌ی افراد و زمان‌هاست؟ شرایط توبه چیست؟ معیار و ضابطه‌ی قبولی توبه چیست؟ ذنوب و گناهایی که باید از آنها توبه کرد، کدام‌اند و تقسیمات آنها چند نوع است؟ عوامل و اسبابی که باعث کبیره بودن گناهان صغیره می‌شود چیست؟ شرایط و عوامل اقبال بندگان به توبه چیست؟ آیا توبه قابل تجزیه است یا نه؟ و ابعاد بسیار دیگر که می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد. در ضمن مباحث آینده باید به هر کدام از آنها ولو به طور اجمال اشاره شود.

حقیقت و ماهیت توبه

مفردات راغب در مورد واژه‌ی التوب چنین می‌فرماید:

تَوَبَّ: الذنب علی اجمل الوجوه و هو ابلغ وجوه الا عتذارفان الا عتذار علی ثلاثة اوجه اما ان يقول المعتذر لم افعل، او يقول فعلت لاجل كذا، او فعلت و اسأت و قد اقلعت و لا رابع لذلك،

و هذا الأخير هو التوبة، و التوبة في الشرع ترك الذنب لقبحة الندم على ما فرط منه و العزيمة على ترك العادة و تدارك ما امكنه ان يتدارك من الاعمال بلاء عادة فمتى اجمعت هذه الاربعة فقد كمل شرايط التوبة» [مفردات راغب، ص ۷۶]

توبه در فرهنگ عرب، عبارت از ترک کردن و خودداری نمودن از گناهان به بهترین وجه و صورت است و رساترین و عالی‌ترین عذر خواستن و اعتذار است. برای عذر طلبیدن، ۳ وجه ممکن است:

۱. اینکه فرد در مقام عذر خواستن بگوید: من این کار را نکرده‌ام. فاعل و عامل این کار من نیستم.
 ۲. چنین بگوید: مرتکب این کار شده‌ام، اما علتش فلان جهت و بهمان مقصد، بوده است.
 ۳. یا آنکه بگوید: این کار را کرده‌ام و مرتکب این عمل شده‌ام ولی پشیمانم، چون کارم زشت و ناپسند بوده است و تصمیم گرفته‌ام تا دوباره به سوی آن، باز نگردم. این قسم سوم را توبه می‌نامند.
- اما در اصطلاح شرع، توبه عبارت است از: ترک گناه به خاطر قبح و زشتی آن و ندامت و پشیمانی از اینکه در گذشته، کوتاهی‌ها و تقصیرهایی صورت گرفته است. شخص تائب از این پس، تصمیم دارد بر اینکه، دوباره به سوی کارهای نادرست گذشته‌اش برنگردد و در تدارک و جبران آنها برآید. در حد امکان، آنچه را که از اعمالش ضایع کرده، بجا آورد و حقوق دیگران را مراعات کند. در صورتی که این‌گونه رفتار شود، تمام شرایط توبه تکمیل شده، و توبه‌ی شرعی محقق شده است.

سید عبدالله شبر در کتاب «الاخلاق» در بیان حقیقت و ماهیت توبه، چنین می‌گوید: توبه حقیقتی است که از سه رکن تشکیل شده است: ۱- علم ۲- حال ۳- فعل. این سه رکن، طوری به هم مرتبط هستند که علم، مستلزم حال و حال

مستلزم عمل و فعل است و منظور ما از علم در اینجا، معرفت و شناخت گناهان است و اینکه گناهان، مانند سم مهلک، نابودکننده‌ی دین و از بین‌برنده‌ی حیات جاودانی هستند. گناهان، حجاب و مانع هستند از اینکه انسان با محبوبش ارتباط برقرار کند و به سعادت همیشگی نائل آید.

این نوع معرفت، باعث می‌شود تا دل و قلب انسان، از این جهت که محبوبش را از دست رفته می‌داند، احساس رنج و ناراحتی کند و در نتیجه، برای جبران جدایی‌ها و فاصله افتادن‌ها در باطنش، قصد و تصمیمی پیدا شود که گناهان را ترک کند، تا پایان عمر، هر کاری که باعث جدایی‌اش از محبوب و مولایش می‌شود، انجام ندهد و در حدّ وسع و امکان، اعمال گذشته‌اش را جبران کند.

علم و معرفت به اینکه گناهان، سموم مهلک‌اند و حیات انسان را به تباهی می‌کشند، موجب احساس ندامت و پشیمانی نسبت به گذشته در درون انسان شده و اراده و قصد جبران در آینده را زمینه‌ساز می‌شوند. بیشتر توبه را در احساس ندامت از گناه، علم و معرفت را مقدمه‌ی آن و ترک گناهان را نتیجه آن می‌دانند. پیامبر اسلام (ص) در این مورد چنین فرموده است: «الندم توبه»، توبه همان ندامت و پشیمانی است. ندامت کامل، بدون معرفت که منشأ ندامت است و بدون عزم و تصمیم بر جبران گذشته‌ها که ماحصل آن است، امکان‌پذیر نیست.

آیا توبه کردن واجب و لازم است؟

مراجعه به آیات قرآن کریم، روایات معتبر اسلامی و عقل سلیم، این مطلب را به وضوح می‌رساند که ترک گناه و اجتناب از عصیان الهی که سم مهلک است واجب است، عملی که باعث نابودی جسم و جان است حرام است و ترکش واجب، و ارتکاب خطاهایی که تفوکننده‌ی زندگی ابدی و حیات همیشگی است، جایز نیست. به قول عالمان علم اصول، «دفع ضرر محتمل» عقلاً واجب است،

چه رسد بر دفع ضرر متیقن، که توبه از مصادیق این گونه‌ی دفع ضررهاست. قرآن در این باره با صراحت می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» [تحریم - ۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از روی اخلاص به درگاه خدا توبه کنید.

«وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا» [هود - ۳]

و نیز از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید تا شما را از رزقی نیکو برخورداری دهد.

نظیر این آیات، در قرآن فراوان است که در آنها صورت فعل امر «توبوا» به کار برده شده است. امر، نشانه و دال بر وجوب است. بنابراین توبه کردن از نظر اسلام، واجب است.

در حدیثی از امام جعفر صادق (ع) در ارزش و فضیلت توبه، چنین آمده است:

«و قال الصادق (ع): ان الله يفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب كما

يفرح احدكم بضالته اذا وجدها» [اخلاق شبر، ص ۲۰۸]

پروردگار جهان، خوشنود می‌شود وقتی می‌بیند بنده‌اش از گناه توبه می‌کند؛ کما اینکه هر یک از شما با پیدا کردن گم‌شده‌ای، چقدر شاد و خوشنود می‌شوید.

«و عنه (ص) قال: اذا تاب العبد توبه نصوحاً أحبه الله و ستر عليه، قيل: و كيف يستر عليه قال. يُنسى ملكه ما كانا يكتبان عليه، و يوحى الله الى جوارحه و الى بقاع الارض ان اکتفى عليه ذنوبه، فيلقى الله تعالى حين يلقاه و ليس شئ يشهد عليه بشئ من الذنوب» [اخلاق شبر، ص ۲۰۹]

از پیامبر بزرگ اسلام (ص) نقل شده است که فرمود: وقتی بنده‌ی خدا، خالصانه توبه کرد، خداوند او را دوست می‌دارد و تمام گناهان او پوشیده می‌شود. سؤال شد چطور می‌شود که گناهانش پوشیده می‌شود؟ پیامبر اسلام فرمودند: خداوند دستور می‌دهد آنچه ملائکه الهی از اعمال او نوشته‌اند، فراموش شود و وحی می‌فرستد به تمام اعضاء و جوارح و بر تمام بقعه‌های زمین تا کتمان کنند گناهانی را که بر آنها حادث شده است. او خدا را ملاقات می‌کند در حالی که هیچ چیز گواهی بر مجرم و گناهکار بودن او نمی‌دهد.

توبه کردن واجب فوری است.

پس از آن که روشن شد توبه از معرفت و شناخت خاصی به مهلکات و سموم کشنده و نابودکننده‌ی انسان و انسانیت سرچشمه می‌گیرد و وقتی انسان مضرات آن را فهمید و مهلک بودن آن را تشخیص داد، خواستی در او پیدا می‌شود مبنی بر اینکه گناهان را ترک کرده، تا ابد به سوی آنها برنگردد و همیشه از کرده‌های خویش نادم و پشیمان باشد. انسانی که چنین معرفتی دارد، مضرات و مفاصد را می‌شناسد، مهلک بودن آنها را تشخیص می‌دهد، اعتنای شارع مقدس نسبت به آنها را می‌داند، متوجه است شارع مقدس به هیچ‌وجه حاضر نیست از احکام و دستوراتش، صرف‌نظر شود و اجازه نمی‌دهد تا به احکامش عمل نشود، مهلک بودن آنها را تشخیص می‌دهد و بداهتاً قضاوت بر فوریت اجتناب و برگشت از آن می‌نماید. اگر از گناهش برگشت نکند، نادم نباشد و توبه نکند، دلیل بر ضعف ایمان اوست. پس علم و معرفت به اینکه این گناه از مهلکات است، از ارکان ایمان بوده و انسان نمی‌تواند مؤمن باشد، ولی نسبت به آنها از خود بی‌اعتنایی نشان بدهد. بنابراین، مبادرت به توبه و عجله در آن از شرایط و ویژگی‌های ایمان و خصلت عارفان به الله است.

توبه، قانون عام و همگانی

وقتی توبه به معنای مصدری و تاب و يتوب به صورت فعل ماضی و مضارع - که در لغت به معنی «رجوع و بازگشت کردن» است - به بندگان خدا نسبت داده شود، مانند «تاب الناس»، مقصود این است که بندگان خدا از سر علم، آگاهی و ندامت به خداوند رجوع کرده‌اند و اگر به خدا نسبت داده شود، مانند «تاب الله»، مقصود رجوع خداوند به بندگان از روی رحمت، لطف و عنایت خاص است.

وقتی به آیات قرآن و سنت نبوی وحی و اهل بیت (ع) در رابطه با توبه مراجعه می‌کنیم و به طور عمیق در آنها می‌اندیشیم، چنین نتیجه می‌گیریم که توبه چه از جهت زمان، چه از جهت احوال و چه از جهت اشخاص، عمومیت دارد. به این معنا، هر انسانی در هر حال و در هر زمان، خالی از یک نوع قصور، تقصیر، ترک اولی و لااقل ترک اشتغال به مناجات با خدا بودن و ترک دائم‌الذکر بودن، نبوده است. قهراً با مقایسه به اینکه او در برابر ربوبیت الهی قرار گرفته و هر لحظه باید از مرحله‌ای به مرحله‌ی بالاتر، قدم بگذارد و متناسب شئون الهی، انجام وظیفه کند، جریاناتی در درونش اتفاق می‌افتد که نیاز رجعت به سوی خداوند را کاملاً حس کند و در اینجا لازم است از گذشته نادم شود و مصمم‌تر، در مسیر آینده پیش رود.

چون انسان همیشه در معرض این حوادث و خاطرات پراکنده، از یاد خدا غافل می‌شود، پس نوعاً خالی از قصور و ضعف نیست. از طرف دیگر، شیطان دشمن همیشگی بشر نیز دنبال ایجاد این نوع خطرات است و قوه مخیله و واهمه هم، در باطن انسان به کارهایشان ادامه داده و به طور مستمر وسوسه کننده هستند. اینها حضور قلب را از دل مؤمن و سالک راه خدا گرفته و او را مانند گنجشک از این شاخه به آن شاخه، از این پدیده به پدیده‌ی دیگر و از این وادی به وادی دیگر می‌برند و با تزلزل و تردد، ثبات و استقامت فکری و عملی و اطمینان و سکینه را به طور کلی از دست او می‌گیرند. بنابراین، چون هر انسانی ممکن است به یکی از این گرفتاری‌ها مبتلا شود، توبه و برگشت به سوی خدا برای همگان، متناسب

شأن و مقامشان، لازم است. از این رو، توبه برای عموم مردم واجب است. قرآن کریم درباره عمومیت توبه می‌فرماید:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [نور- ۳۱]

ای مؤمنان، همگان به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه علاوه بر اینکه خطاب «توبوا» جمع و عام است، با لفظ «جمیعاً» هم تأکید شده است به آنکه هر کس با توجه به اینکه انسان است، دارای کشش‌ها و تمایلات فراوان است و در معرض کار و امتحان. بنابراین برای اینکه ساخته شود نیازمند توبه است. در حدیث آمده است:

«ان حسنات الابرار سیئات المقربین» [اخلاق شبر، ص ۲۱۱]

انسان‌ها چون از نظر معرفت و سایر ابعاد، دارای درجات هستند، بنابراین به تناسب همان مراتب، از آنها تکلیف خواسته شده و لذا بعضی از کارهای نیکوی (حسنات) نیکوکاران که در درجه‌ی بالا نیستند، از منظر مقربان که در سطح بالای معارف قرار دارند، پسندیده نبوده و سیئات به حساب می‌آید. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«ان رسول الله (ص) کان یتوب الی الله یتغفره فی کل یوم و لیلة مائة مرة من غیر ذنب، ان الله یخص اولیاء بالمصائب لیأجرهم علیها من غیر ذنب ای کذنوبنا فان ذنب کل احدانما هو بحسب قدره و منزلته عندالله» [اخلاق شبر، ص ۲۱۱]

پیامبر اسلام (ص) توبه می‌کرد و در هر شب و روز، صد بار از خداوند طلب مغفرت می‌کرد و استغفرالله ربی و اتوب الیه می‌گفت، بدون اینکه کوچک‌ترین گناهی داشته باشد، چون معصوم بود. خداوند اولیای خودش

را به مصیبت‌ها و بلاهایی مبتلا می‌کند تا آنان خوب صبر کنند و از عهده‌ی امتحان برآیند و خداوند به آنها اجر دهد، بدون این که گناهی مانند گناهان ما مرتکب شده باشند. برای اینکه گناه هر شخص، متناسب با حد معرفت، ارزش، اعتبار و منزلت او در پیشگاه خداوند است.

هر قدر منزلت بالا رود، مسئولیت سنگین‌تر شده و گناه نیز ظریف‌تر، لطیف‌تر و عظیم‌تر خواهد بود. از همین جا، سرّ گریه، انابه و تضرّع انبیا و اولیای الهی در مقابل خداوند عالم روشن شده و معلوم می‌شود. اینها صرفاً جنبه‌ی تعلیمی نداشته، بلکه مسئله‌ای واقعی و جدی بوده و وظیفه‌ی آنها غیر از این نبوده است.

همه باید توبه کنند و هر چه سریع‌تر هم باید توبه کرد. آثار کدر و پلید گناه‌ها و ترک اولی‌ها را که در قلب انسان ایجاد می‌شود را باید با عملی که محوکننده‌ی آن است - توبه - از بین برد. انسان هر قدر دیر توبه کند، احتمال یکی از دو خطر زیر همیشه برایش وجود دارد:

۱. ظلمات بعضها فوق بعض؛ که در نتیجه‌ی آن معاصی تراکم پیدا کرده و انسان دیگر قابلیت توبه کردن نمی‌یابد.

۲. اینکه مرگ یا مرض کشنده‌ای زود فرا رسد، فرصت پیدا نکند تا توبه کند، آثار بد گناهانش را از خود دور سازد و خودش را پاک کند. در همین رابطه از پیامبر اسلام (ص) در حدیث آمده است:

«ان اکثر صیاح اهل النار التسویف» [اخلاق شبر، ص ۲۱۲]

بیشتر ناله و فریادهای دوزخیان از آن است که چرا توبه را به تأخیر انداخته، سریع به انجام توبه مبادرت نوززیده و جبران گذشته نکرده‌اند.

علائم قبولی و پذیرفته شدن توبه

ابوحامد غزالی در کتاب «احیاءالعلوم» در ارتباط با قبولی توبه چنین می‌گوید:

این مطلب را باید بدانید که شما اگر معنای قبول شدن و پذیرفته شدن را بفهمید، تردید بر خودتان راه نمی‌دهید و هر توبه‌ای که صحیح باشد، قبول و پذیرفته خواهد شد. کسانی که با نور بصیرت، حقایق را می‌بینند و از انوار قرآن مدد می‌گیرند، این معنی را به خوبی درک می‌کنند که هر دل سالم و قلب سلیم، مورد قبول خداوند و در عالم آخرت، در جوار خداوند از نعمت‌های الهی برخوردار است و این استعداد و آمادگی را دارد تا با چشم الهی به وجه الله نظر کند.

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ حَتّٰى يَكُوْنَ اَبَوًا يَهُودًا وَّ يَنْصَوَانَةً»
[سفينة البحار، ج: ۷، ص: ۱۱۵، کلمة: فطرة الله]

فطرت هر نوزادی که آفریده می‌شود الهی است. لیکن پدران، مادران و عوامل دیگر، موجب گمراهی‌اش می‌شوند.

سلامت و فطرت خداجوی انسان با معاصی و ظلمت‌های گناهان، از میان رفته و آن معاصی نورانیت نخستین را تاریک می‌سازند. ولی آتش ندامت و پشیمانی، آثار این عصیان‌ها را سوزانده و روشنایی حسنات و اعمال نیکو، ظلمت‌های سیئات و اعمال زشت که با انجام گناهان در قلب انسان به وجود آمده است را محو و نابود می‌سازد، زیرا تاریکی معاصی، طاقت و توان مقابله با نور و روشنایی حسنات را ندارد، همان‌گونه که تاریکی شب‌ها، نمی‌تواند به مقابله با روشنی روز و خورشید برآید.

بنابراین، هر قلب و دل پاک ساخته‌شده و وارسته، مقبول خداوند است. از این رو، انسان باید تزکیه کند و خویش را از آلودگی‌ها مطهر سازد. امام صادق (ع) از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

«قال. قال رسول الله (ص) من تاب قبل موته بسته قبل الله توبته ثم قال. ان السنة لكثير من تاب قبل موته بشهر قبل الله

توبته، ثم قال. ان الشَّهر لكثير، ثم قال من تاب قبل موته بجمعة
 قبل الله توبته ثم قال ان الجمعه لكثير من تاب قبل موته بيوم قبل
 الله توبته ثم قال. ان يوماً لكثير من تاب قبل ان يعاين، قبل الله
 توبته» [اخلاق شبر، ص ۲۱۳]

هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند، خداوند از او قبول می‌کند؛
 بعد فرمود یک سال زیاد است، گفت اگر یک ماه قبل از مرگش توبه
 کند، خداوند می‌پذیرد؛ بعد فرمود یک ماه زیاد است، گفت اگر یک
 هفته قبل از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد؛ باز فرمود یک
 هفته زیاد است، گفت اگر یک روز قبل از مرگش توبه کند پذیرفته
 می‌شود؛ بعد فرمود یک روز زیاد است، اگر قبل از مشاهده‌ی
 ملک‌الموت توبه کند، خداوند می‌پذیرد.

در این باب، روایت‌ها خیلی زیاد است. ما به همین قدر بسنده کرده و از ذکر
 بقیه‌ی موارد صرف‌نظر می‌کنیم. آنچه در مجموع از این روایات فهمیده می‌شود،
 آن است که چقدر از رحمت خداوند فیاض و ارحم‌الراحمین دور هستیم؛ از فضل
 الهی و فرصت‌هایی که به ما داده شده است، فاصله داریم. ما همگی مشمول
 رحمت عام خدا هستیم، با این‌همه از این لطف و عنایت بهره مناسب نمی‌گیریم،
 اگر توبه نکنیم، خودمان را مغفور خدا نسازیم و مورد رحمت و مغفرت خاص و
 رحیمی خداوند قرار نگیریم، شقاوت و بدبختی همیشگی نصیب‌مان خواهد بود.

اقسام ذنوب و گناهان

ذنوب و گناهان در دیدگاه‌های مختلف کلامی، فقهی، اصولی و اخلاقی به چند
 نوع قابل تقسیم است:

الف) در کتب اخلاق، گناهان به ۴ دسته تقسیم شده‌اند:

«ربوبیه - شیطانیه - بهیمیه - سبعیه»

به عبارت دیگر، چون انسان موجودی چندبُعدی و دارای کشش‌ها و استعدادهای گوناگون است، روی هم‌رفته، معصیت‌های او به ۴ دسته تقسیم می‌شود که همه‌ی آنها از ابعاد مختلف انسان سرچشمه می‌گیرد و در عین حال به طور مستقیم به بزرگ‌بینی و منیت او باز می‌گردند؛ مانند تکبر، فخرفروشی، دارای روح جبروتی بودن، علاقه داشتن به تعریف، توصیف و مدح و ثنا شنیدن، و طلب استعلاء و جاودانگی خواستن، که ریشه‌ی تمام مهلکات بوده، و در حقیقت با خدایی و مقام کبریایی پروردگار جهان به مبارزه برخاستن است. برخی معاصی به خصلت‌های شیطانی باز می‌گردند؛ مانند حسد، رشک، ظلم، خدعه، نیرنگ، امر به فساد و منکر، دغل‌بازی، مقابله با انبیا و منادیان الهی، و دعوت مردم به بدعت، گمراهی، و ضلالت. برخی دیگر به صفات بهیمیه و حیوانی انسان مرتبط است؛ مانند حرص، زنا، لواط، دزدی، خوردن مال یتیم، شهوت‌رانی و مانند حیوانات درنده به جان هم افتادن. و سر آخر بسیاری از معاصی به بُعد سببیت و درنده‌خویی انسان بر می‌گردد؛ مانند غضب، کینه‌توزی، تهاجم به مردم، فحش دادن، کتک زدن، کشتن و نابود کردن اموال و امثال آن.

این انواع چهارگانه‌ی گناه، سرچشمه‌ی باقی گناهان و معاصی و آبشخور بقیه‌ی تمردها و گناهان است. بعضی از این گناهان از دل است؛ مانند کفر، نفاق، بدعت و سوءظن نسبت به افراد، بعضی مربوط به چشم و گوش است، بعضی از زبان است، برخی از شکم و عورتین و بعضی دیگر از دست و پا و سایر اعضای بدن است.

ب) گناهان از دیدگاه حقوقی به چند نوع تقسیم می‌شوند؛ چون گناه یا در حوزه‌ی حقوقی است که میان انسان و خدا تعریف می‌شود، یا مربوط به حقوق مردم است. به عبارت دیگر، یا گناه در مسائل فردی است؛ مانند ترک نماز، روزه و مانند آنها، یا در حوزه‌ی مسائل اجتماعی؛ مانند غصب اموال، هتک آبرو و حیثیت افراد، قتل نفس و ترک زکات. یعنی گاهی گناه در حقوق الله است و گاهی در حقوق الناس.

ج) در فقه اسلامی، گناه از جهتی دیگر به دو دسته تقسیم می‌شود:
 ۱- گناهان کبیره ۲- گناهان صغیره. منشأ این نوع تقسیم، آیات موجود در قرآن کریم است:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» [نساء - ۳۱]

اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند اجتناب کنید، از دیگر گناهانتان در می‌گذریم.

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ» [نجم - ۳۲]

کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها اجتناب می‌کنند، جز آنکه گناهی کوچک از آنها سرزند، بدانند که آمرزش پروردگار تو وسیع است.

البته روایات اسلامی و نظرات فقها در تفسیر کبیره و صغیره و تعیین معیار و ضابطه‌ی کبیره و صغیره بودن گناه، یکسان نیست و در این مورد، اختلاف نظر موجود است. اما مشهورترین نظر در تعیین معیار کبیره و صغیره بودن گناه، تعریف ذیل است:

کبیره، عبارت است از آن گناهایی که به طور صریح بر آنها وعده‌ی عذاب و آتش دوزخ داده شده است. چنان‌که امام صادق (ع) فرموده است:

«ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» [نساء - ۳۱]

کبائر عبارت است از گناهایی که خداوند آتش دوزخ را بر آنها لازم دانسته است.

صغیره، عبارت است از گناهی که در قرآن یا سنت به طور صریح بر آنها وعده‌ی عذاب داده نشده است. در احادیث و کتب اخلاق و فقه، تعدادی از گناهانی که کبیره حساب شده است، به تفصیل آمده است. اساساً این نکته را باید در نظر داشت که هر انسان متعهد، موظف است از تمام گناهان پرهیز کند و به بهانه‌ی اینکه فلان گناه در نظرش کوچک است و مهم نیست، خدای نخواسته اگر خلافی مرتکب شود، همین نوع برخورد، گناه کبیره تلقی می‌شود. چون کوچک شمردن گناه، خود یکی از گناهان کبیره است.

چون گناه، تمرد در مقابل فرمان خداست و از آنجا که خداوند بسی بزرگ و عظیم است، تخلف از فرمان او و تمرد در مقابل او، گناهی بسیار بزرگ و کاری بسیار زشت است.

تحت چه شرایطی گناهان صغیره، بدل به گناه کبیره می‌شوند؟
در موارد زیر گناه صغیره تبدیل به گناه کبیره می‌شود:
الف) در صورتی که فرد به گناه اصرار کند و به تخلف ادامه دهد:

«عن الصادق (ع) قال. لاصغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار» [اخلاق شبر، ص ۲۱۷]

با اصرار، گناه صغیره تبدیل به کبیره می‌شود و با استغفار و توبه دیگر کبیره نمی‌ماند و مورد عفو خدا قرار می‌گیرد.

ب) کوچک شمردن گناه:

«و عن الصادق (ع) قال. قال رسول الله (ص) اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لاتغفر قيل. و ما المحقرات قال. الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لولم یکن غیر ذلک» [اخلاق شبر، ص ۲۱۸]

امام صادق (ع) از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کند، از محقرات بترسید و اجتناب کنید. سؤال شد محقرات چیست؟ فرمود: شخصی معصیت می‌کند و آن را بزرگ و مهم تلقی نکرده و می‌گوید: مرحبا بر من، وضع من خیلی خوب و رضایت‌بخش است، اگر غیر از این گناه دیگری نداشته باشم. انگار این گناه اصلاً مهم و قابل توجه نیست.

ج) اظهار شادی و فرح بر گناه صغیره و غفلت از اینکه همین گناهان صغیره، منشأ شقاوت و بدبختی خواهند شد؛ چون هر قدر شیرینی گناهان صغیره بیشتر باشد، به تدریج در سنین بالا، سیاهی دل و تاریکی قلب پدید می‌آید و باعث مسخ و وارونه شدن انسان می‌شود. گاهی کار به جایی می‌رسد که شخص بر گناهانش افتخار کرده و آنها را به رخ دیگران می‌کشد. گناه، به طور کلی چه کبیره باشد، چه صغیره، از مهلکات است و انسان نباید از چیره شدن دشمن دیرینه‌ی خویش - که شیطان است - و از اینکه به سوی سرآشیزی می‌رود و به دره‌ی هولناک حیوانیت می‌افتد، غفلت کند. از این رو، اساتید سیر و سلوک و معرفت گفته‌اند:

«و حقایق التوبه ثلاثة اشياء تعظیم الجنایة، و اتهام التوبه و طلب اعدار الخلیقه» [منازل السائرین، قسمت بدایات]

حقایق توبه را ۳ چیز تشکیل می‌دهد: جنایت را بزرگ حساب کردن، توبه را مهم دانستن و اهم تلقی کردن و پوزش از بندگان خدا خواستن در موارد مربوط به حقوق الناس.

د) بی‌اعتنایی و غفلت کردن از ستار بودن الله و شمول رحمت و حلم الهی، سوء استفاده کردن از امهال و فرصت دادن پروردگار عالم به او، غافل از اینکه این مهلت‌ها شاید به دلیل عنایت و توجه رحمت خداوند بر او نبوده، بلکه

برای این بوده که مجرم بودنش برملا شود و در نهایت با اختیار و اراده خویش، مرتکب گناهان و ستم‌های بیشتر شود و به عذابی بس دردناک و جاودانه گرفتار آید. قرآن مقدّس این مطلب را به صورت صریح و قاطع بیان کرده است:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدَّادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» [آل عمران - ۱۷۸]

کافران مپندارند که در مهلتی که به آنها می‌دهیم خیر آنهاست. به آنها مهلت می‌دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند، و برای آنهاست عذابی خوارکننده.

ه) هر شخصی مرتکب گناهی شود، بعد آن را اظهار کند و به دیگران اعلام کند که من این گناه را مرتکب شده‌ام و خدای ناکرده دیگران تشویق به ارتکاب گناه شوند، اصل گناه که انجام داده است، معصیت اول، اظهار آن، معصیت دوم، و تشویق و تحریک مردم بر گناه، معصیت سوم محسوب می‌شود. اگر العیاذ باللّه با تشویق او، دیگران هم مصمم به گناه شوند، گناه چهارمی هم اتفاق افتاده است. اگر کسی در انظار، برای تشویق دیگران بر گناه، مرتکب گناهی شود، نوعی پرده‌داری، تمرد و تجرّی بر مولای رحیم، ستار و غفار است. چقدر بی‌انصافی است و چقدر تمرد بزرگ و خطرناکی، که انسان در مقابل خدای مظهر جمیل و ستار قبیح‌ها، پرده‌داری کرده و هتاک باشد.

«و من الکافی عن الرضا (ع) قال. قال رسول الله (ص) المستتر بالحسنه تعدل سبعین حسنه و المذبح بالسیئه مخذول، و المستتر بها مغفور له» [اخلاق شیر، ص ۲۲۱]

در کافی از امام رضا (ع) نقل می‌کنند که امام از پیامبر اسلام (ص) چنین نقل می‌فرماید:

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: برای کسی که کارهای خوب و نیکویش را در خفا انجام دهد، هر حسنه معادل هفتاد حسنه است و کسی که افشای کارهای زشت و منکر کند، منشأ ذلت و خواری می‌شود. اگر کسی کار بد و زشتی در خفا انجام داد و اظهار نکرد، خداوند او را می‌بخشد.

(و) گناه از ناحیه‌ی شخصی صادر شود که دارای خصوصیتی است، مردم او را به حساب می‌آورند، از او پیروی می‌کنند و به طور کلی عمل او جنبه‌ی نمونه و الگویی دارد؛ از این جهت که این گناه از طرف شخص قابل احترامی صورت گرفته و ممکن است مبدأ حرکت‌های انحرافی و باعث توجیه و تجویز گناه شود، گناه بسیار بزرگ و خطرناکی به حساب می‌آید. مانند نزدیکی علما با سلاطین جور، همکاری با آنها و سکوت در مقابل کارهای زشت آنها، آزاد نبودن زبانشان در رابطه با ناموس، عرض و آبروی مردم در برابر حکام جور و لابی‌بالی بودن نسبت به آنها. اینکه در مناظرات و مباحثات طوری صحبت کنند که باعث استضعاف و کوچک کردن دیگران باشد و گفته‌هایشان با لباس کبر و تفاخر زیور شده باشد. این نوع افراد، به سبب موقعیت اجتماعی‌شان، حتی پس از مرگ‌شان هم آثار گناهانشان از بین نمی‌رود و آثار فاسد و مخرب آنها باقی می‌ماند. در خبر آمده است:

«من سنَّ سِنَّةً سَيِّئَةً فَعَلِيهَ وَزَرَهَا وَ وَزَرَ مِنْ عَمَلِ بَهَا لَا يَنْقُصُ مِنْ

اوزارهم شیء» [اخلاق شبر، ص ۲۲۰]

هر کس منشأ یک حرکت و جریان انحرافی باشد و باعث انحراف عده‌ای شود، بر اوست وزر و گناه او و گناه کسانی که به علت آن خط انحرافی، کج‌روی کرده‌اند؛ بدون اینکه از وزر آنها چیزی کاسته شود.

در احادیث اهل بیت (ع) برای توجیه این معنا که این نوع افراد، گرچه گناهانشان - بر حسب ظاهر - صغیره باشد، گناه بزرگی تلقی می‌شود، تشبیه جالبی آورده شده است. این نوع افراد در جامعه نقش کشتی را ایفا می‌کنند و مثلشان در به حرکت آوردن چرخ اجتماع و سوق دادن به ساحل نجات، مثل کشتی است. هر وقت کشتی بشکند، هم خودشان غرق می‌شوند و هم باعث غرق شدن دیگران می‌شوند.

«مَثَلُ زَلَّةِ الْعَالَمِ انْكَسَارُ سَفِينَةٍ تَغْرِقُ وَيَغْرِقُ أَهْلُهَا» [اخلاق شبر، ص ۲۲۰]

لغزش یک عالم و دانشمند، مانند شکستن کشتی‌ای است که هم خودش غرق می‌شود و هم باعث غرق شدن دیگران می‌شود.

آیا توبه کردن، قابل تجزیه است؟

آنچه از دقت در محتوای اوامر الهی و نواهی ذات مقدس ربوبی به دست می‌آید، این است که توبه ممکن است از تمامی گناهان باشد. کمال توبه نیز دوری از همه‌ی گناهان است، در این صورت، هراس و خوف از مولا و نهی گناه، لازم‌الاطاعه، تخلف از آن، معصیت و گناه، و رجعت و ندامت از هر گناه، لازم است. اما از آنجا که انسان ضعیف و ناتوان و مجموعه‌ای از اضداد و کشش‌هاست، هر کدام از احکام و اوامر و نواهی، حکم مستقل و امر و نهی جداگانه‌ای است. صور دیگری نیز امکان‌پذیر است، امکان دارد کسی از گناهان کبیره به علت اهمیت و شدت و سخت بودن عذاب آنها توبه کرده باشد، ولی از

گناهان صغیره توبه نکرده باشد، و نیز ممکن است از گناهان صغیره توبه کرده باشد، ولی از گناهان کبیره توبه نکرده باشد.

تمام گناهان در عین حال که در اصل معصیت و گناه بودن مشترک‌اند، دارای مراتب و درجات بوده و بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر، متفاوت هستند. ممکن است کسی از قتل، شرب خمر و ظلم و مظلّم بندگان خدا، توبه کرده باشد، اما از بعضی گناهان دیگر، خیر؛ ممکن است از بعضی گناهان کبیره توبه کرده باشد و از بعضی از گناهان کبیره‌ی دیگر، خیر. برای اینکه آن شخص نسبت به بعضی از گناهان حساسیت دارد، ولی نسبت به بعضی دیگر، در اثر عوامل سستی، ضعف، غفلت و جهل، حساسیتی ندارد. در نتیجه، قدرت و توان مقاومتش را می‌شکند و نمی‌تواند در مقابل آن کشش‌ها و تمایلات شیطانی ایستادگی کند. از روایات اهل بیت (ع) هم غیر این استنباط نمی‌شود. بنابراین توبه قابل تجزیه است.

اقسام تائبین از بندگان خدا

از آنجایی که توبه، مفهومی است که از یک سو، با شناخت گناهان ارتباط مستقیم دارد، از سوی دیگر، با تصمیم قاطع انسان مبنی بر ترک دائمی گناهان وابسته است، از جهت سوم، با ندامت از کرده‌های خود در گذشته و از بابت چهارم، ارتباط مستقیم با شناخت عظمت الله و ضعف و ناتوانی و نقص ذات انسان دارد، علمای سیر و سلوک و اخلاق - با توجه به ابعاد مختلف و گوناگون آن - تائبین را به چند طبقه تقسیم می‌کنند:

توبه از نظر ارتباطش با گناهان که ممکن است مشمول بعضی باشد و بعضی دیگر را در برنگیرد، یا از تمام گناهان باشد، دارای ۴ طبقه بوده و قهراً تائبین از این نظر به ۴ طبقه تقسیم می‌شوند:

۱. انسان عاصی و متمرّد توبه کند، تا آخر عمر روی توبه‌اش بایستد، در میانه‌ی راه، توبه‌ی خویش را نشکند، همه‌ی حقوق‌الله و حقوق‌الناس که در اثر کوتاهی به جا مانده و عمل نشده است را جبران کند، هیچ‌موقع به ذهنش

خطور نکند که دوباره به آن گناه برگردد، خدای ناکرده مرتکب یکی از آنها شود و اگر هم تخلف‌هایی صورت گیرد، لغزش‌هایی است جزئی که نوعاً افراد معمولی و عادی از آن لغزش‌ها به دور نیستند. افرادی که چنین توبه کرده‌اند، دارای مقام «توبه‌ی نصح» هستند.

۲. افرادی هستند که در سلوکشان همیشه در راه مستقیم بوده، هیچ‌موقع منحرف نشده، دائماً از گناهان کبیره بر حذر بوده، و اگر در برخی موارد گناهی هم مرتکب شده‌اند، گناهانشان از روی عمد و تصمیم نبوده، بلکه در جریان امور و برخوردهای اجتماعی بعضاً به ابتلائاتی دچار شده و خودشان از روی عزم و اراده‌ی محکم به این گناهان تن نداده‌اند و هر وقت هم اقدامی کرده‌اند، فوراً نادم شده، خودشان را مورد ملامت و توبیخ قرار داده، با خدای خودشان تجدید عهد کرده و از نو بنای آن می‌گذارند تا دوباره به این تخلف‌ها و معاصی برنگردند. این مرحله و جایگاه از توبه، درجه‌ای عالی است و صاحبان این جایگاه، دارای مقامی بس عظیم‌اند؛ گرچه از صاحبان طبقه‌ی اول، نازل‌تر باشند. نوع توبه‌کنندگان از این طبقه هستند؛ زیرا در انسان هم کشش‌های خیر و هم کشش‌های شر، موجود بوده و طینت انسان دارای هر دو نوع کشش است. با استمداد از خدا و توفیق الهی، انسان می‌تواند خود را از مهلکه و گرفتاری‌ها نجات دهد. این آیه حال این دسته را بیان می‌کند:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ» [آل عمران - ۱۳۵]

و آن کسان که چون مرتکب کاری زشت شوند یا به خود ستمی کنند، خدا را یاد می‌کنند و برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد؟

در حدیث هم آمده است:

«خياركم كل مفتنٍ تواب» [اخلاق شبر، ص ۲۱۹]

بهترین شماها کسانی هستند که وقتی گول خوردند و دامشان آلوده شد، فوراً توبه کنند.

و این که تواب، به صورت صیغه‌ی مبالغه آورده شده است، از این روست که معمولاً انسان به گناه مبتلا می‌شود، اما باید هر موقع مرتکب گناهی شد، مبادرت به توبه کرده و تائب باشد.

۳. طبقه سوم، کسانی هستند که اهل توبه‌اند و مدتی هم در حال توبه می‌مانند، اما پس از آن شهوت‌شان طغیان کرده، نسبت به بعضی از گناهان، اراده‌شان را از دست داده و از روی شهوت و میل، مرتکب بعضی از گناهان می‌شوند. با این همه، مواظب طاعت‌هایشان هستند، اوامر الهی را اطاعت می‌کنند و مقدار زیادی از گناهان را نیز ترک می‌کنند، اما در مقابل بعضی از گناهان نمی‌توانند مقاومت نشان دهند. البته دوست دارند آن گناهان را هم ترک کنند و از کرده‌های خود نادم و پشیمان‌اند، با این وجود، توبه را به امروز و فردا موکول می‌کنند. این دسته در لسان قرآن کریم این‌گونه معرفی شده‌اند:

«وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [توبه - ۱۰۲]

و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته‌اند، شاید خدا توبه‌شان را بپذیرد، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

۴. کسانی هستند که از کرده‌های خودشان، توبه کرده و پشیمان می‌شوند ولی در مقابل شهوات، نمی‌توانند از خود مقاومت مجدد نشان دهند، تن به آلودگی می‌دهند، بر عملکرد خویش، هنگامی که دوباره عاصی شده‌اند، تأسف نمی‌خورند، با غافلان و غرق‌شوندگان در وادی غفلت، هماهنگ شده و به شهوترانی مشغول می‌شوند. این نوع توبه و صاحبان این طبقه، از بدترین و بدبخت‌ترین توبه‌کنندگان هستند و کارشان مَفْوُض به امر و مشیت خداست.

خواجehی سالکان و معلم طریقت، خواجeh عبدالله انصاری، توبه را به اعتبار معرفت صاحبانش، وصول، صراط سلوک، حرکت فکری، عملی و معرفتی به چند قسم دیگر، تقسیم کرده و شارح آن نیز در این باره توضیحات مفیدی داده است. به خاطر کثرت فایده و خدمت به کسانی که علاقه‌مندند در مسیر عبودیت قدم‌ها بردارند، ترجمه‌ی متن خواجeh را در اینجا می‌آوریم:

حقیقت توبه و اسرار و لطائف آن، به اعتبار ارتباطش با مقدار و حدّ معرفت تائب از خدای عالم و خودش و ذنوبی که از آنها باید اجتناب به عمل آید و پرهیز شود، دارای درجات و مراتبی است و قهراً انسان‌های تائب به همین اعتبار، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) توبه‌ی عامه است و به تعبیر ما، توبه‌ای که افراد معمولی و انسان‌های عادی از نظر معرفت انجام می‌دهند؛ چون آنها امتثال اوامر الهی را انجام می‌دهند و اطاعت از اوامر الهی به حسب ظاهر آیه‌ی الهی «الا من تاب و آمن و عمل صالحاً فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات» است. مگر آنانی که توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح بجای آورند. خداوند بدی‌ها و اعمال زشت آنها را به اعمال نیکو تبدیل می‌کند. این توبه طبعاً آثاری دارد، قهراً شرایطی برای تحقق توبه فراهم است و لوازم و فوایدی به دنبال دارد. همه‌ی این‌ها دست به دست هم داده و امتثال‌ها، موقعیت‌ها و اطاعت‌هایی در بر خواهد داشت. اینها نیز، حسنات و کارهای خیر دیگری هستند که از توبه نشأت گرفته یا منشأ توبه

شده‌اند. در نتیجه این یک کار خیر و یک حسنه نیست؛ بلکه حسنات و خیرات زیادی است که در اینجا موجودیت یافته است. انسان‌های معمولی همه‌ی اینها را کار خیر تلقی کرده و حسنات به حساب می‌آورند و به تعبیر علمای سلوک، این یک نوع استکثار طاعت و زیاد به حساب آوردن حسنات است. این نوع برخورد در نزد «عرفا بالله» گرچه از جهت عامه، مطلوب است اما از خواص، مستلزم دو عصیان و نادیده انگاشتن دو نعمت بزرگ خداست و آن دو نعمت این است:

۱. خدا ستر و پرده، روی گذشته‌های او کشیده و مهلت داده است.

۲. و جزای تمرد و عصیان‌ش را نداده است.

ولی عامه‌ی مردم، از این دو نعمت بزرگ غفلت کرده و با توجه به اینکه خدا اعمال سیئه‌ی آنها را تبدیل به حسنات کرده، منتظر مجازات نیک خدا هستند - چون آنها اعمالشان را حسنات خالص می‌دانند - و گمان دارند بر خدا لازم است جزای خیر دهد و آنها را اهل بهشت به حساب آورد. چنین می‌پندارند که حقی بر خداوند دارند و آن حق این است که شخص تائب، دارای حسنات است و هیچ سیئه‌ای از جانبش صورت نپذیرفته است. آنها می‌پندارند بر خدا لازم است جزای کار نیک را پاداش نیک دهد و چون آنها گناهی ندارند، یا هیچ گناهی از آنها باقی نمانده است، هر چه خدا بدهد، همان حسنات آنهاست و هیچ احتیاجی به عفو خدا و غفران الهی ندارند. این معنا در حقیقت به نوعی جبر و الزام و اظهار وجود آنها در مقابل خدا باز می‌گردد. مثل اینکه حقی از خدا طلب دارند و خدا ملزم به این است که حق آنها را پرداخت کند، حال آنکه همه اینها با دید معرفت و سلوک الی الله، زشتی‌ها و بدی‌هاست. حسنات‌الابرار، سیئات‌المقربین است؛ چون مقربان هر چه به عالم اعلی می‌نگرند، فضل، رحمت، فیض و اشراق مشاهده می‌کنند و هنگامی که به خودشان می‌نگرند و به افعال، صفات و وجوداتشان نظر می‌کنند، زشتی‌ها، نارسایی‌ها، ضعف‌ها و نقص‌ها را مشاهده می‌کنند. عملی که در نظر ابرار و تائبین عامه، نیکو و زیباست، در نظر مقربان و

عارفان به الله زشت و ناپسند است؛ چون هیچ‌گاه مناسب شئون و مقام اقدس الهی نبوده و از در تمرد و عصیان به پیشگاه مولا وارد شده است. (ب) توبه‌ی اوساط است.

اوساط در اصطلاح علمای سیر و سلوک، کسانی هستند که سیر و سلوک متوسطی دارند. آنچه آنها می‌بینند، حکم و مشیت خدا و قضای الهی است و چیزی که از آنها سر می‌زند، ممکن نیست مخالف حکم و قضای الهی باشد. آنها همان می‌کنند که خداوند حکم کرده است و به این درجه از معرفت رسیده‌اند که اولاً، آنچه در نظام وجود، نافذ و حاکم است، اراده و قضای خداست، ثانیاً نفس و انسان نمی‌تواند مخالف اراده و مشیت او کاری انجام دهد و حکمی بر خلاف حکم او صادر کند و ثالثاً نظرشان این است که رحمت الهی، محیط بر همه‌ی عالم است و وسعت و شمول رحمت او با معصیتشان، قابل قیاس نیست، بلکه رحمت و مغفرت او غالب و وسیع و محیط بر همه‌ی اشیاست. اما این نوع درک و معرفت، آفات و نقص‌هایی را هم به دنبال خود دارد:

۱. اینکه معصیت خود را ببینند و معصیت بودن آن را بپذیرند ولی در مقابل رحمت خدا، کوچک و حقیر تلقی‌اش کنند و باورش‌شان شود آنچه از خدا صادر شده، مطابق حکم و قضای الهی است، جرئت بر خداست و نوعی مبارزه با خدا حساب می‌شود.
۲. اینکه نفس در مقابل حکم خدا محکوم است و هیچ کاری صورت نمی‌گیرد جز آنکه خدا حکم کند، نوعی تبرئه‌ی نفس و در نتیجه‌ی غوطه‌ور شدن در هجران الهی و قطع ارتباطها و اتصالات غیبی است. گرچه این افراد همه‌ی موارد را، از بابت اینکه ناظر بر حکم خدا بوده و منتظر مشیت و اراده‌ی الهی است، انجام می‌دهند و معتقدند هر چه از دوست رسد نیکوست و از این نظر متدین هم هستند و کارشان در صواب است، ولی اینکه می‌گویند کسی که این‌طور باشد و ناظر به حکم الله و اراده‌ی مولا، گناه ندارد، خطرناک است. چون این حالت، اغترار و غرور و افراط در بسط است و بیشتر کسانی که

مرشد ندارند تا آنها را ارشاد کنند و شیخ طریقت ندارند که تربیتشان کند و امامی ندارند که اسوه و مقتدایشان باشد تا به او اقتدا کرده و از او پیروی نمایند، به این وضع مبتلا می‌شوند. این افراد گاهی در اثر انبساط و رها شدن، بیشتر به افراط مبتلا می‌شوند. البته گاهی حالت محدودکننده‌ای به سراغشان می‌آید و جلوی افراطشان را می‌گیرد. در هر حال بر انسان لازم است از این حالت‌ها توبه کند و اگر این نوع حالات در او ادامه پیدا کند، خطری بس عظیم است.

ج) توبه‌ی خواص

خواص، کسانی هستند که دارای وقت باشند (که در آن وقت، غرق مشاهده جمال حق‌اند و مشرف در مقام جمع‌الجمعی هستند و هنوز به حد ممکن آن نرسیده‌اند) و نیز دارای نور مراقبت بوده که باعث حفظ وقت و حالت و مقام استغراق است. آنها در این حال باید جز حضور با حق و مصاحبت با او، چیز دیگری را نبینند و با رؤیت دیگران و اغیار، این صحبت را مکدر نسازند.

وقتی که انسان اهل‌الله و آشنا به معرفت، در این مرحله، وقت استغراق را تضییع کرد و درک نقصان نمود، واقع شدن خویش را در اسفل یافت، به جای اینکه به سوی اعلی حرکت کند، مسیر رو به انحطاط خود را دریافت و در عوض رؤیت محبوب و مولا، دیگران و اغیار را مشاهده کرد، آنگاه حجاب نفس و منیت در او طوری ظلمت به وجود می‌آورد که آن ظلمت‌ها، صفای مصاحبت با الله را مکدر می‌سازند؛ چون طبیعی است وقتی که وصل، مبدل به تفرقه شد و رؤیت دیگران، مانع و حجاب درک و مشاهده حضرت حق گردید و وقت استغراق ضایع گشت، مصاحبت مکدر خواهد شد. در این صورت، باید توبه کرد و وقت را مستغرق مشاهده‌ی جمال و جلال حق کرد، در مراقبت، محافظت را از دست نداد، ظلمات را یکی پس از دیگری، دور ساخت و موانع رؤیت را رفع کرد، تا بتوان گوینده‌ی راستین و حقیقی این جمله و دعا بود:

«اللهم انت صاحب فی السفر» [شرح منازل السائرين كاشاني،

صفحه ۲۴ - ۲۶]

خدایا، پروردگارا، در سفرهای معنوی تو مصاحب هستی.

توبه‌ی حقیقی و نهایی تحقق نمی‌پذیرد، مگر آنکه از اغیار دست و جان شست و سپس به سوی خدا رجعت کرد. وقتی انسان به این مقام رسید و رنگ فنا به خود گرفت، جهت عبودیت و عبد بودنش ظهور پیدا می‌کند و به این سبب از غیر حق روی می‌گرداند. یافتن علت توبه (عبودیت)، خود نوعی رنگ‌پذیری جدید و منیت خاص است و باید با رؤیت حق، از رؤیت عبودیت و عبد بودن خویش نیز توبه کرد. دست‌یابی به این معنا جز با تمکین امکان‌پذیر نیست. یعنی باید در مقام تمکین، حق را ببیند و با دیدن حق، توبه‌ی خودش را به حق مشاهده کند و به گونه‌ای محو شود که نه راضی باشد و نه تائب و در جبه دیاری جز خدا نبیند.

عوامل و راه‌هایی که انسان را به توبه تشویق می‌کند

برای اینکه انسان را به توبه تشویق کرد تا از کرده‌های سوء و ناشایست‌اش نادم شود و به سوی‌الله برگردد، به نکاتی که در ذیل توضیح داده می‌شود، باید توجه کرد:

الف) باید مطالعه در آیات الهی، اخبار، رهنمودها و هشدارهای رهبران الهی را جزو برنامه‌های خویش قرار داد، روی این مسائل عمیقاً کار کرد و با ایمان، اطمینان و باور، توأمش ساخت و این را در نظر آورد که چقدر روی توبه تأکید شده، از گناه و معصیت بر حذر داشته شده‌ایم و خداوند، عذاب شدید و سخت برای مرتکبان به گناه مقرر کرده و متخلفان را از ارتکاب به آنها نهی فرموده است. در بعضی از روایات که از طریق برادران اهل سنت وارد شده است، چنین می‌خوانیم:

«عنه (ص) مامن يوم طلع فجره لاليله غاب شفقها الا و ملكان يتجا و بان بأذق اصوات، يقول احدهما باليت هذا الخلق لم يخلق و يقول الاخر ياليتهم اذ خلقوا علموا لماذا خلقوا فيقول الاخر و ياليتهم اذلم يعلموا لماذا خلقوا عملوا بما علموا فيقول الاخر و ياليتهم اذلم يعملوا بما علموا تركوا الخوض فيما لم يعلموا» [اخلاق شبر، ص ۲۲۲]

پیامبر اسلام (ص) چنین فرمودند: هیچ شب و روزی نمی‌شود مگر آنکه دو ملک با هم سؤال و جواب کنند. یکی می‌گوید: «ای کاش این خلق آفریده نمی‌شد.» و دیگری می‌گوید: «ای کاش حالا که مخلوق شدند و به وجود آمدند، می‌فهمیدند برای چه آفریده شده‌اند.» دوباره آن یکی می‌گوید: «کاش آنها هدف از آفرینش خودشان را می‌فهمیدند و درک می‌کردند که چرا آفریده شده‌اند.» و آن دیگری می‌گوید: «ای کاش آنان که نمی‌دانند برای چه آفریده شده‌اند، مطابق اندازه‌ی درک و فهم‌شان عهد می‌کردند.» آن یکی می‌گوید: «ای کاش آنان که مطابق درکشان عهد نمی‌کنند، وقت و عمرشان را در مسائلی که نمی‌دانند، صرف نمی‌کردند.»

از بعضی از عرفا نقل شده است:

هیچ بنده‌ای معصیت نمی‌کند، مگر اینکه جایگاه او در زمین از خدا اذن می‌خواهد تا او را فرو ببرد و آسمان مقابل او نیز اجازه می‌خواهد به سر او فرو ریزد و او را هلاک سازد. پروردگار مهربان، به زمین و آسمان خطاب می‌فرستد دست نگه دارید از بنده‌ای که شما نیافریده‌اید و اگر آفریده‌ی شما بود، رحم داشتید و نمی‌خواستید او را نابود سازید. شاید توبه کند و به سوی من برگردد و من او را ببخشم. شاید به جای

بدی‌ها، عمل صالح انجام دهد و تمام گناهان و بدی‌هایش را به خوبی‌ها و حسنات مبدل کنیم.

ب) باید داستان و قصص گرفتاران اقوام گذشته که در اثر گناه به هلاکت رسیدند را خواند، حکایت آنها را دقیقاً شنید، عواقب آنها، علل بدبختی، سقوط و بیچارگی آنها را مورد تأمل قرار داد، پس از آن به خویش بازگشت، حالات خود را با آنها منطبق ساخت و اگر مانند بدی‌ها و زشتی‌های گذشتگان در اعمالمان پیدا شد، هر چه سریع‌تر آنها را ترک گفته و توبه کرد.

ج) سومین مشوق برای تسریع در توبه، آن است که فاعل و مرتکب معصیت، بداند هر گناهی عواقبی دارد و ممکن است عقوبت گناه، سریع به انسان رسد. اینکه در دنیا به او مصیبت‌هایی می‌رسد، به سبب جنایت‌ها و لغزش‌هایی است که در زندگی همین دنیایش مرتکب آنها شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»
[شوری - ۳۰]

اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که می‌کنید و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند.

«و قال الصادق (ع) فی هذه الایه، لیس من التواء عرقٍ و لا نكبة حجر و لا عثرة قدم و لا خدشة عود الا بذنب» [اخلاق شبر، ص ۲۲۳]

امام صادق (ع) در تفسیر همین آیه فرموده است: هیچ رگی در بدن انسان نمی‌زند، هیچ سنگی به پای انسان نمی‌خورد، هیچ قدمی لغزش

نمی‌کند و هیچ خاری فرو نمی‌رود، مگر به سبب گناهی که از انسان رخ داده است.

«و قال (ع)، ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلاة اللیل، و ان العمل السیئی اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم» [اخلاق شبر، ص ۲۲۳]

امام صادق (ع) فرمودند: مردی گناهی مرتکب می‌شود و در نتیجه از نماز شب محروم می‌شود. عمل زشت، تأثیری بسیار سریع‌تر از اثر حاصل از فرو رفتن کارد تیز در گوشت، در فاعلش می‌گذارد.

(د) یادآوری مجازات‌های ویژه‌ای که در مورد انجام گناهان، در قرآن کریم و سنت آمده است. در روایات و قرآن مقدس، برای بعضی گناهان، عذاب‌ها و مجازات‌های خاصی، منظور شده است. توجه به آنها، یادآوری حساب سخت قیامت و بازخواست شدید الهی در مورد آنها - برای مثال در مورد خمر، زنا، غیبت، دزدی، آدم‌کشی، تکبر، حسد، سوءظن و قذف - از عوامل بسیار مؤثر در تسریع توبه است. در حدیث آمده است:

«و یقول الله تعالی، ادنی ما اصنع بالعبد اذ اثر شهوته علی طاعتی ان احرمه لذیذ مناجاتی» [اخلاق شبر، ص ۲۲۳]

خداوند متعال می‌فرماید: کمترین جزا و مجازات بر بنده‌ای که شهوترانی خویش را بر اطاعت من ترجیح می‌دهد، این است که او را از لذت بردن از مناجات با خودم محروم می‌سازم.

«و قال صادق (ع)، من هم بالسيئه فلا يعملها، فانه ربما العبد سيئه فرآه الرب تبارك و تعالی فيقول، و عزتي و جلالی لا اغفرلك بعد ذلك ابد» [اخلاق شبر، ص ۲۲۳]

امام صادق (ع) فرمودند: اگر کسی قصد دارد تا معصیتی را مرتکب شود، مواظب باشد تا لباس عمل نپوشد و به آن عمل نکند، برای اینکه چه بسا بنده‌ای عمل بدی را مرتکب شود، خداوند او را ببیند و مورد خطابش قرار دهد که به عزت خودم قسم، تو را از این به بعد هیچ نخواهم بخشید.

شرایط توبه و علائم انسان‌های تائب

در اسلام، برای توبه و توبه‌کنندگان شرایط و علائم و نشانه‌هایی است که از طریق آنها، می‌توان انسان تائب را از انسان غیر تائب بازشناخت و با تحقق آن شرایط، توبه واقعی محقق خواهد شد.

در نهج‌البلاغه، امام علی (ع)، در مقابل کسی که در حضورش استغفرالله گفت، مطالبی بیان فرموده‌اند که می‌توان از آنها، شرایط توبه‌ی حقیقی و واقعی را به دست آورد:

«و قال امیرالمؤمنین (ع) لقائل به حضرته، استغفرالله ثکلتک امک اتدري ما معنی الاستغفار؟ ان الاستغفار درجۃ العلیین، و هو اسم واقع علی سته معان: اولها الندم علی ماضی، و الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدًا، الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله املس لیس لک تبعه، و الرابع ان تعمد الی کان فریضه علیک ضیعت‌ها فتؤدی حقها، الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالأحزان، حتی تلصق الجلد بالعظم و ینشا بینهما لحم جدید، و السادس ان تذیق

الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوه المعصيته فعند ذلك تقول
استغفر الله»

شخصی در حضور امام گفت: «استغفرالله». امام فرمود: مادرت در عزایت بنشیند؛ آیا می‌فهمی معنای استغفار چیست؟ پیداست که طرف، توجه واقعی نداشته و به عنوان لقلقه‌ی لسان، به زبان خودش می‌آورده است. استغفار درجه و مقام علیین و انسان‌های در سطح عالی است که دارای ۶ شرط است.

۱. ندامت و پشیمانی از گذشته.

۲. تصمیم جدی و قاطع بر اینکه هیچ‌موقع به سوی آن گناه‌ها برنخواهد گشت.

۳. کلیه‌ی حقوق خود را ادا کرده، به طوری که خدا را پاک و پاکیزه ملاقات نماید.

۴. هر فریضه و واجبی که برگردنش مانده، اعاده و جبران کند.

۵. گوشت و سلول‌هایی که از حرام در او روییده و از شهوت رشد کرده را، از خوف الهی و با حزن و غم و گریه، آب کرده و پوستش را به استخوان چسبانده، تا اینکه از او گوشت و سلول‌های جدید بروید.

۶. به تن خویش، زحمت و سختی اطاعت خدا را چشانده، همان‌گونه که شیرینی معصیت چشانده است؛ بعد از تمام اینها بگوید: «استغفرالله».

و در علائم و نشانه‌های توبه‌کننده و اهمیت توبه چنین داریم:

«قال الصادق (ع) التوبة حبل الله و مدد عنايته و لا بد من مداومة التوبة على كل حال فتوبة الانبياء من اضطراب السر، و توبة الاولياء من تلوين الخطرات و توبة الاصفياء من التنفيس و توبة الخالص من الانتقال بغير الله و توبة العالم من الذنوب و بكل

واحد منهم معرفت و علم فی اصل توبه و منتهی امره ذلک
یطول و شرحه هنا»

در کتاب مصباح‌الشریعه، از امام صادق (ع) نقل شده است: توبه،
ریسمان الهی، وسیله‌ی امتداد و جریان عنایت خداست. باید همگی به
طور دائم در حال توبه باشیم. توبه‌ی پیامبران الهی، از اضطراب
درونشان - که در راه هدایت است - پیدا می‌شود؛ توبه‌ی اولیای الهی،
از خاطراتی که در ذهنشان پیدا شده و آنها را از مشاهده‌ی حق غافل
کرده، ظهور می‌یابد؛ توبه‌ی اصفیا، اخلاقی است که از تنفیس و
پیدایش بعضی نفسانیت حاصل می‌شود؛ توبه‌ی خالصان، از مشغول
شدن به اغیار و غافل ماندن از ذکر محبوب است؛ توبه‌ی عالم از ذنوب
و گناهان است؛ و هر کدام از اینها، دارای معرفت خاصی در رابطه با
توبه است.

اما توبه‌ی عالم، این است که گناهان باطنش را با آب حسرت بشوید و
در مقابل خدایش اعتراف کند که دست به جنایت زده است. به طور جدی
از گذشته‌ی اعمالش، نادم بوده، بر مابقی عمرش نگران باشد، گناهانش را
کوچک نشمارد - که او را وادار به کسالت کند - عمر گرانیامیه را صرف
اعمال بیهوده نکند که سبب شود دائم گریه کرده و تأسف بخورد بر اینکه،
چقدر اطاعت خدا، از او فوت شده است. نفس خویش را در برابر شهوات،
محافظت کرده، از خدا استغاثه کرده و مدد بخواهد که خدا او را حفظ کند
و کمک کند که بر توبه‌ی خویش، وفا نماید. خودش را وادار به ریاضت
کند. مظالم عباد و بندگان خدا را پرداخت کند. دوستان و رفقای بد را کنار
گذاشته، شب‌زنده‌داری کرده، روزها روزه بگیرد و به طور دائم در نهایت و
عاقبت کارش فکر کند. از خدا استعانت جوید که او را در مقابل گرفتاری‌ها
و ابتلائات محکم نگاه دارد تا سقوط نکند و از درجه‌ی توابعین نیفتد.

مواظب باشد در دعاها، توبه‌ها، توجّه به خدا و سیر الی‌الله صادق باشد. گفتارش مطابق با حال و حالش منشأ گفتارش باشد. طوری نباشد که به خدای خویش دروغ بگوید و مصداق این آیه باشد:

«فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» [عنکبوت - ۳]

خدا کسانی را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغگویان را بشناسد.

و با چند تذکر و نکته کتاب را به پایان می‌رسانیم:

۱. سالک باید بداند هیچ طریقی سالم‌تر و مطمئن‌تر از طریق شریعت اسلام و تمسک به حیل‌المتین الهی که همان قرآن و عترت‌اند، نیست و هیچ راهی امن‌تر از راه اسلام و عمل به فقه آل محمد (ص) وجود ندارد. بنابراین باید بکوشد تا از این راه عدول نکند.
۲. در میان عبادت‌ها و مظاهر بندگی الهی، عبادتی بالاتر از نماز و حفظ حدود و قیود آن نیست. باید کوشید تا نماز با همه‌ی قیود و شرایط، رعایت اوقات - مخصوصاً اول وقت - و ترک موانع، با خلوص قلب و توجه به حضرت حق، خالص انجام شود. در خودسازی، این مقوله پر اهمیت‌ترین است.
۳. هر چه هست خداست، هر چه در عالم دیده می‌شود یا به صورت غیب، جایی را پر کرده است، ظهوری از ظهورات او، جلوه‌ای از جلوه‌های او و نفع‌های از نفعات اوست. اگر چیزی رنگ و خاصیت وجودی به خود گیرد و حظّی از وجود داشته باشد، چه به صورت مستقیم، چه با واسطه، باید از او مدد گیرد. به همین جهت سالک طریقت، اگر بخواهد موفق باشد و در برابر موانع و حجاب نور و ظلمت ایستادگی کند و شکست نخورد، باید از او یاری بخواهد، با زبان حال دست‌نیاز به سویس دراز کند، از دعا‌های مأثورّه و توسلات، مخصوصاً بذیل دامن اهل بیت (ع)،

به ویژه خامس آل عبا - حضرت حسین بن علی (ع) - غفلت نکنند، وقت اقبال قلب را - که همان حالت رقت و تأثر، گریه‌ی خوف یا شوق است - مغتنم شمارد، مقداری از وقت خود را مخصوصاً شب‌ها و به طور ویژه، ثلث آخر شب را، با نماز، دعا و تلاوت قرآن سپری کند و بداند خداوند اهل حب است و محبتش را تنها نمی‌گذارد.